

فصلنامه زنان شماره ۳۹ - مهر ۱۳۹۵
Quarterly journal No. 39 - November 2016



جهانی بدون خشونت علیه زنان امکان پذیر است



فهرست مطالب

مقالات

- جهانی مملو از خشونت علیه زنان را نباید تحمل کرد! ۴
- ۱۵ سال اشغال افغانستان: ستم و خشونت بر زنان در ابعادی گسترده! ۷
- ده سال از پنج روز راهپیمایی باشکوه کارزار زنان می‌گذرد ۹
- سرود کارزار زنان به زبان فارسی ۱۳
- ممنوعیت سقط جنین تنها حق زن بر بدنش را از او نمی‌گیرد، بلکه ۱۴
- صدای شکستن سکوت! در حاشیه‌ی نمایش تک‌گویی واژن ۱۸
- من مثل هر دختر ۱۸ ساله‌ای بودم! ۲۰
- شعر «من نمی‌خواهم!» ۲۲
- زنان سخن می‌گویند ۲۳
- مارکی دو ساد ۲۴

گزارش برخی از فعالیت‌ها:

گزارشی از فعالیت‌ها در ۲۸مین سال‌گرد کشتارهای دهه‌ی ۶۰ و تابستان ۶۷

- آمستردام / هلند - انگلستان / لندن ۳۴
- بلژیک / بروکسل - آلمان کلن ۳۵
- آلمان / برمن ۳۶
- جلسه گفتگوی پالتاکی: هدف از خشونت علیه زنان زندانی سیاسی؟ ۳۶
- گزارشی از آکسیون اعتراض به اعدام زینب در لندن! ۳۷
- گزارش آکسیون اعتراض به سفر ظریف به هلند ۳۷

برخی از بیانیه‌ها و فراخوان‌ها:

- بیانیه هشت مارس به مناسبت ۲۸مین سال‌گرد کشتار ۶۷ ۳۸
- بیانیه در اعتراض به تبلیغ صیغه در کانادا ۳۹
- اعتراض به برگزاری مراسم عاشورا در تورنتو ۴۰
- فراخوان به آکسیون علیه اعدام در بروکسل / به زبان عربی ۴۰
- اعدام زینب را متوقف کنید! به زبان فارسی ۴۱
- فراخوان به آکسیون اعتراض به سفر ظریف / به زبان هلندی ۴۲
- بیانیه هشت مارس در ۲۸مین سال‌گرد کشتار ۶۷ / به زبان آلمانی ۴۳
- بیانیه هشت مارس در ۲۸مین سال‌گرد کشتار ۶۷ / به زبان انگلیسی ۴۴
- اعدام زینب را متوقف کنید! / به زبان ایتالیایی ۴۵
- اعدام زینب را متوقف کنید! به زبان انگلیسی ۴۶

همکاری شما:

نشریه را پر بارتر خواهد کرد. برای هشت مارس خبر، مقاله، شعر، عکس، طرح،

داستان و ترجمه بفرستید! لطفاً نوشته‌های خود را در صورت امکان با برنامه Word

فارسی تایپ کنید و مطالب را برای ما بفرستید! ارسال مطالب برای نشریه:

zanane8mars@yahoo.com

مسئولیت هر یک از مقالات در نشریه هشت مارس به عهده‌ی نویسندگان آن است.

دکشت مارسی

نشریه سازمان زنان

هشت مارس

(ایران - افغانستان)

همکاران این شماره:

لیلا پرنیان

فریدا فراز

فریبا امیرخیزی

جهانی مملو از خشونت علیه زنان را نباید تحمل کرد!



ریشه در سیستم سرمایه‌داری حاکم بر جهان دارد که به همه‌ی زنان و مردم حاکمیت می‌کند.

جنگ علیه زنان با هر چه وسیع‌تر شدن خشونت علیه آنان، چنان ابعاد گسترده‌ای یافته که تاریخ تاکنون به خود ندیده است. یکی از شاخص‌های برجسته‌ی جهان کنونی، وسعت خشونت افسارگسیخته علیه زنان است که بازتاب حادثه‌ی شدن تضادهای نظام سرمایه‌داری است. سرمایه‌داری برای تداوم نظام استثمارگرانه و ستمگرانه‌ی خود نیاز به حفظ و تعمیق سلطه‌ی مرد بر زن دارد. تولیدمثل زنان و تأمین نیروی کار برای تضمین ادامه‌یابی و کارکرد سرمایه و به چنگ آوردن هر چه بیشتر سود نقش تعیین‌کننده‌ای برای این سیستم بازی می‌کند. برای تأمین این نیاز حیاتی است که سرمایه‌داری تقسیم‌کار جنسیتی و تحمیل خشونت و فرودستی به زنان را حفظ و تداوم می‌بخشد.

امروزه در سطح جهانی از کشورهای «مدرن و دمکراتیک» گرفته تا عقب‌افتاده‌ترین روستاها، قدرت و کنترل مردان بر زنان حرف اول را می‌زند. این قدرت و کنترل توسط طبقات حاکمه از طریق قوانین، سنت، هنر، ایدئولوژی و... به مردان داده می‌شود که بتوانند از آن در خدمت فراگیر کردن فرهنگ ضدزن در جامعه استفاده کرده و آن‌چنان آن را معمول و روزمره کنند که به نظر «طبیعی» جلوه کند و این‌گونه حتا زنان را نیز به قبول این فرهنگ خشونت‌زا ترغیب کنند. در نتیجه‌ی اشاعه‌ی این فرهنگ زن‌ستیزانه، زمانی که به میلیون‌ها زن تجاوز می‌شود و از زاویه‌ی فیزیکی، روانی و جنسی مورد خشونت قرار می‌گیرند و یا ضرب و شتم می‌شوند، حاضر نیستند در مورد آن با کسی حرف بزنند.

در جهانی که سیطره‌ی سیستم پدر/مردسالار سرمایه‌داری حاکم است، ما در مورد اپیدمی تجاوز، تجاوز گروهی، تجاوز در بستر زناشویی و تجاوز در رابطه‌ی «عاشقانه» کمتر می‌شنویم. تحت این نظام ما با آمار و ارقامی بسیار ناچیز در مقایسه با تعداد وسیع قتل زنان توسط شریک زندگی، همسر و یا دوست‌پسر سابق روبه‌رو هستیم. افزایش آزار و اذیت جنسی در محیط کار، مدرسه و دانشگاه، اداره‌ها و... جایی در مطبوعات این نظام ندارد. قتل ناموسی در کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری به‌عنوان نسبت فرهنگی و در کشورهای «جهان سوم» تحت نام دفاع از غیرت و آبروی خانواده به خورد مردم داده می‌شود. خشونت خانگی به یک بلیون زن در جهان تحت عنوان امر «خصوصی» و خانوادگی نادیده گرفته می‌شود. در برابر تجارت میلیون‌ها زن و کودک که دزدیده شده و یا فریب می‌خورند و به بازار برده‌گی جنسی فروخته می‌شوند، سکوت می‌کنند. خشونت، تحقیر و توهین، تجاوز و تجاوز گروهی به زنان در پورنوگرافی به‌عنوان آزادی بیان، به‌مثابه‌ی عرصه‌ای از آزادی زنان از قیود سنتی به جامعه معرفی می‌شود. تن میلیون‌ها زن به خاطر فقر و فلاکت ناشی از این نظام توسط مردان برای لذت‌جویی، برای خالی کردن شهوت‌شان تکه‌پاره می‌شود، اما دلایل آن پنهان نگاه داشته می‌شود. این موضوع را که در بخش‌هایی از جهان زنان در حجاب، برقع و پوشش اسلامی زندانی شده‌اند و یا به شکل توده‌ای «ختنه» یعنی ناقص‌سازی جنسی می‌شوند به‌عنوان فرهنگ این جوامع معرفی می‌کنند. مافوق استثمار میلیون‌ها زن در کشورهای «جهان سوم» به‌عنوان فعالیت برای کمک به مردان «تان‌آور» خانواده جا زده می‌شود و... همه این خشونت‌ها

در برابر تغییرات و ضربه به روابط سنتی در جامعه تلاش دارند هر چه بیشتر دامنه‌ی فرودستی و خشونت علیه زنان را تعمیق بخشیده و گسترش دهند. در نتیجه‌ی این سیاستِ ضد زن است که با پیش گذاشتن طرح‌هایی هم چون افزایش جمعیت و فشار بر زنان برای تولیدمثل و خانه‌نشین کردن آنان قصد دارند از یک طرف به تشدید خشونت و موقعیتِ ستم‌دیدی زنان بیفزایند و از طرف دیگر به تأمین وسیع‌تر نیروی کار بپردازند؛ و بیش از گذشته زنان را به ابژه‌ی جنسی تبدیل کنند.

امروزه با وجود این که در ایران موانع زیادی در برابر زنان قرار داده‌اند، خیل وسیعی از زنان حتا با وجود داشتن بچه به کار بیرون از خانه مشغول‌اند؛ اما از آن‌جا که نظامی پدر/مردسالار حاکم است، از آن‌جا که فرهنگ زن‌ستیز طبقه‌ی حاکمه در جامعه رواج دارد، کماکان مسئولیت بچه‌داری، خانه‌داری و... بر عهده‌ی زنان است. این تقسیم‌کار جنسیتی، هم نابرابری وسیع را در جامعه نشان می‌دهد و هم قدرت و کنترل مردان علیه زنان را. پشتوانه‌ی قدرت و کنترل مردان علیه زنان، دولت تئوکراتیک جمهوری اسلامی است. تحت قوانین و فرهنگ زن‌ستیز این نظام است که دختر بچه‌ی ۱۴ ساله‌ای را با زور به عقد پیرمردی درمی‌آورند، در سن ۱۵ سالگی به جای درس و تفریح، بچه‌دار می‌شود، در سن ۱۷ سالگی همسر زورگو و خشونت‌گر خود را می‌کشد و به زندان می‌افتد و امروز در صف اعدام‌های این رژیم قرار می‌گیرد. این چه نظامی است که حلقه‌ی خشونت را آن‌چنان به گردن زنان تنگ کرده است که برای زنده ماندن راهی به جز کشتن همسران سنگدل و خشونت‌گر در مقابل خود نمی‌بینند؟ دادگاه، زندان، قوانین و نیروهای سرکوب‌گر که همه بخشی از دولت جمهوری اسلامی‌اند سیستم و جامعه‌ای را شکل داده‌اند که مردان زنان را تحت سلطه قرار دهند. طبیعت این دولت و این سیستم این است که بدون اعمال خشونت گسترده و به کار بستن مناسبات پدر/مردسالاری در جامعه نمی‌تواند به زندگی انگلی‌اش ادامه دهد.

زنان در ایران از شمال تا جنوب، از شرق تا غرب به‌عنوان ملک مردان ارزیابی می‌شوند و این نظام با اشاعه‌ی فرهنگ زن‌ستیز خود، مالکین را به این باور رسانده که نسبت به جنس زن برتر هستند، در نتیجه حق دارند که در مورد سرنوشت آنان و حقوق اولیه‌ای هم چون حق کار، سفر، تحصیل، طلاق و... تصمیم‌گیری کنند. بر این پایه است که این مالک، زن را به‌عنوان کالایی جنسی می‌بیند که می‌تواند آن را بخرد یا بفروشد و یا «باکره» بودنش را کنترل کند. می‌تواند او را در زندگی مشترک با مشت و لگد، توهین و تحقیر به مرز نابودی بکشد. می‌تواند او را در سن خردسالی به هر مردی که می‌خواهد عرضه کند. می‌تواند برای حفظ «حیثیت» خانواده سر او را از تنش جدا کند. می‌تواند او را مجبور به تن‌فروشی کند، می‌تواند در هر زمان و هر مکانی که خواست او را مورد اذیت و آزار جنسی قرار دهد، می‌تواند او را در حضور دیگران تحقیر کند، می‌تواند او را به خاطر این که قصد طلاق داشته است، به قتل برساند، می‌تواند هر زمان او را وادار به رابطه‌ی جنسی در زندگی «مشترک‌شان» کند، می‌تواند او را به خاطر زن بودنش تحت

چراکه هر زنی فکر می‌کند این خشونت بخشی از زندگی اوست و باید آن را بپذیرد؛ اما باید در نظر داشت که این فرهنگ زن‌ستیز فراگیر، چه در جوامع «مدرن» و چه در کشورهای «جهان سوم»، ریشه در مناسبات اقتصادی - سیاسی و اجتماعی حاکم در سطح جهان دارد. این فرهنگ از رابطه‌ی اجتماعی معینی که رابطه‌ی قدرت بین زن و مرد و در خدمت به رابطه‌ی تولیدی است، برخاسته است. بر این پایه است که همه‌ی زنان از ستم جنسیتی رنج می‌برند و هیچ زنی در هیچ نقطه‌ای از این جهان نیست که از این مناسبات زن‌ستیزانه و خشونت‌بار در امان باشد. باید بر این مسئله تأکید شود که خشونت علیه زنان جلوه‌ی بارز مناسبات قدرت است؛ مناسبات قدرت میان ستم‌گران و ستم‌دیده‌ها؛ میان استثمارگران و استثمارشوندگان. مناسبات قدرت میان زن و مرد که زن در آن موقعیت فرودست دارد. مجموعه‌ی این مناسبات توسط طبقات زن‌ستیز حاکم بر جهان تولید و بازتولید می‌شود.

حفظ این رابطه‌ی قدرت بین زن و مرد، به کنترل بدن زن و تبدیل آن به ماشین جوجه‌کشی خدمت می‌کند. این رابطه‌ی قدرت بین زن و مرد، هم کنترل بدن زنان را در جامعه توسط مردان نهادینه می‌کند و هم نیروی کار لازم برای سرمایه‌داری را تأمین می‌نماید. در واقع خشونت سازمان‌یافته‌ی دولتی که خشونت‌های اجتماعی و خانگی را تقویت، تحکیم و گسترش می‌دهد، بیانیه‌ای است تاریخی که حکایت از نابرابری قدرت بین زن و مرد دارد.

در ایران هر روز دامنه‌ی خشونت علیه زنان ابعاد وسیع‌تری به خود می‌گیرد. رژیم بنیادگرای جمهوری اسلامی یک جنگ دائمی علیه زنان را در طول حیات ننگین‌اش به پیش برده است. لزوم و ضرورت بیرون آمدن زنان از «چاردیواری» خانه و ورود آن‌ها به عرصه‌ی فعالیت‌های اجتماعی در اثر رشد سرمایه‌داری برای طبقات حاکمه‌ی زن‌ستیز اسلامی حاکم بر ایران به یک دردسر بدل شده است. چراکه وجود و گسترش فعالیت‌های زنان در جامعه به اشکال بدوی، سنتی و عقب‌مانده‌ی ستم بر زن، ضربه وارد کرده است. این ضربه برای یک رژیم تئوکراتیک که قرار است هر چه بیشتر زنان را با قوانین، سنت و خرافه‌ی دینی تحت سلطه مردان قرار دهد، قابل‌قبول نیست. این تضاد باعث شده است که رژیم جمهوری اسلامی با گسترش دامنه‌ی قوانین مبتنی بر شریعت و گسترش نیروهای سرکوب‌گر چه به شکل محسوس و چه «نامحسوس» این تضاد را به خشن‌ترین، ارتجاعی‌ترین و زن‌ستیزترین شکل ممکن به نفع سنت‌ها و آموزه‌های دینی حل کرده؛ و این چنین سلطه‌ی هر چه بیشتر خود را بر جامعه تحمیل نماید.

با تغییراتی که در بیش از سی سال گذشته در زیربنای اقتصادی ایران به وجود آمده است، تعداد بیشتری از زنان نسبت به گذشته وارد بازار کار شده‌اند. در عین حال تعداد زنان تحصیل‌کرده رو به افزایش است؛ اما این تغییرات بر بستر تغییرات بزرگ‌تر برای ریشه‌کن کردن پایه‌های ستم بر زن از طریق یک انقلاب صورت نگرفته است، انقلابی که اولین قدم برای مبارزه‌ی جدی جهت زدودن خشونت علیه زنان است. در نتیجه وضعیت متضادی را به وجود آورده که زنان را در موقعیت سرکوب و حشیانه‌تر قرار داده است. سردمداران رژیم زن‌ستیز جمهوری اسلامی

به خود اجازه می‌دهند که زندگی میلیون‌ها زن در سراسر جهان را به نقطه‌ای برسانند که مرگ را به زندگی ترجیح دهند؟! سوال مرکزی و تعیین‌کننده این است که چرا ما باید جامعه‌ای را بپذیریم که میلیون‌ها زن در اسارت و برده‌گی و فرودستی به سر می‌برند؟! چرا ما باید جامعه‌ای را بپذیریم که رژیم جمهوری اسلامی بیش از سی‌وهفت سال است که از طریق اشاعه‌ی خرافات، سنت، فرهنگ، قوانین و ایدئولوژی اسلامی‌اش زن را فرودست و مرد را بالادست معرفی می‌کند؟! چرا ما باید جامعه‌ای را بپذیریم که برای انتخاب آزادانه‌ی پوشش‌مان باید با نیروهای سرکوب‌گر، دادگاه و بازداشتگاه‌های این رژیم روبه‌رو شویم؟! چرا ما باید جامعه‌ای را بپذیریم که ارزش جان یک زن کمتر از بیضه چپ یک مرد است؟! چرا ما باید جامعه‌ای را بپذیریم که رحم زن تنها ابزاری برای تولید نیروی کار در خدمت به حفظ و تحکیم استثمار و نظام استثماری و سلطه هر چه بیشتر مرد بر زن است؟! چرا ما باید جامعه‌ای را بپذیریم که تعدد زوجات در آن دست هر مردی را برای ازدواج با زنان دیگر باز گذاشته و این‌گونه شدیدترین خشونت روانی را بر زنان اعمال می‌کند؟! چرا ما باید جامعه‌ای را بپذیریم که مردان خود را مالک زنان می‌دانند؟! و... خشونت در هر شکل‌اش نتیجه و بازتاب فرودستی زن است. زنان باید دست‌رد به همه‌ی این خشونت‌ها بزنند و فرودستی و برده‌گی خود را نه در شکل «مدرن» و نه در شکل عقب‌مانده‌ی آن بپذیرند.

خشونت گسترده و عمیق‌یابنده‌ای که علیه زنان در ایران، منطقه و کل جهان از جانب بنیادگرایان مذهبی، نیروها و دولت‌های ارتجاعی رنگارنگ و کلیه قدرت‌های سرمایه‌داری امپریالیستی به‌کاربرده می‌شود، بیش از پیش این حقیقت انکار ناشدنی را در برابر همه‌ی زنان مبارز و انقلابی قرار می‌دهد که چرا نیاز مبرم این است که از سیستم ستم و استثمار خلاص شویم.

امروزه این ضرورت بیش از هر زمان دیگری در مقابل همه‌ی ما زنان و نیروهای مبارز، آگاه و انقلابی قرار دارد که با متحول کردن زنان و سازمان‌دهی و متشکل کردن آنان به شکل وسیع، همراه با سایر استثمارشوندگان و ستم‌دیدگان به جنبش انقلابی برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی به‌عنوان عامل و مسبب اصلی خشونت علیه زنان یاری رسانیم.

وقت آن رسیده است که برای همیشه به این دنیای پر از خشونت علیه زنان پایان دهیم. وقت آن رسیده که ما زنان پیش‌قراول انقلابی شویم که نه‌تنها رژیم سرتاپا زن‌ستیز جمهوری اسلامی را به زباله‌دان تاریخ می‌سپارد، بلکه همراه با هم‌سرنوشتان خود برای پاره کردن زنجیر ستم و استثماری که سیستم سرمایه‌داری امپریالیستی پدر/مردسالار به وسعت جهان بر دست و پای‌مان بسته است، مبارزه‌ی پی‌گیر و خستگی‌ناپذیر را پیش بریم و این‌چنین به ساختن جهانی بدون خشونت بر زنان یاری رسانیم. آری! ساختن جهانی بدون خشونت امکان‌پذیر است. ♦

شدیدترین روابط استثماری قرار دهد و... اما خشونت خانگی و اجتماعی توسط فرهنگ مردسالارانه، آداب و رسوم عقب‌افتاده، ایدئولوژی ضدزن و هم‌چنین مجموعه‌ای از قوانین و سیاست‌های زن‌ستیز حاکم تغذیه و تقویت می‌شود. فرهنگ مردسالارانه شرایط را برای اعمال خشونت و پذیرش آن توسط کل جامعه فراهم می‌کند.

عمق و گستره‌ی خشونت بر زنان در جامعه‌ای که نیمی از جمعیت توسط نیم دیگر کنترل می‌شود، بازتاب روابط پدر/مردسالاری است که ربط مستقیم به روابط تولیدی حاکم بر جامعه دارد. رژیم جمهوری اسلامی با پست‌تر کردن موقعیت زنان و اعمال انواع و اقسام ستم‌های قرون‌وسطایی عریان و پنهان قصد دارد کل جامعه را به پایین‌ترین سطح بکشد و فرهنگ و سنت عقب‌مانده و ضدزن را بیش از پیش به جامعه تزریق کند تا بتواند، به حاکمیت پوسیده و ارتجاعی خود ادامه دهد.

تاریخ رژیم جمهوری اسلامی از بدو قدرت‌گیری تاکنون، تاریخ به بند کشیدن و خشونت علیه زنان بوده است. تاریخی که از ابتدا با جنگ و نفرت علیه زنان با اجباری کردن حجاب این نماد اسارت و برده‌گی زنان آغاز شد و تاکنون ادامه یافته است. باید در نظر داشته باشیم رژیم جمهوری اسلامی با اجباری کردن حجاب، مناسبات نابرابر بین زن و مرد را به‌عنوان پایه‌ای که این حکومت بر آن قرار خواهد گرفت، اعلام کرد. حکومت اسلامی با فرمان حجاب اجباری اعلام کرد که بر پایه‌ی سرکوب، تبعیض و خشونت علیه زنان استوار است. از آن زمان تاکنون دولت با تحمیل قوانین نابرابر و مجازات‌های اسلامی علیه زنان، تحمیل حجاب و اجبار به رعایت آن توسط نیروهای سرکوب‌گر تلاش کرده است که با مطیع کردن نیمی از جامعه، کل جامعه را در کنترل خود داشته باشد. زنان نیز در برابر فرمان حجاب اجباری دولت تازه به قدرت رسیده‌ی زن‌ستیز، با پیش‌برد جسورانه‌ی خیزش ۵ روزه‌ی خود در ۸ مارس ۱۳۵۷، اعلام کردند که در برابر این جنگ نابرابر خواهند ایستاد و از آن زمان تاکنون به اشکال مختلف با افت‌وخیز، جمعی و یا فردی، به مقاومت و مبارزه خود ادامه داده‌اند.

با در نظر گرفتن این حقایق انکار ناشدنی است که می‌گوییم نمی‌توان این نظام را با فرستادن تعداد بیشتری نمایندگان زن به مجلس و یا با «انتخاب» افراد «بهتر» به نفع زنان و کل جامعه تغییر داد. خشونت علیه زنان با اقدامات لیبرالی و رفرمیستی از بین نخواهد رفت، مگر این‌که فرودستی زن به‌طور کل از ریشه برکنده شود.

خشونت روزمره علیه زنان که توسط مردان پیش‌برده می‌شود بخشی از ساختار کلی این نظام است؛ اما خشونت و قساوتی که مردان علیه زنان به کار می‌برند، سرشت آنان نیست، بلکه این سیستم سرمایه‌داری حاکم بر جهان است که میلیون‌ها مرد را از سن کودکی آموزش می‌دهد که در همه عرصه‌ها تحقیر، شکنجه، آزار و خشونت علیه زنان را بپذیرند و در زندگی آن را پیاده کنند و خود را برتر از زنان بدانند. این نظام حاکم است که به دخترچه‌ها تعلیم می‌دهد که ارزش زن در سکسی بودن و موردقبول مردان واقع‌شدن است؛ و زنان باید خشونت و آزار و اذیت مردان را به‌عنوان بخشی از حیات خود بپذیرند. سوال اصلی این نیست که چرا مردان به این سطح از توحش رسیده‌اند؛ و



سال اشغال افغانستان:

ششم و خوشونت بزنان در ابعادی گسترده!

نیسان

محل زندگی و یا کشور خود را ترک کنند، اوضاع امنیتی هم چنان وخیم است که نه تنها القاعده در تلاش است خود را بازسازی کند بلکه داعش نیز به آن افزوده شده است؛ و این که افغانستان هم چنان یکی از فقیرترین کشورهای جهان باقی مانده است.

۱۵ سال اشغال به اندازه‌ی کافی طولانی هست که بتواند تغییراتی در مورد موقعیت زنان افغانستان را نشان دهد و یا حداقل جدیت در این روند و یا جهت تغییرات را تعیین کند؛ اما اوپاما و سیاستمداران غربی، دیگر از رهایی زنان افغانستان سخنی هم به میان نمی‌آورند و یا از طرح آن طفره می‌روند. موضوع تنها ناتوانی اشغال‌گران در وفا نکردن به قول و قرارهای شان نیست، مسأله بسیار فراتر از آن است. تحولات اوضاع نشان داده است که تغییرات در موقعیت زنان نه تنها در برنامه‌ی آن‌ها قرار نداشته و نمی‌توانسته قرار داشته باشد، بلکه هدف آن‌ها خام کردن مردم و توجیه تجاوز نظامی و اشغال‌شان بوده است. آن‌ها هدفی جز سلطه‌ی کامل و مستقیم بر افغانستان و از آن طریق کنترل این منطقه‌ی مهم که دروازه‌ای بین آسیای میانه، خاورمیانه و آسیای جنوبی است، نداشته و ندارند.

با وجود این که رهبران کشورهای اشغال‌گر از طرح مسأله‌ی زنان طفره می‌روند و این در هماهنگی کامل با اهداف و منافع آن‌هاست، اما مبلغان رسانه‌ای آن‌ها بی‌کار ننشسته‌اند. آن‌ها برخی تغییرات همچون انتصاب چند زن به موقعیت‌های دولتی و محلی و یا بازگشت دختران خردسال به مدرسه را به مثابه‌ی دستاوردهای بزرگ با بوق و کرنا تبلیغ می‌کنند. این موضوع به عنوان تنها دستاورد آن چنان بزرگ‌نمایی شده است که اوپاما علی‌رغم طفره رفتن از بحث در مورد مسائل زنان در سخنرانی تابستان‌اش به صورتی نیم‌بند به آن اشاره کرد؛ اما این به اصطلاح دستاورد، تنها با دوران طالبان قابل‌مقایسه است و هنوز نتوانسته است که به سطح دوران قبل از طالبان برسد و این «دستاورد» آن چنان ضعیف و شکننده است که تأثیری در موقعیت تحصیل میلیون‌ها دختر و زن نداشته است.

امروزه واقعات زندگی زنان افغانستان خود سخن می‌گویند؛ از درد و رنج و جنگ خانمان‌سوز آن‌ها می‌گویند؛ از فقر و گرسنگی کودکان‌شان؛ از بی‌خانمانی و آوارگی خود و فرزندان‌شان؛ از محرومیت از عشق و دوست داشتن؛ از ضرب و شتم توسط همسر، پدر همسر، پدر و برادر و ...

از حمله‌ی نظامی و اشغال افغانستان توسط نیروهای اشغال‌گر به سرکردگی امپریالیسم آمریکا ۱۵ سال می‌گذرد. مبارزه با بنیادگرایی و تروریسم و رهایی زنان افغانستان از وعده‌های اشغال‌گران و توجیه‌گران این اشغال وحشیانه بود. این درست است که مردم از دست بنیادگرایان طالبان و هم‌چنین جهادی به تنگ آمده بودند، اما علی‌رغم آن، بسیاری از آن‌ها نیز فریب دغل‌کاری‌های امپریالیست‌ها را نخوردند و از همان ابتدا به دیده‌ی شک و نابوری به این وعده‌های توخالی نگریستند؛ با این وجود رهبران کشورهای اشغال‌گر آمریکایی و انگلیسی به همراه مبلغان داخلی و خارجی این سیستم استثماری هم چنان اطمینان می‌دادند که «تروریسم را در هم خواهند کوبید»، «بنیادگرایی را شکست خواهند داد»، «زنان رها شده و خشونت‌های دولتی، خانگی و اجتماعی علیه زنان پایان خواهد یافت»، «کالین پاول وزیر امور خارجه‌ی وقت آمریکا گفت موضوع زنان موضوعی «غیرقابل‌مذاکره» است. علاوه بر آن بازسازی اقتصادی کشور، بهبود اوضاع سیاسی، برقراری صلح و دوستی و امکان بازگشت ۶ میلیون پناهنده به خانه‌های‌شان برخی از بی‌شمار وعده‌هایی بود که می‌توانست به‌طور غیرمستقیم بر موقعیت زنان نیز تأثیر بگذارد. امروز بعد از ۱۵ سال اشغال افغانستان اگر پرده از روی همه‌چیز کنار نرفته باشد اما از روی بسیاری از دروغ‌ها و فریب‌کاری‌های امپریالیست‌ها برداشته شده است. دیگر موضوع زنان به‌ندرت حتا در سخنرانی‌های سیاستمداران و مبلغان امپریالیستی طرح می‌شود.

تابستان امسال، در سخنرانی اوپاما که در مورد ادامه‌ی حضور ۱۵۰۰۰ نیروی ویژه‌ی نظامی آمریکا و ناتو - به معنی ادامه‌ی جنگ اشغال‌گرانه در افغانستان - ایراد شد؛ و هدفش توجیه چنین تداومی بود، در مورد بسیاری از مسائل و از جمله دستاوردهای دروغین سخن به میان آورده شد، از دولت فاسد تقدیر شد، از لزوم مذاکره و صلح با طالبان صحبت شد، اما در مورد زنان به سکوت بسنده شد. او حتا یک‌بار هم موضوع زنان را به میان نیاورد و به روی خود نیاورد که آن‌ها قول و قرار در مورد رهایی زنان افغانستان چه شد؟! آن‌ها وعده‌و وعید به کنار، حداقل تغییراتی کوچک و محسوس در بهبود موقعیت زنان به کجا رفت؟! او تنها توانست به این نکته اشاره کند که «میلیون‌ها کودک افغانی پسر و دختر به مدرسه می‌روند» اما مجبور شد بگوید، زنان بیشتری در نتیجه‌ی جنگ جان خود را از دست می‌دهند؛ و یا مجبورند

راه است و به همین دلیل است که ایالات متحده از پروسه‌ی این مصالحه به شدت حمایت می‌کند. چرا اوپاما دیگر از وعده‌ی شکست دادن بنیادگرایان صحبتی نمی‌کند؟! چرا ناگهان موضوع رهایی زنان که «برای آمریکا» موضوعی «غیرقابل مذاکره بود» در سخنرانی‌ها محو می‌شود؟! این مسأله بیش از پیش روشن می‌کند که هدف شعارها و وعده وعیدهای اشغال‌گران در مورد رهایی زنان همانا اندوخته‌ای بوده است برای معامله و به معرض فروش گذاردن حقوق زنان در چانه زدن‌هایشان بر سر میز مذاکره با طالبان و دیگر نیروهای بنیادگرای مذهبی. تلاش‌های اشغال‌گران و دولت کنونی افغانستان برای مذاکره و صلح با بنیادگرایان تا به حال به امضای مذاکره با گروه حکمتیار (حزب اسلامی) و احتمال ترکیب وی و یا افراد وی در دولت انجامیده است. حکمتیار یکی از بنیادگرایان جهادی و یکی از شناخته‌شده‌ترین عناصر ضد زن است که معروف است در سال‌های ۴۰ شمسی در دانشگاه کابل بر صورت زنان اسید می‌پاشیده است، در دوران جنگ علیه روس در مناطق تحت کنترل اش حکومت ضد زن تشکیل داده بود و حتی در محله‌های افغان نشین در شهرهای پاکستان با اسیدپاشی به صورت دختران، آن‌ها را مجبور به رعایت حجاب اسلامی می‌کرد و جنایات فجیعی را در جنگ داخلی در اوایل دهه‌ی ۷۰ شمسی، به خصوص علیه زنان ملیت‌های غیرپشتون مرتکب شده است. طالبان نیز علی‌رغم این که در چند مذاکره با مقامات دولت کنونی و مقامات برخی کشورهای دیگر مثل آمریکا و پاکستان شرکت کرده، اما این مذاکرات تاکنون به نتیجه‌ای نرسیده است. چراکه طالبان خواهان سهم بیشتری از قدرت سیاسی است؛ اما تلاش‌ها برای سهیم کردن طالبان در قدرت ادامه دارد و در صدر عملی کردن آن، موضوع زنان و به معامله گذاشتن آن جزء اولین امتیازاتی است که با رضایت کامل به آنان عرضه می‌شود.

به همین دلیل است که اوپاما کلامی هم در مورد قول و قرارهایی که امپریالیسم آمریکا و بقیه اشغال‌گران در مورد رهایی زنان داده بودند به زبان نمی‌آورد. قدرت‌های امپریالیستی مردسالار از ابتدا در تلاش برای کنترل این منطقه و تأمین منافع کوتاه و درازمدت خود بوده‌اند و همه چیز را در این راه قربانی کرده و می‌کنند و یا به معامله می‌گذارند. به همین دلیل است که دولت کنونی زن‌ستیز دست‌نشانده‌ی امپریالیسم آمریکا در افغانستان نه تنها قدمی در راه حقوق اولیه زنان برنداشت، بلکه بر عمق و ابعاد ستم بر آنان در عرصه‌های گوناگون افزود؛ خلأ طالبان را با قوانین ضد زن و گسترش بنیادگرایی و حمایت از سلطه‌ی پدرسالاری به مرور پر کرد و علاوه بر آن بار جنگ و بی‌خانمانی و اوضاع نابسامان اقتصادی را بیش از پیش بر دوش زنان انداخت. زنان در حال حاضر زیر بار خشونت‌های وحشیانه‌ی خانگی و اجتماعی و دولتی در ابعادی وسیع و به اشکال «نوین» قرار دارند.

این است سیمای واقعی موقعیت زنان افغانستان بعد از ۱۵ سال اشغال امپریالیستی. موقعیت زنان افغانستان پس از ۱۵ سال اشغال توسط قدرت‌های بزرگ سرمایه‌داری امپریالیستی مردسالار به رهبری آمریکا به روشنایی روز نشان می‌دهد که آنان نمی‌توانند هیچ زنی را در هیچ نقطه‌ای از جهان آزاد و رها کنند. ♦

یا ناقص شدن توسط آن‌ها؛ از کتک خوردن از اوباشان محل و نگهبانان فرضی بهشت؛ از خشونت‌های دولتی؛ از دزدیده شدن و مورد تجاوز قرار گرفتن؛ از زندانی شدن و به قتل رسیدن به خاطر «ناموس و آبرو»؛ از سنگسار شدن و شلاق خوردن توسط حامیان جهل و خرافات؛ از خودکشی دختران جوان در اوج شکفتگی و جوانی سخن می‌گوید و از... واقعیات در مورد زنان جامعه‌ی افغانستان از زبان زنان وزیر و وکیل بیرون نمی‌آیند. واقعیات در مورد زنان افغانستان از طریق فریادهای زن جوان و شجاعی چون فرخنده در زیر مشت و لگد پاسبانان جهل و خرافه بیرون می‌آیند. واقعیات زنان جامعه‌ی افغانستان، بدن رخشانه هاست که در زیر بار سنگ‌های سنگین مذهب و عقب‌ماندگی تکه‌پاره می‌شوند. واقعیات زنان جامعه‌ی افغانستان، از طریق زندگی ستاره‌ها، بریشناها، مریم‌ها، ریزه‌گل‌ها و میلیون‌های دیگر سخن می‌گویند که یا باید دوران کودکی و طفولیت را با مردانی چند برابر سن‌شان طی کنند، کتک بخورند، شکنجه ببینند و دربند خشونت‌های وحشیانه‌ی آنان اسیر گردند و یا به جرم‌های «غیراخلاقی» دربند خشونت‌های دولتی قرار گیرند.

آمارهای متعدد از جانب سازمان ملل متحد و سازمان‌های حقوق بشری نشان از گسترش خشونت خصوصاً در چند سال اخیر داشته است. این آمارها نشان می‌دهند که ۹ زن از هر ۱۰ زن افغان به نوعی خشونت را تجربه می‌کنند. خشونت‌های خانگی بخش مهمی از این خشونت‌ها را تشکیل می‌دهند؛ اما خشونت به اشکال گوناگون در اجتماع نیز از طرف گروه‌های مسلح وابسته به دولت و یا مخالف دولت مثل طالبان به طور گسترده بر زنان اعمال می‌شود. باید در نظر داشت که خشونت‌های دولتی تضمین‌کننده‌ی خشونت‌های خانگی و اجتماعی است و نه در جهت تقلیل آن. علاوه بر خشونت‌های بی‌رحمانه و غیرقابل تحمل برای اکثریت زنان در افغانستان، فشارهای اقتصادی و تأثیرات روحی و روانی جنگ ابعاد خشونت را به مراتب افزایش داده است.

مقامات آمریکایی و غربی و هم‌چنین مقامات دولت کنونی افغانستان و طرفداران‌شان ادعا می‌کنند که اکثر خشونت‌های خانگی به مسأله‌ی فرهنگ و سنت‌های حاکم بر جامعه ربط دارد و خشونت‌های فاجعه‌بار در مناطق تحت کنترل طالبان بیشتر صورت می‌گیرد و تلاش می‌کنند که از یک‌طرف فرهنگ و سنت‌های حاکم و از طرف دیگر طالبان را تنها مسئول آن بدانند و چنین وانمود کنند که از دست آن‌ها کاری ساخته نیست؛ اما آن‌چه خبرها و گزارش‌ها در مورد زنان افغانستان نشان می‌دهد این است که دولت حاکم بر افغانستان تلاش‌های مهم، متعدد و تعیین‌کننده‌ای برای تداوم و تحکیم موقعیت فرودست زنان و گسترش اعمال اشکال فجیع خشونت بر زنان داشته است. این سیاست‌ها نه تنها از ماهیت مرتجع و زن‌ستیز این حاکمین و حامیان امپریالیستی و بین‌المللی‌شان برمی‌خیزد بلکه با نقشه‌ی تقویت دولت بنیادگرای حاکم و مذاکره و صلح با طالبان نیز هم‌خوانی دارد. اوپاما این مسأله را در سخنرانی‌اش پنهان نکرد و گفت: «تنها راه پایان نهادن بر این جنگ (افغانستان) و بیرون کشیدن کل نیروهای خارجی از افغانستان از طریق یک‌راه حل سیاسی بین دولت افغانستان و طالبان ممکن است. این تنها

ده سال از ۵ روز راهپیمایی باشکوه و به یادماندنی کارزار زنان می‌گذرد...



کارزار زنان - لاهه - ۲۰۰۶

برای «لغو کلیه قوانین نابرابر و مجازات‌های اسلامی علیه زنان» به وجود آمد. شکل‌گیری کارزار زنان اولین حرکت متحد و سازمان‌یافته‌ی زنان انقلابی در طول تاریخ مبارزات زنان ایران است که در طول چهار سال حیات خود توانست به وسیع‌ترین شکل ممکن مبارزه‌ی خود را هم علیه رژیم زن‌ستیز جمهوری اسلامی و امپریالیست‌های پدر/مردسالار به‌عنوان عامل و مسبب اصلی فرودستی زنان پیش ببرد و هم بر ضد سنت‌های ریشه‌دار و عقب‌مانده علیه زنان در جامعه.

گردآمدن شمار زیادی از فعالین زن با گرایش‌های گوناگون درون کارزار زنان، بیان این حقیقت انکارناپذیر بود: می‌توان به حول خواست‌های زنان که نقش متحد‌کننده‌ی را ایفا می‌کند، مبارزه‌ی گسترده‌ای را در خدمت به امر رهایی زنان پیش برد.

کارزار زنان با تمرکز بر روی آن بخش از ستم‌های وارده بر زنان که در قوانین نابرابر و مجازات‌های اسلامی فشرده می‌شد، توانست در توده‌ای کردن مبارزه‌ی زنان مؤثر واقع شود. برای اولین بار جنبش انقلابی زنان، زنان کمونیست و چپ توانستند در مورد قوانین ضدزن و رابطه‌ی آن به روینای سیاسی و جای‌گاه آن در امر مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی، نظریه‌های جدید و ماندگاری در جنبش انقلابی زنان تولید کنند. این امر باعث انسجام فکری بیشتر در بین فعالین کارزار زنان برای تداوم مبارزه شد.

کارزار زنان به‌درستی خود را به‌عنوان منعکس‌کننده‌ی صدای اکثریت زنان جامعه نگاه کرد و تلاش نمود در فعالیت‌های عملی و در بین افکار عمومی، مترقی و مبارز نشان دهد این ادعای زنان لیبرال - چه

ده سال از برگزاری موفقیت‌آمیز راهپیمایی باشکوه کارزار زنان می‌گذرد. آن‌چه که فراخوان کارزار زنان را به طرز بی‌سابقه‌ای در جنبش انقلابی زنان، در بین اکثریتی از سازمان‌ها و احزاب مبارز و انقلابی، در بین روشن‌فکران و هنرمندان مبارز، در بین فعالین و تشکلات مبارز زنان از ملیت‌ها و کشورهای غیرایرانی و... برجسته کرد، علاوه بر مواضع درست و اصولی اتخاذشده در آن، ابتکار عمل مبارزاتی برگزاری ۵ روز راهپیمایی بود. در واقع برنامه‌ی جسورانه‌ی راهپیمایی بود که توانست کارزار را به یک کیفیت تبدیل کند و نقش‌گرایش انقلابی جنبش زنان را در عرصه‌ی مبارزه کیفیتاً پررنگ کند. ۵ روز راهپیمایی کارزار زنان که از آلمان آغاز شد و از چهار شهر در آلمان عبور کرد و روز پنجم - ۸ مارس ۲۰۰۶ - در شهر لاهه (در هلند) پایان یافت، بزرگ‌ترین تظاهرات زنان ایران را رقم زد. چراکه این راهپیمایی با شعارها و خواست‌هایی که پیش‌گذاشت یک مبارزه‌ی سازمان‌یافته و هدفمند بود. مبارزه‌ای که هم به‌درستی برای کسب مطالبات زنان («لغو کلیه قوانین نابرابر و مجازات‌های اسلامی»)، آماج مبارزه‌اش را علیه رژیم بنیادگرای جمهوری اسلامی در ایران و امپریالیست‌های مردسالار قرار داد و هم این‌که توانست به درجه‌ی بالایی به تحول فعالین کارزار زنان و دوست‌داران جنبش زنان خدمت کرده و به اشاعه‌ی این جمع‌بندی که امر رهایی زنان تنها از طریق انقلاب و سرنگونی رژیم زن‌ستیز جمهوری اسلامی ممکن است، یاری رساند.

یازده سال پیش بنا بر پیشنهاد سازمان زنان هشت مارس به فعالین جنبش زنان، روشن‌فکران و هنرمندان زن، صف متحدی جهت مبارزه

مذهبی و چه سکولار - که سعی دارند خود را صدای کل جنبش زنان ایران جا بزنند، پوچ و بی پایه است. در حقیقت کارزار زنان تلاشی بود برای پایان دادن به اسطوره‌ی تک صدایی جنبش زنان.

تشکیل کارزار زنان در مجموع یک حرکت سنت‌شکنانه بود؛ حرکتی در نوع خود بی سابقه. به همین دلیل تشکیل آن همراه با کار پی گیر و هدفمند فعالینش، شور و شوق خاصی را در میان زنان به طور کل و زنان رادیکال به طور خاص ایجاد نمود. در واقعیت، جهت گیری های سیاسی کارزار و ربط آن به موضوع زنان آن را برای بسیاری قابل دفاع، همراهی و امیدآفرین کرد.

در عرصه‌ی سیاسی، کارزار زنان خود را به مثابه‌ی صدای رادیکال و انقلابی جنبش زنان ایران به ثبت رساند. علی رغم این که تلاش داشت وسیع ترین طیف زنان را با خود متحد گرداند، اما منافع و هدف رهایی زنان را فدای سازش با پدرمردسالاری نظام طبقاتی نکرد. به همین دلیل با پیش گذاشتن شعار «نه به هرگونه دخالت امپریالیسم آمریکا و با افشای جنایات امپریالیسم آمریکا در رابطه با زنان در افغانستان و عراق، خط فاصل روشنی با نظریه‌ی آن دسته از زنانی کشید که برای «رهایی» زنان دست به دامن امپریالیست‌ها شده بودند. در عین حال با پیش گذاشتن موضع درست و اصولی علیه امپریالیست‌های مردسالار و در دفاع از زنان کشورهای نظیر عراق و افغانستان نشان داد که جنبش زنان، جنبشی است جهانی.

از طرف دیگر، مبارزه‌ی کارزار زنان علیه رژیم زن ستیز جمهوری اسلامی و در جهت سرنگونی آن قرار داشت. این

موضع گیری صریح و روشن کارزار زنان خط فاصل معینی بود با آن دسته از زنانی که می خواستند جنبش زنان را به ذخیره‌ی جناحی از ارتجاع حاکم بدل ساخته و در نهایت این جنبش را قابل کنترل و بی خطر کنند. بی جهت نبود که چند ماه پس از اعلام کارزار زنان، «کمپین یک میلیون امضا» علم شد. کمپینی که هم‌وغم خود را به جلب

حمایت و گرفتن امضا از بخش مهمی از جناح‌هایی از درون هیأت حاکمه‌ی ایران معطوف ساخته بود و طبیعتاً مجبور بود با عامل اصلی سرکوب و فرودستی زنان یعنی رژیم جمهوری اسلامی و با دین و سنت‌های عقب مانده در جامعه که عمدتاً سنت‌های زن ستیزانه است، سازش کند. در واقعیت امر کارزار زنان با اتخاذ موضع علیه رژیم جمهوری اسلامی و امپریالیست‌ها به روشنی اعلام کرد که این اتحاد، اتحادی است اصولی در خدمت منافع اکثریت زنان جامعه و در خدمت به امر انقلاب.

اعلام برگزاری ۵ روز راهپیمایی، شور و شوق زیادی را نه تنها در بین فعالین کارزار زنان به وجود آورد، بلکه پشتیبانی بسیاری از نیروها، احزاب و سازمان‌های منتسب به چپ و اکثر تشکلات و نیروها و افراد مبارز و مترقی را نیز برانگیخت و برای اولین بار در جنبش انقلابی زنان چنین پشتیبانی وسیعی شکل گرفت.

۵ روز راهپیمایی کارزار زنان، بیان پر قدرت این پیام بود که دگرگونی ریشه‌ای جامعه و پی ریزی جامعه‌ی نوینی که در خدمت محو ستم و استثمار باشد، بدون شرکت وسیع زنان، بدون قرار گرفتن زنان در صف مقدم مبارزه، بدون طرح خواست‌های زنان، به پیروزی نخواهد رسید. پیام الهام بخش کارزار زنان - «این صدای زنان

ایران است که پس از ۲۷ سال به نظام ارتجاعی شما تن نداده... این صدای زنان ایران است که در ادامه و گسترش مبارزه‌ی خود میخ‌های تابوت شما را خواهد کوبید...» - در مقابل سفارت رژیم زن ستیز جمهوری اسلامی در لاهه (هلند) که زنده یاد آذر درخشان با صدای زیبا و تأثیرگذارش بیان کرد، یکبار دیگر بر روی این حقیقت انکارناشدنی تأکید گذاشت که مبارزات انقلابی و آگاهانه‌ی زنان دارای چنان پتانسیل و انرژی بی پایانی است که در سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی می‌توانند پیش قراول مبارزات انقلابی مردم ایران شوند.

به همین دلیل در پیش برد راهپیمایی علی رغم این که کارزار زنان از گرایش‌های گوناگون جنبش انقلابی زنان به وجود آمده و اولین عمل مشترک‌شان بود و مثل هر حرکت انقلابی، از کمبودها و اشکالات معینی



کارزار زنان - لاهه - ۲۰۰۶



کارزار زنان - لاهه - ۲۰۰۶



کارزار زنان - لاهه - ۲۰۰۶



کارزار زنان - بروکسل - ۲۰۰۸



کارزار زنان - لاهه - ۲۰۰۷



کارزار زنان - لاهه - ۲۰۰۶

در این کارزار و در راهپیمایی ۵ روزه‌اش رویدادهای بسیاری برای اولین بار اتفاق افتاد. برای اولین بار بود که در شهر لاهه (هلند) زنان به این وسعت در مقابل سفارت آمریکا با شعارهای «نه به جنگ به نام ما زنان!»، «آمریکا از خاورمیانه بیرون برو!» و... سیاست‌های مردسالارانه و جنگ‌طلبانه‌ی امپریالیسم آمریکا را افشا نمودند. برای اولین بار در تاریخ مبارزات انقلابی در خارج از کشور تعداد شرکت‌کنندگان زن بسیار بیشتر از مردان بود. برای اولین بار بود که حرکتی به این بزرگی تماماً به دست زنان طرح‌ریزی و سازمان‌دهی شده بود. برای اولین بار بود که زنان از سنین مختلف و از ملیت‌های گوناگون به این وسعت در پیش‌برد این راهپیمایی نقش بر عهده گرفتند. برای اولین بار بود که در تظاهراتی به مناسبت روز جهانی زن، جوانان به این وسعت شرکت کرده بودند. برای تعداد زیادی از زنان اولین بار بود که به مدت یک هفته بچه و خانواده خود را رها کردند تا بتوانند در این راهپیمایی و در مبارزه‌ای که متعلق به همه‌ی زنان فرودست بود، شرکت کنند. برای اولین بار بود که این‌چنین، اکثریتی از سازمان‌ها و احزاب منتسب به چپ از راهپیمایی کارزار زنان حمایت گسترده و در آن شرکت کردند، احزاب و سازمان‌هایی که از زنان سال صفر، زنانی که خیزشی الهام‌بخش علیه اجباری شدن حجاب را در ۸ مارس ۵۷ به‌پیش بردند حمایت نکرده و خود را مشغول مبارزه‌ی «طبقاتی و ضدامپریالیستی» کرده بودند.

بسیاری از زنان شرکت‌کننده که سال‌های جوانی خود را در دوران ۵۷ در حرکتی برای ساختن جهانی دیگر آغاز کرده بودند؛ و با دزدیده شدن انقلاب توسط بنیادگرایان جمهوری اسلامی شکست و ناامیدی را تجربه کرده بودند پس از سال‌ها در این راهپیمایی برای اولین بار دوباره همان شوق و امید را برای ادامه‌ی مبارزات‌شان باز یافتند. در این راهپیمایی پنج‌روزه برای اولین بار بود که همه سخنرانان، زن بودند.

برای اولین بار بود که هنرمندان مبارز به این وسعت در راهپیمایی نه‌تنها شرکت کردند بلکه از هیچ کوششی برای رسا کردن هر چه بیشتر خواسته‌ها و مطالبات کارزار زنان در بین افکار عمومی مترقی در دو کشور آلمان و هلند فرونگذاشتند. شاعران و هنرمندان مردم در این پنج روز در کنار زنانی بودند که هنرشان از آن‌ها الهام می‌گرفت. از رنج و دردها، شادی‌ها و امیدهایشان و فریاد میلیون‌ها زن ایرانی را در سرود کارزار* فشرده کردند: «تا پای من و تو بسته باشد، سرمایه و چهل و دین به کار است»؛ و این سرود در پنج روز راهپیمایی در خیابان‌هایی که راهپیمایان از آن گذر کردند، طنین افکند.

اجرای تئاتر خیابانی در طول پنج روز تظاهرات در محکومیت حجاب اجباری و برقع - این سمبل اسارت زنان در کشورهای اسلامی - نه‌تنها بر روی تماشاگران تأثیر به‌سزایی داشت، بلکه هر بار که اجراکنندگان این تئاتر حجاب و برقع از سر برمی‌گرفتند و بر زمین پرتاب می‌کردند و

برخوردار بود، اما حس همبستگی انقلابی بسیاری از فعالین‌اش آن‌چنان قوی بود که حاضر نبودند علائق شخصی خود را مدنظر قرار دهند. چراکه به‌درستی دریافته‌اند که این اتحاد، اتحادی است انقلابی، سنت شکنانه و در خدمت به منافع عمومی جنبش انقلابی زنان. این خواسته‌ها الهام‌بخش و راهنمای عمل بسیاری از فعالین کارزار زنان بود. همه از دل و جان برای به سرانجام رساندن این حرکت سنت‌شکنانه فعالیت می‌کردند. تنها عامل تلاش بیشتر و شبانه‌روزی برخی از فعالین کارزار زنان اعتقاد به هدف مبارزه بود؛ و نه گرفتن امتیاز ویژه. فعالین کارزار زنان عملاً با هدف قرار دادن منافع اکثریت زنان ستم‌دیده، خصوصاً در دوره‌ای که در سطح جهان بورژوازی برای مسموم کردن اذهان و عمده کردن منافع فردی در برابر منافع توده‌های ستم‌دیده‌ی زن و کل مردم تلاش بسیار به خرج می‌دهد، با روابط حاکم مرزبندی کردند. فعالین کارزار از سرشت ویژه نبودند، بلکه تنها با پس زدن گرایش‌های غلط و عمده کردن منافع زنان در خدمت به امر انقلاب بود که توانستند ۵ روز راهپیمایی را با همه سختی‌ها با پیروزی به سرانجام برسانند و نشان دهند که یک نیروی انقلابی سازمان‌یافته‌ی زنان که هدفش افشای هر چه وسیع‌تر نظام پدر/مردسالار حاکم است، در راستای خدمت به شکل‌گیری یک جنبش انقلابی برای سرنگونی این نظام که عامل اصلی فرودستی زنان، عامل اصلی اعمال قوانین نابرابر و مجازات‌های اسلامی علیه زنان است، ناممکن‌ها را به ممکن تبدیل می‌کند. علت اصلی موفقیت کارزار زنان در سازمان‌دهی ۵ روز راهپیمایی به‌یادماندنی‌اش، نقشی عنصر آگاه انقلابی و سازمان‌یافته‌ی زنان بود.

با اتکا بر این اصل بود که بسیاری از فعالین کارزار زنان برای موفقیت این تظاهرات کوشیدند، چراکه این راهپیمایی را متعلق به خود می‌دانستند، خصوصاً آن‌که در سازمان‌دهی‌اش نقش داشته و دیگر به‌عنوان سیاهی‌لشکر نیرویی نبودند که فعالیت‌شان ربطی به منافع پای‌های آنان نداشت.

به‌علاوه پیش‌برد چنین راهپیمایی شکوهمندی بدون یک هسته‌ی محکم انقلابی و متشکل امکان‌پذیر نبود. این راهپیمایی بار دیگر اهمیت فعالیت متشکل در جنبش انقلابی زنان را به کرسی نشاند و با نظریه‌ای که مخالف فعالیت متشکل در جنبش زنان است مرزبندی نمود. ما در کارزار زنان و به‌طور مشخص در راهپیمایی آن یک‌بار دیگر دیدیم که مبارزه علیه ساختار به‌غایت سازمان‌یافته‌ی نظام پدر/مردسالار بدون فعالیت متشکل امکان‌پذیر نیست. در عین این‌که در عمل شاهد بودیم فعالیت متشکل نه‌تنها به ما امکان حرکت سریع، هماهنگ و هدفمند را می‌دهد، بلکه استعدادهای افراد از این طریق شکوفاتر شده و آنان را هرچه بیشتر آماده‌ی پذیرش مسئولیت‌های خطیر در عرصه‌های بالاتر می‌سازد.

آن را با حس نفرتی که برای تماشاگران آشکار بود لگدمال می‌کردند، یک‌بار دیگر به زنان آگاه و انقلابی هشدار می‌داد که تا برکندن حجاب و تمامی اشکال ستم بر زن، باید مبارزه را در همه‌ی عرصه‌ها ادامه داد.

۵ روز راهپیمایی کارزار زنان توانست توجه و حمایت مبارزین و زنان داخل کشور را نیز به خود جلب کند. حمایت گروهی از زنان که در کوه‌های اطراف تهران ۸ مارس را به‌طور مخفی برگزار کردند، حمایت کارگران سندیکای شرکت واحد اتوبوس‌رانی، حمایت جمعی از زنان در رشت و سندانج که روز جهانی زن را برگزار کرده بودند، نشان پیوند واقعی بین مبارزات خارج و داخل بود. این مبارزه نشان داد که جنبش انقلابی زنان می‌تواند طیف گسترده‌ای از زنان را که تحت ستم‌های قرون‌وسطایی قرار گرفته‌اند، زیر چتر خود جا دهد. نشان داد جنبش انقلابی زنان به‌درستی آماج مبارزه خود را متوجه‌ی بنیادگرایان جمهوری اسلامی در ایران و

امپریالیست‌های مردسالار کرده است که این‌چنین زنان را فرودست نموده‌اند.

کارزار زنان به‌عنوان بخش رادیکال و انقلابی جنبش زنان ایران توانست تعداد قابل ملاحظه‌ای از فعالین و تشکلات زنان غیر ایرانی را نیز به حمایت و پشتیبانی از خود ترغیب نماید. کنار هم قرار گرفتن

طیف وسیعی از زنان از سه نسل با گرایش‌های متفاوت، از ملیت‌های مختلف، از کشورهای مختلف و از طبقات مختلف طی ۵ روز راهپیمایی نشان داد که این جنبش دارای چه پتانسیل بالایی برای وحدت انقلابی علیه زن‌ستیزان بنیادگرای مذهبی و امپریالیست‌های مردسالار است؛ نشان داد که نه‌تنها زنان در ایران دارای درد مشترکی‌اند بلکه زنان در سراسر دنیا نیز این درد مشترک را حس کرده و آماده‌اند که برای رفع آن مبارزه کنند؛ چون ستمی که بر زنان اعمال می‌شود گرچه اشکال متفاوتی به خود می‌گیرد اما ابعادی جهانی دارد.

شرکت وسیع زنان غیر ایرانی از افغانستان، کامرون، هند، آمریکا، ترکیه، آلمان، هلند، بلژیک، کردستان، سوئد، انگلستان و... در این راهپیمایی تجسم مادی انترناسیونالیسم زنان بود. تبلور مادی جنبش



کارزار زنان - آمریکا - ۲۰۰۸

علت اصلی موفقیت کارزار زنان در سازماندهی ۵ روز راهپیمایی به‌یادماندنی‌اش، نقشی عنصر آگاه انقلابی و سازمان‌یافته‌ی زنان بود.



کارزار زنان - سوئد - ۲۰۰۹



کارزار زنان - بروکسل - ۲۰۰۸



کارزار زنان - سوئد - ۲۰۰۹



کارزار زنان - لاهه - ۲۰۰۷

زنان به‌مثابه‌ی جنبشی جهانی بود و در عمل نشان داد که حمایت زنان از مبارزات یکدیگر نه یک اصل اخلاقی بلکه اصلی حیاتی برای پیشروی جنبش‌های جهانی زنان است. شرکت «ماری‌لو گرین‌برگ» یکی از فعالین زن «حزب کمونیست انقلابی آمریکا» و «رادها دِسوزا» وکیل و فعال زنان از هند، در این راهپیمایی نشان از این داشت که مبارزه‌ی انقلابی زنان در هر گوشه‌ای از این جهان متعلق به همه‌ی زنانی است که در پی نابودی نظام پدر/مردسالار طبقاتی حاکم بر جهانند.

کارزار زنان با موفقیتی که در عمل جسورانه‌اش در متحد کردن بخش مهمی از اپوزیسیون چپ متبلور در راهپیمایی به دست آورد، نشان داد که پتانسیل جنبش زنان بسیار فراتر از مبارزه «برای خواسته‌های خودشان» است و به‌طور واقعی و جدی، مبارزه برای خواسته‌های زنان، قلب مبارزات مردم ایران بوده و زنان می‌توانند پیش‌قراول مبارزه‌ی مردم جهت دستیابی به تغییرات ریشه‌ای و بنیادی برای ساختن جامعه‌ای باشند که هیچ زنی مورد ستم و استثمار قرار نگیرد.

کارزار زنان در طول حیات درخشان چهارساله‌ی خود توانست با برگزاری تظاهرات‌های مرکزی و محلی به مناسبت روز جهانی زن، با برگزاری آکسیون‌های مبارزاتی علیه انتخابات رژیم جمهوری اسلامی، با برگزاری جلسات پالتاکی، سمینارها و جلسات

بحث و گفتگو در مورد نقش قوانین نابرابر و مجازات‌های اسلامی علیه زنان به این موضوع بپردازد که چرا تنها راه لغو کلیه قوانین نابرابر و مجازات‌های اسلامی علیه زنان و به‌طور کلی رفع ستم بر زنان مبارزه‌ی انقلابی است. هم‌چنین توانست نقش و جای‌گاه اتحاد انقلابی کارزار زنان در جنبش زنان ایران را روشن کرده و در کشورهای مختلف هم در ابعاد گسترده‌ای صدای بخش رادیکال جنبش انقلابی زنان ایران - که هدفش «لغو کلیه قوانین نابرابر و مجازات‌های اسلامی علیه زنان» و آمادگی ادامه‌ی مبارزه‌ی انقلابی جهت سرنگونی رژیم زن‌ستیز جمهوری اسلامی به‌عنوان عامل و مسبب فرودستی زنان است - را به گوش نیروها و فعالین مبارز و مترقی برساند. کارزار زنان هم‌چنین توانست در عرصه‌ی نظری هم به ارتقای سطح جنبش انقلابی زنان خدمت کند.

سرود کارزار زنان ...



از پشت دریچه‌های بسته

دیدیم پرنده پر زد و رفت.

در خانه‌ی غم نشسته بودیم

دیدیم که بخت در زد و رفت.

زندانی شام تیره بودیم

دیدیم که ماه سر زد و رفت.

گفتیم که این چه روزگار است؟!

دیگر نه زمان انتظار است

هان! اینک وقت کارزار است!

هان! اینک وقت کارزار است!

دیدیم که زن به خاطر عشق،

محموم به مرگ و سنگسار است.

دیدیم که کارگر پیاده‌ست،

سرمایه به کارگر سوار است.

دیدیم که کودک گرسنه،

گریان و غمین و اشک‌بار است.

دیدیم نهال آرزوها،

پژمرده و زرد و بی‌بهار است.

گفتیم که این چه روزگار است؟!

دیگر نه زمان انتظار است

هان! اینک وقت کارزار است!

هان! اینک وقت کارزار است!

تا پای من و تو بسته باشد،

سرمایه و جمل و دین به کار است.

جز آزادی مگر چه می‌خواست،

آن جان جوان که سر به‌دار است؟!

گفتیم که این چه روزگار است؟!

دیگر نه زمان انتظار است

هان! اینک وقت کارزار است!

هان! اینک وقت کارزار است!

ترانه: میا اسدی

اجرا: گیسو شاکری

۲۰۰۶



کارزار زنان - لاهه - ۲۰۰۷



کارزار زنان - لاهه - ۲۰۰۶



کارزار زنان - آمریکا - ۲۰۰۷



کارزار زنان - لاهه - ۲۰۰۶



کارزار زنان - آمریکا - ۲۰۰۷

این مبارزه‌ی انقلابی زنان نشان داد که انرژی بی پایانی در زنان ذخیره است؛ انرژی‌ای که قوه‌ی محرکه‌اش ستمی است تاریخی - جهانی و انگیزه‌اش شوق رهایی از ستم و استعمار. این حرکت مبارزاتی نشان داد که می‌توان در جهت رهایی زنان اتحاد انقلابی را شکل داد که هم دشمن را به لرزه درآورد و هم دوست را به شور و شوق برای دست زدن به مبارزه‌ی آشتی‌ناپذیر. این راهپیمایی نشان داد علی‌رغم این‌که گرایش‌های مختلف زنان انقلابی آن را سازمان‌دهی کردند، اما منافع اکثریت زنان جامعه که زنان کارگر و زحمت‌کش است برای‌شان ارجحیت دارد. کارزار زنان در پیش‌برد راهپیمایی ۵ روزه‌اش به‌طور عملی به مقابله‌ی آگاهانه با سکتاریسم و فردگرایی دست زد؛ و نشان داد که زنان آگاه و انقلابی قادرند با جسارت عملی خود، همه سازمان‌ها و احزاب مبارز و مترقی را به پشتیبانی و اعلام حمایت از خود ترغیب کنند. این اتحاد عمل انقلابی زنان باعث شد، آن بخش رادیکال جنبش زنان در ایران که امکان بیان نداشتند با امید و اعتماد بیشتر به صحنه آیند. راز پیروزی زنان فراخوان دهنده‌ی این راهپیمایی در این نبود که آن‌ها تافته‌ی جدا بافته بودند، در این بود که آگاهی، جسارت و میل به عمل انقلابی را در مقابل خود نهادند و اعتقاد عمیق به این داشتند که رهایی زنان به دست خودشان است. اعتقاد به این‌که زنان هر جا صدای مبارزه‌ی درست و اصولی جهت رهایی خود را می‌شنوند، درنگ نمی‌کنند. این راهپیمایی رودخانه‌ای بود و هر

زنی که قلبش برای رهایی خواهران‌اش می‌تپید، تن خود را به آن سپرد. این راهپیمایی جلوه‌ای از گرایش انقلابی زنان برای رهایی بود. فرصتی بود تا بخشی از گرایش انقلابی زنان در ایران هر چه بیشتر با جرأت و جسارت صدای خود را به کارزار زنان برسانند و مبارزات داخل و خارج برای سرنگونی رژیم زن‌ستیز جمهوری اسلامی را به هم نزدیک‌تر کنند. این دستاوردها جلوه‌ای کوچک از اتحاد و همبستگی انقلابی کارزار زنان و راهپیمایی پنج‌روزه و به‌یادماندنی‌اش است؛ اما می‌توان همه‌ی دستاوردهای آن را سکویی برای جهش به سمت اتحادهای گسترده‌تر در مقابله با تشدید خشونت افسارگسیخته علیه زنان بدل کرد و از آن ابزاری ساخت در خدمت به پیش‌روی جنبش انقلابی زنان جهت مبارزه برای برچیدن ستم هزاران ساله علیه زنان.

* سرود کارزار زنان که توسط میا اسدی شاعر مبارز تبعیدی سروده و با صدای زیبای گیسو شاکری اجرا شد.

ممنوعیت سقط جنین تنها حق زن بر بدنش را از او نمی‌گیرد بلکه تمامی زندگی و آینده او را می‌گیرد!



امیر فرزانه

اکثریتی از زنان جهان در کشورهای تحت سلطه، نه تنها از یک رابطه‌ی جنسی برابر برخوردار نیستند بلکه حتی کوچک‌ترین حقی برای تصمیم‌گیری در رابطه با جنینی که به‌نوعی به‌زور در بدن آنان به وجود آمده است را هم ندارند. در جهانی که قانون، فرهنگ، اخلاقیات، مذهب و اعتقادات بشر، بر پایه‌ی حفظ مناسبات اقتصادی و سیاسی حاکم شکل گرفته و تحکیم می‌شود، بررسی حق و یا ممنوعیت سقط جنین، خارج از این مناسبات و یا سیستمی که این مناسبات به آن خدمت می‌کند، ما را به‌جایی نمی‌رساند.

جای‌گاه زن به‌عنوان موجودی که در طول تاریخ نقش اساسی در تولیدمثل و حفظ نوع بشر داشته، همیشه از ویژگی خاصی برخوردار بوده ولی این جایگاه همواره دست‌خوش تغییر نیز شده است. بشر نیز همچون سایر انواع موجودات زنده برای بقای خود نیاز به تولیدمثل مستمر داشته تا بتواند در مقابل مرگ‌ومیر، جمعیت خود را از انقراض حفظ نماید. از زمانی که بشر به ارتباط میان رابطه‌ی جنسی بین زن و مرد و باردارشدن زن، پی برد و متعاقب آن اضافه‌تولیدی نیز برای تصاحب به‌چنگ آورد، کنترل باروری زنان اهمیت یافت و مورد توجه قرار گرفت و مذهب به‌عنوان عاملی که به این کنترل یاری می‌رساند، در این روابط نقش گرفت. مذهب از دیرباز وسیله‌ای بود برای تسهیل اجرای قوانین توسط سیستم. وسیله‌ای بود برای فرونشاندن پتانسیل شورش مخالفین و تسلیم بی‌چون‌وچرای آنان؛ که با عقوبت الهی تهدید و با پاداش الهی تشویق می‌شدند. وجود قوانین مذهبی سفت و سختی که امروزه همچنان در رابطه با ممنوعیت حق سقط جنین، نقش بازی می‌کند از همین پیش‌زمینه نشست می‌گیرد.^۱

قانون ممنوعیت سقط جنین در ایران و سایر کشورهایی که قانون اساسی مبتنی بر مذهب دارند، مستقیماً با اتکا به موازین مذهبی مدلل می‌شود؛ ولی در سایر کشورهای به‌ظاهر سکولار نیز همچنان ممنوعیت و یا محدودیت قانونی برای سقط جنین اعمال می‌شود، اگرچه دلایل

چرا در دنیای کنونی حتی در جوامعی که خود را سکولار می‌نامند، هنوز در رابطه با یکی از بدیهی‌ترین حقوق نیمی از انسان‌ها، تنور بحث داغ است. این بحث که آیا زنان حق دارند به‌مثابه‌ی یک انسان برای بدن، زندگی و آینده‌ی خود تصمیم بگیرند، چرا باید هم‌چنان محل مناقشه باشد.

در اغلب جوامع تحت سلطه توجیه محدودیت حق زنان بر بدن خود و در نتیجه محدودیت حقوقی آنان جهت حفظ هویت و جای‌گاه اجتماعی‌شان، با ابزارهایی چون فرهنگ و اخلاق صورت می‌گیرد؛ فرهنگ و اخلاقی که بر پایه‌ی مذهب، خرافه و ایدئولوژی‌های ارتجاعی، شکل گرفته است. در کشورهای غربی که اغلب خود را حامی حقوق بشر نامیده و از برابری بین انسان‌ها سخن می‌گویند نیز، هم‌چنان حق زنان برای سقط جنینی که ناخواسته در بدن آن‌ها رشد می‌کند یا کاملاً نادیده گرفته می‌شود و یا با اما و اگرهای مختلف محدود می‌گردد. اغلب مدافعین حقوق زنان، سقط جنین را در چارچوب حق زن بر بدن خود تعریف می‌کنند. ولی ممنوعیت سقط جنین تنها حق زن بر بدنش را از او نمی‌گیرد چراکه در جامعه‌ای که تمامی مسئولیت کودکی که متولد می‌شود، به‌حکم قوانین نوشته و نانوشته‌ی اجتماعی و مذهبی، به‌حکم «اخلاق»، «عاطفه مادری» و ... به عهده‌ی مادر است؛ هیچ فرقی نمی‌کند که کودک خواسته و یا ناخواسته باشد، هیچ فرقی نمی‌کند که کودک محصول یک تجاوز گروهی از طرف فاتحین داعشی و یا بوکوحرامی باشد؛ و یا این‌که مادر، خود هنوز کودکی باشد که به بلوغ فکری و اجتماعی نرسیده است و به‌عبارت‌دیگر اگرچه ظاهراً بارداری در پی یک ازدواج عادی و قانونی صورت گرفته ولی مادر، خود هم قربانی تجاوز در یک رابطه‌ی زناشویی باشد؛ در جهان بی‌دروپیکری که جامعه به‌راحتی از زیر بار مسئولیت پرورش کودکان شانه خالی می‌کند، ممنوعیت سقط جنین تنها حق زن بر بدنش را از او نمی‌گیرد بلکه تمامی زندگی و آینده او را می‌گیرد.

حقوق بشری (همچون حق حیات، حمایت از حقوق کودکان و ...) را برای توجیه عمل خود پیش می‌کشند ولی نهایتاً ریشه‌ی همه‌ی این موانع قانونی در قوانین مذهبی است. مذهب و قوانین مذهبی همواره ابزاری بوده که به تناسب نیاز قدرت حاکم، برای تثبیت و تحکیم ارکان قدرت مورد استفاده قرار گرفته است.

با نگاه از منظر رابطه‌ی بین زن و مرد، باید گفت: در لذت یک رابطه‌ی سالم جنسی بین زن و مرد، قرار است هر دو نفر سهیم باشند و قاعدتاً به همین نسبت باید در قبول مسئولیت پیامدهای آن هم سهیم باشند؛ ولی همه می‌دانیم که بارداری ناخواسته مصیبتی است که زن به تنهایی باید بار آن را بر گرده خود متحمل شود. از موعظه‌های اخلاقی گرفته تا ممنوعیت‌های قانونی همه‌گی مخاطبین‌شان زن حامل جنین است و نه شریک جنسی او. حفظ جنینی که ناخواسته به وجود آمده است به معنای فدا کردن تمامی نقشه‌هایی است که زن برای آینده‌ی اجتماعی، تحصیلی و شغلی خود ترسیم کرده است. حفظ جنینی که بدون برنامه‌ریزی زمانی و آمادگی موقعیتی، جسمی و مالی در بدن زن رشد کرده و به دنیا می‌آید، آینده‌ی ناروشنی را برای زن رقم می‌زند. از طرف دیگر، سقط این جنین ناخواسته، در صورت ممنوعیت قانونی آن، معمولاً در شرایط غیربهداشتی و توسط افراد غیرمتخصص صورت می‌گیرد که می‌تواند بسیار خطرناک باشد؛ خطراتی که از آسیب‌های جدی جسمی تا مرگ را شامل می‌شود. «سقط‌جنین ناسالم (که توسط فرد، بدون آموزش مناسب و یا خارج از محیط‌های پزشکی انجام می‌شود) در سطح جهان، سالانه حدود ۷۰ هزار مرگ مادر و ۵ میلیون معلول به جا می‌گذارد.»^۲

زنانی که در سیر کردن شکم فرزندان خود درمانده‌اند؛ و برای پیش‌گیری از وقوع یک فاجعه‌ی دیگر و اضافه شدن یک شکم‌گرسنه‌ی دیگر گرد سفره‌ی خالی خانه، به هر وسیله‌ای چنگ می‌اندازند. این زنان و یا قابله‌های محلی که فاقد شناخت علمی از بدن انسان و شیوه‌های سالم زایمان هستند، با استفاده از هر وسیله‌ی آلوده و در پستوها و اماکن غیربهداشتی جنین را سقط می‌کنند. به‌غیراز اقلیت ناچیزی از زنان جهان که متمول‌اند و همیشه با پرداخت پول راهی برای دور زدن قانون و نهایتاً سقط‌جنین در کلینیک‌های مجهز و در شرایط امن بهداشتی، پیدا خواهند کرد، سایه‌ی مرگ و آسیب‌های جدی، بر سر اکثریت میلیونی زنانی که به این امر مبادرت می‌ورزند، سنگینی می‌کند.

در کشورهای توسعه‌نیافته، خطر مرگ ناشی از عوارض مربوط به بارداری و زایمان در طول حیات یک زن، یک به ۷۶ است، این نسبت در کشورهای صنعتی یک به ۸۰۰۰ است. هر ساله تعداد زیادی از زنان (حدود ۵۸۵۰۰۰ زن) به دلایل مرتبط با بارداری و زایمان در دنیا جان خود را از دست می‌دهند (در کشورهای درحال توسعه در هر دقیقه یک زن)؛ و چندین برابر این رقم نیز دچار عوارض ناشی از بارداری می‌شوند.^۳ آمارهای موجود، اغلب آمارهای دولتی هستند که به‌خصوص در کشورهای توسعه‌نیافته به‌هیچ‌عنوان قابل اعتماد نبوده و رقم مرگ‌ومیر مادران را به‌شدت پایین‌تر از آمار واقعی نشان می‌دهند؛ ولی حتی آن‌چه از لابه‌لای همین آمارهای تحریف‌شده هم می‌توان دریافت، نشان‌گر

شرایطی به‌غایت دهشتناک در زندگی زنانی است که ناچارند بارداری‌های ناخواسته را متحمل شوند؛ برای مثال در مقاله‌ی «رنج مادر شدن در هندوستان» که در سال ۲۰۱۰ نوشته‌شده، آمده است: «دولت هند اعلام کرده هر ۷ دقیقه یک زن در این کشور به خاطر عوارض ناشی از بارداری یا زایمان فوت می‌کند».^۴ همچنین آمار اعلام‌شده از سوی وزارت بهداشت افغانستان نشان می‌دهد که در سال ۲۰۰۴ از هر ۱۰۰ هزار مادر ۱۶۰۰ نفر جان خود را در هنگام زایمان از دست می‌دهند.^۵ بر طبق آخرین آمار، بیش از ۹۹ درصد مرگ‌ومیر مادران در کشورهای درحال توسعه بوده است که ۸۴ درصد از این آمار متعلق به کشورهای صحرای آفریقا و جنوب آسیا است.^۶ بر اساس گزارش سازمان «عفو بین‌الملل»، هنوز شمار بسیاری از زنان آفریقای جنوبی، در دوران بارداری و هنگام زایمان، جان می‌بازند. میزان مرگ‌ومیر مادران در آفریقای جنوبی در میان ۱۰۰ هزار تن، ۲۶۹ تن برآورد شده است.^۷ در کشورهای توسعه‌نیافته از یک‌طرف هیچ امکان و آموزشی برای پیش‌گیری از بارداری وجود ندارد و از طرف دیگر هم قوانین، سنت و آموزه‌های مذهبی مانع از سقط‌جنین در شرایط متعارف می‌شود و سالانه هزاران زن را به کشتن داده و یا با بیماری‌های جانکاه روبه‌رو می‌سازد.

اگر حتی زن شانس بیاورد و از خطر مرگ و آسیب‌های قابل‌رؤیت جسمانی برهد، احساس گناهی کاذب - که با موعظه‌های اخلاقی به شیوه‌های مختلف فضای جامعه را آلوده ساخته است - دست از سر او برنمی‌دارد. شاید درصد ناچیزی از زنان شانس این را داشته باشند که با آگاهی از حقوق مسلم خود و از کارکرد سیستم اخلاقیات - محور دروغین غالب بر جامعه، با اعتمادبه‌نفس کامل، اختیار زندگی خود را به دست گیرند و دچار تزلزل و آسیب روحی نشوند.

یکی از بارزترین اشکال نابرابری در جهان امروز نابرابری جنسی است. قانون که عموماً به دست مردان نوشته می‌شود و وظیفه‌اش تثبیت و تداوم مالکیت مرد بر زن و تحکیم فرودستی زنان است، سقط‌جنین را ممنوع می‌سازد تا به زن بفهماند که نه یک انسان صاحب حق انتخاب، بلکه ابزاری است برای تولیدمثل. امروز دیگر تولیدمثل بشر نه برای پیش‌گیری از انقراض نوع بشر بلکه برای تولید هر چه بیشتر ثروت و قدرت در دست حاکمان جهان انجام می‌پذیرد؛ برای تولید نیروی کار، برای تولید سربازانی که بقای سیستم موجود را در جنگ‌ها تضمین کنند، برای تولید برده‌گان روزافزون جنسی جهت تولید هر چه بیشتر ثروت و برای افزایش جمعیت گرسنگان جهان که ارتش ذخیره‌ی کار را برای سرمایه پرشمارتر سازند.

در ایران با تصویب طرح افزایش جمعیت که برای اجرای آن بودجه‌ی عظیمی ۴۵ هزار میلیارد تومانی در نظر گرفته‌شده است، حضور و فعالیت زنان در تمامی عرصه‌های اجتماعی را با اعمال موانع بی‌شمار، بیش‌ازپیش محدود کرده‌اند. تفکیک‌های جنسیتی در دانشگاه و محل کار، محدودسازی رشته‌های تحصیلی و شغلی برای زنان، ممنوعیت جراحی عقیم‌سازی و محدودیت سایر اشکال پیش‌گیری از بارداری همه گی تلاش‌هایی هستند برای فرستادن زنان به پستوی خانه‌ها و تحمیل بارداری ناخواسته به آنان. با تشویق ازدواج در سنین پایین هزاران



در ایالت فلوریدا و در سال ۲۰۱۱ در ایالت می‌سی‌سی‌پی، قوانین اساسی این ایالت‌ها، حق حیات را از زمان انعقاد نطفه به رسمیت شناختند و بدین ترتیب جنین به‌عنوان فردی که از کلیه حقوق برخوردار است، قلمداد می‌گردد. هم‌چنین از سال ۲۰۰۸ تاکنون، نزدیک به ۱۶ کشور آمریکای لاتین نیز قوانین اساسی خود را مورد اصلاح قرار دادند و به‌موجب این اصلاحات حق حیات را از زمان انعقاد نطفه به رسمیت شناختند.^۹

اولین کشوری که سقط‌جنین را آزاد ساخت اتحاد جماهیر شوروی بود. قانون آزادی سقط‌جنین در ۱۸ نوامبر ۱۹۲۰ توسط دولت لنین تصویب و به‌مورد اجرا گذاشته شد. نتیجه‌ی فوری این اقدام، کاهش میزان مرگ‌ومیر ناشی از سقط‌جنین از چهار درصد، به بیست‌وهشت درصد بود. این یکی از افتخارات تاریخ اولین کشور سوسیالیستی جهان است؛ و این در شرایطی است که در بسیاری از کشورهای دنیا، حتی کشورهای غربی، هنوز هم سقط‌جنین قانوناً ممنوع بوده و یا با موانع بسیاری روبه‌روست. البته جای تأسف دارد که این حق قانونی در شوروی در ۲۷ ژوئن ۱۹۳۶ توسط استالین لغو شد.

بحث مدافعین «حق حیات» این است که جنین، یک انسان بالقوه است. او مثل هر انسان دیگری، حق زندگی دارد و بنابراین باید قانوناً از این حق دفاع شود. این دسته از مدافعین ممنوعیت سقط‌جنین، حق زندگی انتخابی یک انسان بالفعل یعنی زنی که حامل این جنین است را در مقابل حق موجودیت یک توده‌ی سلولی فاقد اندیشه که برای ادامه‌ی حیات خود وابسته به بدن زن است، پایمال می‌کنند. از چه زمانی می‌توان انسان را انسان نامید و برایش حق حیات قائل شد. مخالفین سقط‌جنین یعنی مدافعین «حق حیات»، عموماً از زمان انعقاد نطفه برایش حق حیات قائل‌اند با این توجیه که این نطفه قابلیت انسان شدن را دارد. پاسخی که به این استدلال می‌توان داد این است که هر زن در طول عمر خود چند صد تخمک تولید می‌کند که اغلب بارور نمی‌شوند و هر مرد هم در دوران زندگی خود ۴۰۰ میلیارد اسپرم تولید می‌کند که اغلب می‌میرند. چرا برای یک‌یک این تخمک‌ها و اسپرم‌هایی که قابلیت انسان شدن را دارند، حق حیات قائل نمی‌شوند. چه منطقی‌تر است انسان بودن را تشکیل یک سلول بارور شده تعیین می‌کند. سلولی که برای ادامه‌ی حیات خود هم‌چنان به بدن زن وابسته است. آن‌چه مسلم است

دخترچه را به‌پای سفره عقد می‌نشانند و به‌جای اسباب‌بازی هر سال یک نوزاد دیگر را در آغوش‌شان می‌گذارند. سقط‌جنین هم به‌عنوان آخرین راهی که می‌تواند به زن شانس کنترل شرایط زندگی‌اش را بدهد، غدغن اعلام می‌شود و به‌عنوان جرم به‌شدت با آن برخورد می‌کنند. در مقاله‌ی «افزایش آمار ازدواج کودکان زیر ۱۰ سال در ایران» به تاریخ دوم شهریور ۱۳۹۱ آمده است: «...آخرین سرشماری انجام‌شده در سال ۸۹، نشان می‌دهد که ۳۴۲ هزار کودک زیر ۱۸ سال در ایران ازدواج کرده‌اند.»^۸

وقتی در جامعه تن زن و یا حتی کودکی که فقط پتانسیل زن شدن را دارد، تنها به ابزاری برای تولید سود و قدرت برای صاحبان سرمایه و حاکمیت، تبدیل می‌شود، نه تنها کودکان از داشتن کودکی خود محروم می‌شوند و شانس رشد فکری و جسمی لازم را از دست می‌دهند، نه تنها زنان حق داشتن شرایطی انسانی، طبیعی و برابر برای یافتن استعدادها و توانمندی‌های بی‌شمار خود را از دست می‌دهند، بلکه تمامی جامعه هم شانس رشد و ارتقای ۵۰ درصد از آحاد جامعه یعنی زنان می‌توانند در آن سهم بگیرند را از دست می‌دهد.

سقط‌جنین قانونی، حقی است که فمینیست‌ها و فعالین جنبش زنان، سال‌هاست برای آن می‌جنگند. به‌یمن این مبارزات، این‌جا و آن‌جا تعدیلاتی در قانون منع سقط‌جنین، به وجود آمده است ولی از آن‌جا که سیاست‌های امپریالیستی جهانی بنا بر دلایلی که از آن‌ها یاد شد، در تضاد با قانونی شدن سقط‌جنین است، در بسیاری از کشورهای جهان این محدودیت‌ها و ممنوعیت‌ها نه تنها کاهش نیافته بلکه شدت گرفته است. با قدرت‌گیری نظام‌های ارتجاعی اسلامی در ایران و برخی از کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا، ممنوعیت سقط‌جنین، عمومیت یافته و تعقیب و مجازات مرتکبین تشدید شده است. درعین‌حال در سال‌های اخیر در برخی ایالات آمریکای شمالی و کشورهای آمریکای لاتین هم با تعیین حق حیات برای جنین از زمان انعقاد نطفه، سقط‌جنین را در حکم قتل انسان، ارزیابی کرده‌اند.

«...در سال ۲۰۱۰، جمهوری دومینیکن، قانون اساسی جدیدی را به تصویب رساند که به‌موجب آن، حق حیات از زمان انعقاد نطفه‌ی جنین به رسمیت شناخته شده است. ایالات‌متحده آمریکا نیز مصوبات جدیدی در این زمینه به تصویب رسانده است. مثلاً در سال‌های ۲۰۰۸ و ۲۰۱۰،

زنان ماشین جوجه‌کشی نیستند که با سلاح قانون وادارشان کنی تا برنامه‌ریزی‌های خرد و کلان جمعیتی سرمایه‌داری را در جهت استراتژی‌های اقتصادی و سیاسی‌شان تسهیل کنند. هیچ قدرتی حق ندارد با ممنوعیت و یا محدودیت سقط‌جنین، به‌جای زنان تصمیم بگیرد. زنان جهان با آگاهی و تشکل و با وحدت با سایر اقشار تحت ستم، می‌توانند و باید علیه تمامی قیودی که آنان را به ابزاری برای پیش‌برد اهداف سیستم طبقاتی پدر/مردسالار، بدل می‌سازد شورش کنند و علیه سیستمی که زنجیرهای برده‌گی را به دست و پای اکثریت جامعه بسته است، قیام نمایند. ♦

منابع و توضیحات:

- ۱- طی سال‌های ۱۶۰۰ و ۱۷۰۰ میلادی مجازات سقط‌جنین شدت بیشتری گرفت. تنها در فاصله‌ی سال‌های ۱۷۵۹ تا ۱۷۷۸، دویست و هفده زن، فقط در سوئد به دار آویخته شدند.
- ۲- ویکی‌پدیای فارسی
<http://u2s.ir/Xg7JU>
- ۳- مرگ ۶۰۰ هزار مادر در سال در جهان به دلیل عوارض بارداری
<http://u2s.ir/sq2UNR>
- ۴- «رنج مادر شدن در هندوستان»
<http://tasalamati.com/e/91LP/>
- ۵- «تراژدی مرگ مادران افغان؛ پزشکان بیکار، بیماران بی‌پزشک»
www.bbc.com/persian/afghanistan/2015/02/150210_k04_women_doc_in_afghanistan
- ۶- «گزارش یونیسف بر خطر مرگ‌ومیر مادران در کشورهای درحال توسعه تأکید می‌کند.»
http://unicef.org/iran/fa/media_4718.html
- ۷- آمار بالای مرگ‌ومیر زنان باردار در آفریقای جنوبی
<http://tnews.ir/news/C25331568185.html>
- ۸- افزایش آمار ازدواج کودکان زیر ۱۰ سال در ایران
<https://radiozamaneh.com/47838>
- ۹- مقاله: «سقط‌جنین؛ حق زنان بر بدن و حق حیات کودک»
۱۰- در مقاله‌ای تحت عنوان: «ازدواج شش دختر زیر ۱۰ سال در استان کردستان» می‌خوانیم:
به گفته‌ی مدیرکل ثبت‌احوال کردستان، سال گذشته شش ازدواج دختران کمتر از ۱۰ سال در این استان به ثبت رسیده است... ازدواج کودکان زیر ۱۸ سال در ایران کم‌اکنون رواج دارد. بر اساس قانون مدنی ایران، سن قانونی ازدواج برای دختران ۱۳ سال و برای پسران ۱۵ سال تعیین شده است. باین‌حال در ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی آمده است: «عقد نکاح دختر قبل از رسیدن به سن ۱۳ سال تمام شمسی و پسر قبل از رسیدن به سن ۱۵ سال تمام شمسی منوط است به اذن ولی به شرط رعایت مصلحت با تشخیص دادگاه صالح».
<https://www.radiozamaneh.com/278517>
- در گزارشی به تاریخ ۲ نوامبر ۲۰۱۵ آمده است: کلیات طرح جامع جمعیت و تعالی خانواده در مجلس شورای اسلامی به تصویب رسید... بار مالی این طرح ۴۵ هزار میلیارد تومان است که ۲۰ هزار میلیارد تومان آن برای یک‌بار و ۲۵ هزار میلیارد تومان هم هر سال تکرار خواهد شد.

این است که مخالفان حق سقط‌جنین نمی‌توانند انسان بودن و حق حیات زنی که جنین را حمل می‌کند، انکار کنند؛ پس چگونه حق استفاده از بدن این زن را بدون توافق خودش به موجودی دیگر می‌دهند. چگونه می‌توان به زن به‌عنوان موجودی که خود حق حیات دارد، پرورش و تغذیه یک موجود ناخواسته را در بدنش، تحمیل کرد و این را «دفاع از حق حیات» نامید؟

از زمانی که مالکیت خصوصی تثبیت شد و به‌تبع آن زنان در جای‌گاه فرودست قرار گرفتند، در جوامع مختلف به‌تناسب تاریخ و رشد شیوه‌های تولیدی، فرهنگ‌های مختلف شکل گرفتند. آن‌چه ولی در همه‌ی این فرهنگ‌ها مشترک است و از دیرباز جا افتاده، این است که زنان وسیله‌ای برای ارضای نیازهای جنسی مردان و تأمین وارث برای آنان هستند. این تصویری نیست که فقط مردان به آن باور داشته باشند بلکه چنان در اعماق جامعه نفوذ کرده است که بسیاری از زنان هم آن را امری مسلم می‌پندارند و خود را موظف به اجرا و ترویج آن می‌دانند. به دنبال این فرهنگ‌سازی است که به‌خصوص در بین اقشار فقیر جامعه که اکثریت جمعیت جهان را تشکیل می‌دهند، دختران در سنین بلوغ و حتا قبل از آن ازدواج می‌کنند و در تمام طول دوران باروری خود، یا باردار هستند و یا به نوزاد خود شیر می‌دهند.^{۱۰} به‌محض این‌که چشم باز می‌کنند و خود را می‌شناسند، یعنی از همان سال‌های جوانی تعداد زیادی کودک ریزدردشت دوروبر خود دارند که باید از آن‌ها مراقبت کرده و دست‌کم شکم‌شان را سیر کنند. فقر، ناآگاهی از شیوه‌های پیش‌گیری از بارداری و نبود امکان قانونی، بهداشتی و مطمئن برای سقط‌جنین از یک‌طرف و وحشت از قوانین زمینی و آسمانی از طرف دیگر مانع از این می‌شوند که زن بتواند کنترلی روی شرایط زندگی خود داشته؛ و فرصتی برای اندیشیدن پیدا کند؛ فرصتی برای انسان بودن؛ فرصتی برای این‌که به بازدهی زندگی‌اش، تعریفی ورای تعریف بازدهی یک ماشین جوجه‌کشی داشته باشد.

برای سیستم منحن کونونی این ایده‌آل است که نیمی از جامعه حتا فرصت نیابد به ستمی که متحمل می‌شود فکر کند و راه‌حلی که او را رها سازد، جستجو نماید، این همان چیزی است که سیستم امپریالیستی جهانی به آن نیاز دارد. زنان جهان برای رها شدن از ستم، نیاز دارند که ارکان سیستمی که این ستم را تولید و بازتولید می‌کند فرو بریزند و در مقابل، امپریالیسم برای بقای خود نیاز دارد که نظم کهنه را حفظ کند و برای حفظ این نظم کهنه با تمام قوا وارد عمل می‌شود؛ و یکی از ستون‌هایی که می‌تواند به آن اتکا کند، انفعال نیمی از جامعه در تصمیم‌گیری‌های اجتماعی و در امر انقلاب است. بهترین شیوه برای منفعل کردن زنان این است که به آتش فرهنگ مردسالارانه موجود هر چه بیشتر دمیده شود. با استفاده از جبر قانون، تقویت اعتقادات متحجر و ضدزن مذهبی، ترویج و تقویت ایده‌هایی که با توجیهات مختلف با نام «حمایت از حق حیات جنین» و ... زنان را از حق کنترل بر بدن و زندگی خود محروم می‌کنند، هر چه بیشتر زنان را به همان کانالی که نیاز دارند، هدایت کرده و نقش دل‌خواه خود را برای‌شان ترسیم و نهادینه می‌کنند.



گرچه از دست دادن «آذر درخشان» ضربتی سخت و دردناک برای فعالین سازمان زنان هشت مارس، رهپایش در حزب کمونیست ایران (م ل م)، فعالین جنبش انقلابی زنان و... بود اما با تمام توان تلاش کردیم، تسلیم غم و اندوه نشده و این لحظات سخت را هم تبدیل به صحنه‌ای مبارزاتی کرده و نقاط عطف زندگی این رفیق در مورد موضوع زنان و تلاش‌هایش برای گت‌های بزرگ در زندگی سیاسی و شخص به‌عنوان یک زن انقلابی و کمونیست را بر جسته‌ایم.

تلاش کردیم علاوه بر یک برخورد خلاف جریان به مقوله‌ی مرگ و فرهنگ عزرا و... تحت عنوان «جشن یک زندگی درخشان» از او یاد کنیم و در اولین یادمان درگذشته او با به‌عضه بردن تئاتر «تک‌گویی واژن» اثر زیبای ایوانس برای اولین بار به زبان فارسی (به صورت رسمی و علنی) نمودی از خلاصیت، تابوت‌کنی، خلاف جریان رفتن، جارت و... مورد علاقه‌ی آذر را به نمایش درآوریم.

فعالین و دوست‌داران سازمان زنان هشت مارس با جدیت، پیگیری، جارت و با تکیه به توانایی و تخصص دوست‌داران هشت مارس، یک اثر در خور هنری با مضمون تابوت‌کنانه و مبارزاتی در جنبش زنان خلق کردند. این کار علاوه بر گرامی‌داشت رفیق عزیزمان آذر، گامی برای ارتقای جنبش زنان و جارت‌بخشیدن در طرح موضوعات تابوت‌کنانه بود. اما این هم‌زمان با چهارمین یادمان او این تئاتر زیبا را از طریق اینترنت در اختیار جنبش انقلابی زنان و تمام زنانی قرار دادیم که قلب آذر برای رهپایشان می‌تپد.

هشت مارس

را می‌برند و به دور می‌اندازند تا (اگر زنده بمانیم) سگس همیشه دردناک باشد و سوسوی رابطه با دیگری (به‌جز آن که جامعه به‌عنوان صاحب‌مان منصوب کرده است) به سرمان نزند. تقریباً همه‌جا از کودکی از لمس خود بازمان می‌دارند، واداران می‌کنند خودمان را بیوشانیم و با عبارات گوناگون عار داشتن از خود را در فکرمان نهادینه می‌کنند. بلوغ‌مان مایه‌ی وحشت و تمسخر است و بهانه‌ی سرکوب. یک‌جا مثل نیال به هنگام عادت ماهانه نجس محسوب می‌شویم، باید ماهی یک هفته در طویله بمانیم و به هیچ‌کس و هیچ‌چیز دست نزنیم. یا (اگر مذهبی هستیم) از عبادت محرومیم (و در نتیجه کمینه به‌حساب می‌آییم). اغلب ماهی یک هفته کم‌عقل محسوب‌مان می‌کنند و نامتعادل (و بازهم کمینه‌ایم). اگر چه به انجا مختلف در تولید و توزیع اجتماعی نقش بازی می‌کنیم ولی برای جامعه‌ی مردسالار نقش اصلی‌مان در بدنی است که خود با آن غریبه‌ایم. یک‌جا باید خودمان را، از سرتاپا بیوشانیم تا مبدا چشم کسی به‌جز صاحب‌حال یا آینده‌مان به هیبت‌مان نیفتد. یک‌جا باید سرتاپای‌مان را مطابق آئین‌های روز تزئین کنیم، لباس پوشیدن، غذا خوردن (یا نخوردن)، راه رفتن... همه‌ی جزئیات زندگی‌مان برای جور بودن با استانداردهای حاکم تعیین می‌شود. هزاران سال است که به آلتی برای لذت مرد و تولید ورثه‌ی مرد تنزل‌مان داده‌اند.

فریدا فراز و سپیده همراز

احتمالاً ایوانسler نمایش‌نامه‌نویس آمریکایی وقتی در سال ۱۹۹۶ تک‌گویی‌های واژن را به صحنه آورد خیال نمی‌کرد جرقه‌ی حرکتی باشد که هزاران هزار زن در گستره‌ی جامعه و در سراسر کره‌ی ارض از آن الهام بگیرند و درگیرش شوند. او این کار را با مصاحبه با زنان آغاز کرده بود. از واژن‌شان پرسیده بود و متوجه‌ی وخامت اوضاع شده بود. در قطعه‌ی اول یکی از ورژن‌های این نمایش که به‌جای مقدمه است - که به‌صورت کتاب هم منتشر شده - می‌گوید:

«شرط می‌بندم نگرانید. من هم نگران بودم. به خاطر همین شروع کردم به نوشتن این نمایش‌نامه. نگران واژن بودم. نگران این‌که ما درباره‌ی واژن چطور فکر می‌کنیم. بیشتر از اون نگران این بودم که اصلاً درباره‌اش فکر نمی‌کنیم. انبوهی از تاریکی و ابهام مثل مثلث برمودا اون رو در برگرفته بود. هیچ‌وقت کسی از اون‌جا حرف نمی‌زد... من برای واژن نگرانم، برای واژه‌هایی که برای نامیدنش به کار می‌بریم، برای واژه‌هایی که به کار نمی‌بریم.»

نگرانی‌اش هم اصلاً بی‌جا نبود و نیست. بیگانگی زنان نسبت به بدن خود همه‌گیر است و جهانی. یک‌جا (مثل آفریقا) بخش‌های بیرونی واژن‌مان



واژن زن برای خود زن منطقه‌ی ممنوعه است و تنها ورود مردان به آن مجاز است. زنان و دختران خردسال مورد آزار و تجاوز جنسی مردان، چه غریبه و چه «خودی» قرار می‌گیرند. قربانیان خجالت‌زده می‌شوند و اگر صدای‌شان دربیاید مقصر تلقی می‌شوند، اگر بعد از سال‌ها جرأت و جسارت پیدا کنند و از درد و رنج درونی خود که سالیان سال پنهان کرده‌اند سخن بگویند، مورد ملامت و تحقیر قرار می‌گیرند، مواخذه می‌شوند، به دروغ‌گویی متهم می‌شوند، به دردسر سازی، دست‌درازی به زن حق مرد است و سکوت وظیفه‌ی زن.

ولی در طول تاریخ کم نبوده‌اند زنان جسور و عصیان‌گری که مهر سکوت را شکسته‌اند و در مقابل سنن و قوانین ضدزن به پا خاسته‌اند. مبارزه‌ای که هم چون تجربه‌ی زنان همه‌جانبه است و رنگارنگ، گاهی تنها و گاهی با دیگران و همیشه زنده و پرتلاطم. تلاشی که گاهی به قلم می‌آید، گاهی بر اسب می‌تازد، گاهی تفنگ به دست می‌گیرد و گاهی بر بال‌های هنر به پرواز درمی‌آید.

ایو انسلر در مونولوگ‌های واژن فقط از رنج نمی‌گوید. هرچند رنج و خشونت و حسرتی که زمینه‌ی اغلب مونولوگ‌هاست که گاه به پیش‌صحنه می‌آید، صحبت از تجربه‌ی درونی زنان است. تجربه یا عدم تجربه‌ای فراگیر از درد یا لذتی که برای بسیاری از زنان در همه جای این کره‌ی خاکی ملموس است؛ و همین تجربه‌ی درونی و به‌غایت خصوصی است که هر زنی در هر کجای دنیا خود را و یا بخشی از خود را در جای‌جای تک‌گویی‌ها می‌یابد، با سخن‌گو هم ذات می‌شود و در اشتراک حسی که اغلب در سکوت تجربه‌شده به ناگاه از قفس تنهایی به جمعی پذیرا پا می‌گذارد.

استقبال بی‌نظیر زنان همه‌جا از مونولوگ‌های واژن، این اثر را از سالن‌های تئاتر به سطح جامعه برد. طی مراسم عظیمی در نیویورک روز عشق (۱۴ فوریه) روز واژن نام‌گذاری شد (تا شاید عشق از مفهوم پدرسالارانه‌ای که بین اسطوره‌ی افلاطونی و واقعیت قید و تجاوز دست‌وپا می‌زند خلاص شود). از طریق شبکه‌های ارتباطی (مجازی و واقعی) متن به همراه رهنمودهایی در اختیار دانشجویان (و سایر زنان علاقه‌مند) قرار گرفت تا در این روز به نمایش در آید. شبکه‌ها سریعاً گسترش یافت. از محدوده‌ی کشورهای انگلیسی‌زبان، از جمله هند، فراتر رفت و کشورها و زبان‌های مختلف را در برگرفت.

عکس‌العمل‌ها به کتاب و نمایش هم همیشه مثبت نبوده است. خود انسلر تعریف می‌کند که وقتی کتاب را برای چاپ به انتشاراتی برد، مسئول انتشارات ترجیح داد دردسر کتابی را که روی جلدش کلمه‌ی واژن نوشته‌شده

به جان نخرد و آن را منتشر نکند. طول کشید تا ایو انسلر کسی را پیدا کند که حاضر شود کتابش را چاپ کند. واقعیت این است که در تصور جامعه‌ی پدرسالار کلمه‌ی واژن، هم چون خود آن، متعلق به مردان است. مردان اسم‌های مختلفی برای واژن دارند. بسیاری از این اسم‌ها برای زنان ناآشنا نیستند. اگر هم استفاده می‌شوند کاملاً در تطابق با فرهنگ حاکم است. استفاده‌ی مردسالارانه از زبان «کردن» و «فروکردن» و «گائیدن» و... که تبلور نهادینه شدن تجاوز به‌عنوان نماد اعمال قدرت است) به‌راحتی تحمل می‌شود، به‌عنوان قبول سکسوالیته و آزادی جنسی مقبول واقع می‌شود و حتا در برخی محافل «چپ» و شبه‌کارگری هم به‌عنوان اوج «بیان مردمی» و «صراحت لہجه» تجلیل می‌شود. کلمه‌ی کُس تا وقتی با پسوند خُل همراه است، کاملاً موردقبول که هیچ، ورد زبان عام و خاص است و به کار بردن‌اش (از آن‌جا که جنبه‌ی تحقیر زن را دارد) موردقبول است و حداکثرش «بی‌زاکتی» محسوب می‌شود.

زنانی که مونولوگ‌های واژن را به صحنه آورده‌اند شرم را کنار می‌گذارند. به خودشان نگاه می‌کنند. احساس‌شان را در مورد واژن‌شان بیان می‌کنند و همین کار ساده چقدر تابوشکنانه است در جامعه‌ای که آلت تناسلی مردان‌اش را طلا می‌گیرند، ایستاده شاشیدن فضیلت است و برخی متفکران پرنفوذش زن را با محرومیت از آلت تناسلی (مردانه) تعریف می‌کنند.

البته نمی‌توان انتظار داشت که همه در این نمایش، طلیعه‌ای از مبارزه را بیابند. مونولوگ‌های واژن به عمق تجربه‌های نهان زنان می‌پردازد، تجاری که برخی جسارت به یادآوردن‌اش را ندارند و سال‌ها سرکوب‌اش کرده‌اند. متوجه نیستند رنجی که هرکدام از ما در زندگی‌های معمولی و روتین خود تجربه کرده‌ایم (و لذتی که از تجربه‌اش محروم بوده‌ایم) فاصله‌ی زیادی با آن‌چه فرخنده‌ها در افغانستان؛ زنان زندانی سیاسی در دهه‌ی ۱۳۶۰ در ایران؛ زنان مهلکه‌ی جنگ در یوگسلاوی و کنگو از سر گذراندند، ندارد؛ از تجربه‌ی دختران خردسالی که در خفا (یا به‌طور قانونی) مورد آزار جنسی و تجاوز قرار می‌گیرند چندان بیگانه نیست و بخشی از یک کل بزرگ‌تر و یک ستم دیرینه است.

مونولوگ‌های واژن کماکان و علی‌رغم همه‌ی تابوشکنی‌هایش و جنبش وسیعی که دامن زده یک اثر هنری است. نه مقاله‌ی تئوریک است، نه اعلامیه‌ی سیاسی. ادعای رهایی بشریت را هم ندارد. ولی قدرتی دارد که مختص هنر است. در مبارزه برای ریشه‌کن کردن این نظام خون‌آشام و روابط و فرهنگ حاکم و ساختن دنیایی بهتر، آثار هنری پیش‌رو و برانگیزاننده‌ای مثل تک‌گویی‌های واژن جای‌گاه مهمی دارند. ♦

* اجرای نمایش مونولوگ واژن - ژوئن ۲۰۱۳ پاریس:

<https://www.youtube.com/watch?v=W1f6KU-ToPM>

من مثل هر دختر ۱۸ ساله‌ای بودم!



برگردان: نینا امیر

همه او را «پاریس» صدا می‌زدند، از آن‌جا آمده بود. آن‌ها به من گفتند که مهمانی بعد از پارتی در خانه‌شان ادامه دارد و می‌خواهند من و دوستانم به آن‌ها بپیوندیم. هنوز نمی‌دانستم دوستانم کجا هستند، ولی پسرها به من اطمینان دادند که آن‌ها بعداً می‌آیند و از من خواستند که با آن‌ها بروم. وقتی به راه افتادیم، یکی از دوستان دخترم به من زنگ زد که ببیند من کجا هستم. آن‌ها از این مهمانی بعد از پارتی خبری نداشتند. برای همین من تلفنم را به یکی از پسرها دادم که او آدرس جایی که داریم می‌رویم را به دوستم بدهد و من مشغول صحبت با دو نفر دیگر شدم. با این‌که شهر من از آن‌جا خیلی دور نبود، ولی هم مست بودم و هم خیلی با محیط آن‌جا آشنا نبودم.

چیزی که در آن لحظه نمی‌دانستم این بود، آن پسر به‌جای دادن آدرس به دوستم، تلفن را قطع کرده بود. آن‌ها در رابطه با مغازه‌هایی که تمام‌روز رفته بودند، حرف می‌زدند. بعد پاریس دستم را گرفت و گفت: «بیا! با ما بیا! ما می‌خواهیم به تو نشان بدهیم که داریم راجع به چی حرف می‌زنیم.»

به‌محض رسیدن به خانه تقریباً مرا روی تخت هل دادند و یک‌دفعه از یک تفریح به یک شرایط وحشتناک رسیدیم. سرم گیج می‌رفت. قاطی بودم. پاریس روی من بود. گفتم: «یواش نمی‌خواهم این کار را انجام بدهم. می‌خواهم بروم خانه.»

وقتی دیدم به حرف‌هایم گوش نمی‌دهند، دقیقاً فهمیدم چه اتفاقی دارد می‌افتد. یکی از پسرها بالای سر من ایستاده بود و دیگری دم در ایستاده و مواظب بود.

این نقشه بود؟! چرا همه‌چیز آن‌قدر زود اتفاق افتاد؟! یک‌دفعه شورتم پاره شد و پاریس خیلی سریع شروع به تجاوز به من کرد. من داد می‌زدم «نه!» بارها و بارها.

نمی‌دانم چه طوری و نمی‌دانم چقدر طول کشید تا توانستم خودم را از تخت به زمین بیندازم و بدون لباس و وسایلم فرار کنم. ولی سریع برگشتم و وسایلم و تلفنم را برداشتم. من در آن لحظه مادرم را می‌خواستم، غافل از این‌که باتری تلفنم تمام‌شده بود.

وقتی وسایلم را برداشتم یکی از پسرها دستم را گرفت و گفت: «کجا داری می‌ری؟» بدون این‌که حرفی بزنم، دستم را کشیدم و شروع به دویدن کردم. وقتی به بیرون خانه رسیدم لباس‌هایم را پوشیدم. مدت زیادی راه می‌رفتم و فکر می‌کردم: مسیر را درست می‌روم؟ چه شد؟ چه بلایی به سرم آمد؟ گیج بودم و داغان. می‌خواستم پوستم را پاره کنم و از درون آن بیرون بیایم. حس آلودگی، خجالت و ... به من دست داده بود. وسط زمین «ساکر» ایستاده بودم و هیچ ایده‌ای نداشتیم که کجا باید بروم.

دوستانم باید دنبالم باشند. خوشبختانه مردمی که پیدایم کردند مرا پیش دوستانم بردند. وقتی که بالاخره به دوستانم رسیدم، آن‌ها نمی‌دانستند

من در اولین هفته‌ی کالج‌ام مثل هر دختر ۱۸ ساله‌ی دیگری خیلی هیچان‌زده بودم؛ از شروع یک زندگی نو و ملاقات کردن دوستان جدید، کلاس‌های درس، پارتی‌های کالج و آشنا شدن با پسرها. برای زندگی که در پیش داشتم خوشحال بودم.

ولی به من تجاوز شد. به‌تدریج تمام دنیای من، چیزهایی که فکر می‌کردم می‌دانم، در ذهنم شروع به پاره شدن و از بین رفتن کرد. من شکستم، در دوره‌ای که تاریک‌ترین و منزوی‌ترین دوران زندگی‌ام بود. در آن زمان، فکر می‌کردم هرگز نمی‌توانم خودم را جمع‌وجور کنم و از این نقطه‌ی تاریک زندگی‌ام بیرون بیایم. فکر می‌کردم هرگز نمی‌توانم آن دخترِ شاد گذشته باشم.

سال ۲۰۰۸ دختر سرزنده‌ای بودم که دبیرستان را تمام کرده و برای روزهایی که بتواند به دور دنیا سفر کند، روزشماری می‌کرد. من در دانشگاهی که آرزویش را داشتم و شهری که موردعلاقه‌ام بود - لندن - پذیرفته‌شده بودم. خلاصه این‌که فکر می‌کردم در لندن درس را تمام خواهم کرد، مرد زندگی‌ام را ملاقات و ازدواج می‌کنم و زندگی خوبی را شروع خواهم کرد. به خاطر مشکلات مالی مجبور شدم به‌جای ماه سپتامبر، ماه ژانویه به لندن بروم. برای این‌که از درس دانشگاه که در ماه سپتامبر شروع شده بود، عقب‌نمانم، در کالجی نزدیکی‌های شهر خودم شروع به خواندن بخش‌هایی از درس که در لندن تدریس می‌شد، کردم. چند هفته‌ی اول عالی بود. من با دوستان نزدیکم در این کالج بودیم. در طول روز به کلاس و عصرها به ورزش و گاهی هم به پارتی‌های شبانه می‌رفتم.

آن شب را به یاد دارم. من و دوستانم داشتیم آماده می‌شدیم که به پارتی ای در «ساکر هاوس» برویم. ما نوشیده بودیم، می‌خندیدیم، عکس می‌گرفتیم. من هرچه لباس داشتم از کمدم درمی‌آوردم و می‌پوشیدم و به دوستانم نشان می‌دادم.

او در پارتی بود. قبلاً او را چندین بار در کلاس هنر دیده بودم اما هیچ‌گاه با او حرف نزده بودم. من می‌رقصیدم و او چشم به من دوخته بود. دروغ گفته‌ام اگر بگویم بدم آمده بود که به من نگاه می‌کرد. چراکه بالاخره او یک مرد بود و به نظر می‌رسید از من خوش‌اش آمده است. آن شب که به صبح روز بعد هم رسیده بود، مشروب بیشتری خوردم و دیگر خودم نبودم. فردای آن شب اتوبوس «ساکر» آمد و همه را سوار کرد. این‌جا بود که من از دوستانم جدا شدم. در پارکینگ منتظر دوستانم بودم که سه پسر که همه عضو تیم بسکتبال بودند به طرفم آمدند. یکی از آن‌ها همان پسری بود که وقتی من می‌رقصیدم به من خیره شده بود.

من نمی خواهم

من نمی خواهم

بوسه را بفروشد،

خون را بفروشد،

و نسیم خریداری شود

و باد را به اجاره دهند.

من نمی خواهم

که در خانه‌ها سرما باشد،

در کوچه‌ها ترس

و در چشم‌ها خشم.

من نمی خواهم

که در میان لب‌ها حقیقت دریند باشد،

در گاوصندوق‌ها میلیون‌ها ثروت

و در زندان‌ها، آزادگان گرفتار باشند.

من نمی خواهم

که روستایی بدون آب کار کند،

در کارخانه از نشاط خبری نباشد،

و در معادن، سیده‌دم در نگاه ننشیند

و در مدرسه معلم نخندد.

من نمی خواهم

که مادرها بی عطر باشند،

دخترها بی عشق بمانند

و پدران بی توتون.

من نمی خواهم

سرزمین‌ها را از فراز سر مردم

تقسیم کنند،

در دریاها امپراتوری تشکیل دهند

و در آسمان‌ها پرچم‌ها برافروزند

و بر لباس‌ها، نشان بدوزند.

من نمی خواهم

پسرم رژه برود،

و پسران دیگر مادرها

رژه بروند

و تفنگ و مرگ را به دوش بکشند.

من نمی خواهم

کسی گلوله‌ای شلیک کند،

و تفنگی ساخته شود.

من نمی خواهم

نهبانی دوست بدارم،

نهبانی بگیریم

و در خفا آواز سر دهیم.

من نمی خواهم تا دهانم را ببندند،

آن زمانی که می‌گویم: «من نمی خواهم»

فیلمونه امریج، شاعر اسپانیایی

برگرفته از فصل نامه زن شماره ۱

دقیقاً چه اتفاقی برای من افتاده است، ولی با نگاهی به من فهمیدند چیز خوبی نبوده است. یکی از دوستانم به مادرم تلفن کرد. مادرم سریع آمد. وقتی توی ماشین‌اش نشستم بدون این که حرفی زده باشم می‌دانست دقیقاً چه اتفاقی برای من افتاده است؛ هردوی ما زدیم زیر گریه. تنها چیزی که می‌خواستم این بود که بروم خانه، ولی مادرم اصرار داشت که به بیمارستان برویم. مادرم در بیمارستان بیشتر حرف‌ها را زد. به یاد دارم که روی تخت بیمارستان خوابیده بودم با چراغ‌های پر نور و پرستارهایی که در اطرافم بودند؛ و من به سقف خیره شده بودم. به مدت چهار ساعت تمام قسمت‌های بدنم را برای پیدا کردن شواهد تعرض موردبررسی قراردادند. همه‌ی لباس‌هایم را برداشتند و به نظرم می‌رسید در آن زمان هیچ چیز شخصی‌ای ندارم. می‌دانستم که دکترها دارند کارشان را انجام می‌دهند، ولی به نظرم به من در آن زمان خیلی بی-احترامی می‌شد، مثل بدنم که به من تعلق نداشت. پلیس هم آمد و شهادت مرا گرفت و بعد به خانه رفتم. در آن لحظات نمی‌خواستم با هیچ‌کسی حرف بزنم، نمی‌خواستم وجود داشته باشم. ولی به بیمارستان رفتن خیلی مهم بود؛ با این که خیلی هم سخت بود. مادرم کار درستی کرد که مرا تشویق کرد قدم پیش بگذارم، با این که در آن زمان واقعاً چنین چیزی را نمی‌خواستم. من به همه‌ی دخترهایی که این بلا به سرشان می‌آید می‌گویم که حتماً به بیمارستان بروید! من حمایت زیادی از طرف خانواده‌ام داشتم و برای همین هم شکایت کردم. تحقیقات بزرگی به راه افتاد؛ از همه‌ی کسانی که در پارتی بودند، به‌علاوه‌ی خود تجاوزگران تحقیق شد.

برای من خیلی سخت بود. گیج بودم و دائماً آن صحنه‌ها به یادم می‌آمد. شب‌ها کابوس می‌دیدم و این زندگی من شده بود. حمله‌های بدی در بدنم اتفاق می‌افتد و همین مسأله باعث شده بود که از خانه بیرون نروم. نتیجه‌ی آزمایش دی‌ان‌ای که در بیمارستان از من گرفته بودند، مثبت و باعث دستگیری پاریس شد. با این که او چندین بار داستان‌اش را عوض کرده بود، ولی در کالج و شهر از او حمایت کردند. کالج نه او و نه پسرهای دیگر را حتا بعد از دستگیری‌شان، بیرون نینداخت. من جرأت به کلاس رفتن و نشستن کنار کسانی که به من تجاوز کرده بودند را نداشتم. تصور این که آن‌ها همه‌چیزم را از من گرفته بودند، داغانم می‌کرد.

آن زمان همه در شهر شروع به جانب‌داری از او کردند. این پسرها بازیکنان تیم بسکتبال بودند و به نظر می‌رسید که همه از آن‌ها حمایت می‌کنند. زمان زیادی نبرد که سرزنش‌ها متوجه من شد. مرا هم از تیم بسکتبال اخراج کردند و هم از خانه‌های دانشجویی. کسانی که فکر می‌کردم دوستان من هستند، مرا رها کردند و به دار و دسته‌ی «پاریس را آزاد کنید!» پیوستند. در مدرسه پوستر زده بودند، بچه‌ها در حمایت از او تی‌شرت می‌پوشیدند و برای حمایت از او در دادگاه امضا جمع می‌کردند.

توجه رادیو و روزنامه‌های محلی به این موضوع جلب شد و مردم شروع کردند به نامه نوشتن برای سردبیر روزنامه‌ها در حمایت از مردی که زندگی مرا گرفته بود. هر جا که می‌رفتم نشانه‌ی «پاریس را آزاد کنید!» مثل مشت‌ی به صورتم می‌خورد. من تهدید می‌شدم و پیغام‌های بدی دریافت می‌کردم؛ اما موضوع این است که جامعه به‌عنوان یک کل چگونه به آزار جنسی برخورد می‌کند؟! آن‌ها قربانی را محکوم می‌کنند. آن‌ها من را محکوم کردند. من در پارتی بودم، مشروب خورده بودم و این یعنی من برای این تجاوز تقاضا کرده بودم؟! خیلی از مردم به من می‌گفتند جنده هستم. این که خود من این را می‌خواسته‌ام. فکر می‌کنم که مردم به موضوع آزار جنسی و قربانی بسیار عقب‌افتاده برخورد می‌کنند. ما باید جلوی محکوم کردن قربانی به‌جای محکوم کردن متجاوزین را بگیریم.

این را به همه‌ی کسانی که به آن‌ها حمله شده است، به همه‌ی کسانی که صدمه‌دیده‌اند می‌گویم که تقصیر شما نیست. شما می‌توانید کاملاً مست باشید، می‌توانید کاملاً لخت باشید و حتا روی همه جای بدن‌تان نوشته شده باشد با من سکس کنید. زمانی که شما می‌گویید «نه» به معنی این است که «نه» نمی‌خواهید. حتا اگر با ۱۰۰ نفر دیگر هم در گذشته سکس داشته‌اید.

من به خاطر برخورد بسیار بد مردم شهر به‌جایی رسیدم که به «پاریس» گفتم که فقط عذرخواهی کند و او هم زود قبول کرد. ولی از آن‌جا که دستگیر شده بود ویزایش باطل شد و به کشورش برگشت و اجازه برگشت به آمریکا را نداشت؛ اما دو پسر دیگر هر گز دستگیر نشدند، چراکه «پاریس» ادعا کرد که آن‌ها هرگز در آن شب نبوده‌اند.

حالا که به این موضوع فکر می‌کنم، آرزو می‌کنم که ای‌کاش تمام راه را برای محکوم کردن‌شان رفته بودم. ولی من نمی‌کشیدم و می‌ترسیدم. من به هرکس که این اتفاق برایش افتاده می‌گویم که سرسخت باشید! آن‌چه که بر سر من آمد، زندگی‌ام را عوض کرد. ولی امروز من فردی هستم که به خودم افتخار می‌کنم. من زنده ماندم، مادر شدم و فردی شدم که روحیه‌ی جنگیدن دارد. من قوی هستم.

برگرفته از سایت Rainn

برگردان: نینا لیسر



زنان سخن می‌گویند!

◀ صبا دختر ۱۹ ساله‌ی پاکستانی می‌گوید: «داستان زندگی پر از رنج من از آن‌جا شروع می‌شود که برخلاف تصمیمات خانواده‌ام با دوست‌پسرم که او را دوست داشتم ازدواج کردم. چند ساعت بعد از ازدوایم پدر و عمویم مرا با صحبت کردن به درون ماشین و از آن‌جا به نقطه‌ای دور، نزدیک رودخانه‌ای بردند. اول حسابی مرا کتک زدند و بعد عمویم محکم مرا نگه داشت تا پدرم بتواند به سر من شلیک کند. من بی‌هوش شدم و به زمین افتادم. پدر و عمویم جنازه‌ی مرا در کیسه‌ی بزرگی پیچیدند و به رودخانه انداختند و این‌گونه «آبروی» خانواده را حفظ کردند. من به طرز غیرقابل‌تصوری زنده ماندم. زمانی که پدرم می‌خواست به سرم شلیک کند، صورتم را به طرف چپ برگرداندم و همین باعث شد که گلوله از کنار صورتم رد شود و مرا به شدت زخمی نماید، اما مغزم را داغان نکرد. من که در درون کیسه قرار گرفته بودم با هزار بدبختی خودم را بیرون کشیدم و از رودخانه بیرون آمدم و توسط مردم به بیمارستان منتقل شدم.»

در هر ۹۰ دقیقه زنی توسط مردان خانواده به خاطر حفظ «آبرو» به قتل می‌رسد و بیشتر این قتل‌ها در کشورهای اسلامی اتفاق می‌افتد. فقط در پاکستان حداقل ۱۰۰۰ زن در هر سال به قتل می‌رسند و معمولاً قاتلین تنبیه نمی‌شوند.

◀ صدیقه می‌گوید: من یک‌بار توسط همسرم آن‌قدر کتک خوردم که برای یک هفته نمی‌توانستم از خانه خارج شوم. تمام بدن و صورتم کیود بود؛ اما خشونت تنها فیزیکی نیست، برخی برخوردها و حرف‌ها درد فیزیکی بیشتر است. بعد از جدایی، «همسر» حتی اجازه‌ی دیدن دخترم - که به مدرسه می‌رفت - را نیز به من نداد. او مدت‌ها به خاطر محروم کردن من از دیدار دخترم از بردن او به مدرسه خودداری می‌کرد؛ و بعد هم که او را به مدرسه فرستاد، خودش او را به مدرسه می‌برد و برمی‌گرداند تا به این وسیله مانع دیدار ما شود. زمانی که من با او زندگی می‌کردم به او اجازه می‌دادم که مرا کتک بزند تا دخترم را مورد اذیت و آزار قرار ندهد. دوری از فرزندم برایم مثل یک کابوس وحشتناک شده است.

◀ تارا که در انگلیس زندگی می‌کند می‌گوید: مردی باهوش و خوش‌قیافه که از طبقه‌ی میانی جامعه بود و من به شدت عاشق‌اش شده بودم و با او ازدواج کردم به مردی جاکش و تروریست بدل شد. اولین باری که چاقو را روی گردنم گذاشت حس کردم که می‌خواهد سرم را از تنم جدا کند. بعد مرا انداخت روی زمین و آن‌قدر گلویم را فشار داد که داشتم خفه می‌شدم. زمانی که خشونت‌ها آغاز شد راه فراری نداشتم. من به شدت از او می‌ترسیدم، از این‌که نه‌تنها مرا اذیت کند بلکه به خانواده‌ام نیز صدمه وارد نماید. او از زدن من لذت می‌برد و همیشه بعد از کتک، با من سکس می‌کرد. من سال‌ها به او اجازه دادم که زندگی‌ام را کنترل کند. ولی بعدها این شجاعت را پیدا کردم که فرار کنم.

◀ کارلا دختر ۱۷ ساله‌ای است که مثل هزاران دختر جوان مکزیکی به تجارت سکس و تن‌فروشی کشیده شده است. او با مردی آشنا شد که مجبور شد که مجبور شد که مدت چهار سال بدن‌اش را بفروشد. کارلا می‌گوید: «به‌طور تقریبی من ۴۳۲۰۰ بار مورد تجاوز مردان گوناگون قرار گرفته‌ام. من هر روز باید به ۳۰ مرد سرویس جنسی می‌دادم؛ هفت روز هفته به مدت چهار سال.»

◀ موج شوهر کشی در ایران - گاردین
فردوس در ۱۳ سالگی با مردی که ۱۸ سال از او بزرگ‌تر بود به‌زور ازدواج کرد. او در جامعه‌ی زندگی می‌کرد که باید فرمان‌بر و ساکت بود و در برابر تحقیر و ضرب و شتم، به زندگی ادامه داد. فردوس می‌گوید: «بعد از ۳۰ سال زندگی مشترک، دیگر نمی‌توانستم تحمل کنم. ترتیب کشتن همسر را دادم.» فردوس که به قتل همسرش محکوم شده، منتظر حکم اعدام است. او یکی از بیست زنی است که در چندماه‌ی اخیر همسران‌شان را کشته‌اند. تعداد این زنان رو به افزایش است و مردم این را در اثر فشارهای اجتماعی می‌بینند. شوهرکشی پدیده‌ای جدید در جامعه‌ی مردسالار ایران است. این بدان معنا است که محرومیت‌های اقتصادی و بحران‌های اجتماعی به نقطه‌ی جوش رسیده‌اند.

ازدواج‌های اجباری، لاس زدن مردان با زنان دیگر، فقر، نبود تفریح بین زن و مرد تحت قوانین اسلامی، قوانین سخت‌گیرانه‌ی طلاق که برای زنان راهی جز کشتن همسران‌شان برای بیرون آمدن از یک ازدواج بد نمی‌گذارد، رو به اوج است. فردوس می‌گوید: «در تمام ۳۰ سال زندگی مشترک، همسرم همیشه مرا کتک می‌زد. او به همه و هر چیز شک داشت و هرگز به من اعتماد نداشت. او زندگی را برای من به جهنم بدل کرده بود.»

تنبیه برای زنانی که همسران‌شان را کشته‌اند، اعدام است. بسیاری تاکنون به اعدام محکوم شده‌اند و حکم در موردشان اجرا شده است؛ و بقیه در صف اعدام هستند؛ و برخی منتظر دادگاه. این زنان از طبقات گوناگون می‌آیند.

◀ بی‌بی‌سی: ستاره زن افغان که در بیمارستان بستری است می‌گوید: «زمانی که یازده سال داشتم مجبور به ازدواج با مردی که معتاد به هروئین بود، شدم. ما دارای سه فرزند دختر از سه‌ساله تا دوازده‌ساله هستیم. یک روز همسرم از من خواست که طلاهایم را برای تهیه مواد مخدر به او بدهم. من این کار را نکردم. او با سنگ به سرم زد و من بی‌هوش شدم. زمانی که بی‌هوش بودم او چندین بار به سرم سنگ زده بود و بعد با چاقو لب بالا و دماغم را برید. بچه‌هایم همه این صحنه‌ها را دیده بودند و باعث نجات من شدند. از آن زمان همسرم فراری است. من عدالت می‌خواهم.»

◀ روزنامه‌ی ایندی پندنت گزارش می‌دهد که مایات دختر ایزدی دربارهی خشونت، آزار جنسی و برده‌گی جنسی توسط نیروهای داعش در عراق سخن می‌گوید. او فقط ۱۷ ساله است. خانواده‌اش به کردستان پناهنده شده‌اند. مایات می‌گوید: «بخشی از وجودم می‌خواهد آب شوم و به زیرزمین بروم و بخشی دیگر این امید را دارد که زنده بمانم و خانواده‌ام را یک‌بار دیگر در آغوش بگیرم. آن‌چه را که آن‌ها به من کردند را نمی‌توانم بازگو کنم. حتی نمی‌توانم نوع شکنجه‌ای را که به من داده‌اند، توضیح دهم. آن‌جا که بودم سه اتاق وحشت وجود داشت که در آن اتاق‌ها زنان در طول روز مورد تجاوز مردان مختلف داعش قرار می‌گرفتند. آن‌ها با ما مثل یک برده برخورد می‌کردند. همواره ما را برای تجاوز کردن به مردان مختلف تحویل می‌دادند. به کسانی که از سوریه می‌آمدند. اگر در برابرشان مقاومت می‌کردیم، آن‌ها ما را کتک می‌زدند و تهدید می‌کردند. گاهی اوقات آرزو می‌کردم که مرا آن‌قدر کتک بزنند تا بمیرم؛ اما درعین حال آن‌ها ترسو بودند و این شجاعت را نداشتند که ما را آن‌قدر بزنند تا بمیریم و این زندگی پر از وحشت‌مان پایان یابد.» ♦

مارکی دو ساد

(۱۷۴۰-۱۸۱۴)



متن زیر گزیده‌ی یکی از فصول کتاب «پورنوگرافی» اثر آندریا دورکین است که برای يك جلسه‌ی بحث زنان ترجمه شده و توسط یکی از خواننده‌گان برای ما ارسال شده است. زمانی که دورکین کتاب خود را نوشت پورنوگرافی تازه داشت به فضای عمومی راه پیدا می‌کرد و در دسترس همگان قرار می‌گرفت. امروزه «صنعت» پورن یکی از پول‌سازترین بخش‌های اقتصاد است، از طریق تلویزیون و اینترنت هرچه بیشتر وارد زندگی روزمره می‌شود و تأثیرات زهرآگینش همه‌چیز را آلوده می‌کند. از استانداردهای (به‌ظاهر بی‌ضرر) زیبایی و پوشش تا تصویرسازی غیرواقعی از زن تا سهولت توحش نسبت به زن. پورنوگرافی از طریق تبلیغات وسیع و آسان کردن دسترسی به فیلم‌های پورن که وظیفه‌ی زن را تنها سرویس‌دهی جنسی به مردان معرفی می‌کند، به هر چه نهادینه کردن فرهنگ مردسالارانه در جامعه خدمت می‌کند.

مارکی دو ساد یکی از ایدئولوگ‌های این زن‌ستیزی مطلق است که متأسفانه هنوز (و از جمله در ایران) به بهانه‌ی تقابل با ایدئولوژی‌های مذهبی و محافظه‌کارانه حتا به‌عنوان «ترقی» و «آزادی» تبلیغ می‌شود و مخالفان ساد و پورنوگرافی اغلب مهر مذهبی‌نگری می‌خورند، در صورتی‌که در واقعیت همه‌ی مذاهب به لحاظ نفرت‌شان از زن و تصویرشان از زن به‌عنوان ابژه‌ی جنسی و مایملک مرد، با ساد و هم‌فکرانش هم‌پوشانی دارند. هرچند شکل‌های بیان این نفرت لزوماً یکسان نیست. دورکین به مسأله از زاویه‌ی زنان نگاه می‌کند. زنان واقعی که در زندگی ساد (و در فیلم‌های پورن) مورد آزار و شکنجه قرار می‌گیرند و زنانی که هر روزه با واقعیت تفکر و تصویری که این آثار (کتاب، عکس و فیلم و...) می‌سازند دست به‌گریبان‌اند.

حسرت ماسر

آمدند معرفی می‌کند. بودلر، فلور، سوئین برن، لوره آمون، داستایوسکی، کوکتو و آپولینر از جمله کسانی‌اند که در ساد «شجاعت وجود» را می‌یافتند. سیمون دوبووار یک دفاعیه‌ی مفصل برای ساد منتشر کرد. کامو که برخلاف ساد قتل را بر نمی‌تابید ساد را به‌عنوان کسی که «تهاجمی عظیم علیه خدایان متعددی»^۱ به راه انداخت رمانتیزه کرد و گفت شاید بتوان ساد را «اولین تئوریسین شورش مطلق» دانست.^۲ رولان بارت نیز از جزء‌به‌جزء جنایات ساد کیف می‌کرد، چه جنایاتی که روی کاغذ انجام شد و چه آن‌ها که در زندگی واقعی صورت گرفت. ساد پیشکسوت تئاتر شقاوت آرتو و میل قدرت نیچه و جنون تجاوزگرانه‌ی ویلیام بورو است. در انگلستان ۱۹۶۶ یک پسر بچه‌ی ۱۶ ساله و یک دختر بچه‌ی ۱۰ ساله توسط شخصی که خود را شاگرد ساد می‌دانست شکنجه شدند و به قتل رسیدند. جنایت کار از این جنایات عکس گرفت و صداها را ضبط کرد و بعداً برای لذت آن‌ها را مرور می‌کرد. در سال ۱۹۷۵ یک جریان سازمان‌یافته‌ی تهیه‌کننده‌ی فیلم‌های «snuff» را به کلکسیونرهای خصوصی هرزه‌نگاری می‌فروخت. در این فیلم‌ها زنان واقعاً ناقص می‌شوند، تکه‌تکه می‌شوند، گائیده می‌شوند، کشته می‌شوند - و این برداشت به‌تمام‌معنا «سادی» است. امروزه مجلات و فیلم‌هایی که ناقص‌سازی زنان را با هدف لذت جنسی به نمایش می‌گذارند فراوان است. یکی از مترجمان انگلیسی آثار هزاران صفحه‌ای ساد در مورد سلاخی زنان، شخصی است به نام ریچارد سیور که بانی اصلی انتشار انبوه آثار ساد در آمریکا است و در نهادهای انتشاراتی شخصیت محترمی محسوب می‌شود. سیور در ترویج آثار و اسطوره‌ی ساد نقشی حیاتی داشته

نویسنده: آندریا دورکین
برگرداننده: سیمین ساد

از نظر خدایان، ما برای پسر بچه‌های شرور حکم مگس را داریم؛
ما را برای تفریح خودشان می‌کشند.

ویلیام شکسپیر، «شاه لیر»

«دوناسین آلفونس فرانسوا دو ساد» که به مارکی دو ساد مشهور است و خیل ستایش‌گران‌اش به او لقب مارکی الهی داده‌اند، برجسته‌ترین هرزه‌نگاری جهان است. او تبلور ارزش‌های جنسی مردانه است و حتا این ارزش‌ها را تعیین می‌کند. متجاوز و نویسنده در وجود او یکی می‌شوند. زندگی و نوشته‌هایش از یک جنس و قواره بود و تماماً آغشته به خون زنانی که برخی زائیده‌ی خیال‌اش بودند و برخی واقعی. او در زندگی واقعی اش به زنان تجاوز می‌کرد و شکنجه‌شان می‌داد. کتک می‌زد، بی‌حرمتی می‌کرد، آدم‌ربایی می‌کرد، کودک‌آزار بود. در آثارش، یک نفس و بی‌شبهه، خشونت را به‌عنوان جوهر اروتیسم ستایش می‌کند: گائیدن، شکنجه و قتل در هم می‌آمیزند، خشونت و سکس مترادف‌اند. آثار و اسطوره‌ی او حدود دو قرن است که پایداری می‌کند چراکه مردان عرصه‌ی ادب و هنر و مردان روشن‌فکر او را می‌ستایند و متفکران سیاسی چپ‌گرا مدعی‌اند که او «تجسم» آزادی است. سنت بوو، ساد و بایرون را به‌عنوان دو تن از مهم‌ترین منابع الهام نویسندگان مذکر اصیل و بزرگی که پس از آنان

یک جام خود ارضایی کرده است و دو قرص نان مقدس عشای ربانی را گرفته و داخل زنی فرو کرده و او را گائیده است. تستار به ساد گفت که آبستن است و نمی‌تواند بدرفتاری را تحمل کند. ساد تستار را به اتاقی برد پر از شلاق و نمادهای مذهبی و تصاویر پورنوگرافیک. از تستار خواست که شلاقش بزند. سپس خواست تستار را کتک بزند. تستار قبول نکرد. ساد دو صلیب برداشت. یکی از صلیب‌ها را شکست و روی دیگری خود ارضایی کرد. سپس از تستار خواست که صلیبی را که او رویش خود ارضایی کرده بود بشکند. تستار قبول نکرد. ساد تهدیدش کرد که با دو تپانچه‌ای که در اتاق بود و شمشیری که به کمر بسته بود جانش را می‌گیرد. تستار صلیب را شکست. ساد خواست او را تنقیه کند و وادارش کند روی صلیب قضای حاجت کند. تستار قبول نکرد. می‌خواست از پشت دخول کند. قبول نکرد. در تمام طول شب او را تهدید کرد، نصیحت کرد، سخنرانی کرد و از خواب و غذا محرومش کرد. ساد قبل از رها کردن او مجبور شد یک کاغذ سفید را امضا کند و قول بدهد آن‌چه را که به او گذشته هیچ کجا بازگو نکند. می‌خواست راضی‌اش کند که یکشنبه‌ی بعد هم به ملاقاتش بیاید و درحالی‌که نان کوچک مقدس را به او فرومی‌کند او را بگاید.

تستار پس از آزاد شدن پیش پلیس رفت. ساد دستگیر شد چون پلیس در بازجویی‌هایش از تن‌فروشان متوجه شده بود که ساد بسیاری از آن‌ها را مورد آزار قرار داده است. ساد تنبیه شد چرا که نمی‌توانست زیاده‌روی‌هایش را ببوشاند. او دو ماه در زندان ونسان و در سیاه‌چالی که شایسته‌ی یک نجیب‌زاده نبود زندانی شد. به مقامات نامه نوشت و استدعا کرد محتوای جنایاتش را از خانواده‌اش مخفی نگاهدارند.

بعد از آزادی رابطه‌های متوالی با هنرپیشه‌ها و رقاصان که در قرن هجدهم تقریباً همیشه کورتیزان (روسی درباری) هم بودند برقرار کرد. ساد بعضی از این زنان را نشانده بود ولی درعین حال به خرید زنان سطح پایین‌تر هم ادامه می‌داد.

بدرفتاری ساد با تن‌فروشان چنان زنگ خطر را به صدا درآورده بود که یک سال بعد از بدرفتاری او با تستار پلیس به خانم‌رئیس‌ها هشدار داد که زن در اختیار ساد نگذارند. نوکر ساد از کوچه‌پس‌کوچه‌ها برایش طعمه تهیه می‌کرد و این قربانیان به گفته‌ی همسایگان ساد، گاهی مذکر بودند. در همین دوره او زن خودش را حامله کرد که یک پسر به دنیا آورد.

در سال ۱۷۶۸، صبح روز یکشنبه‌ی عید پاک، «رُز کُلر»، یک زن مهاجر آلمانی سی‌وچند ساله، بیوه‌ای که نخ می‌ریسید و یک ماه بود که بی‌کار شده بود، برای گدایی نزد ساد آمد. ساد پیشنهاد کار نظافت خانه را به او داد. رُز قبول کرد. ساد به رُز گفت که غذایش به راه خواهد بود و رفتار مناسبی با او خواهد شد.

ساد رُز را به خانه‌ی شخصی‌اش برد. او را در اتاقی تاریک گذاشت که پنجره‌هایش با تخته مسدود شده بود. گفت می‌رود برایش غذا بیاورد. در اتاق را به رویش قفل کرد. کلر حدود یک ساعت منتظر بود. ساد آمد و او را به اتاق دیگری برد. به او گفت که لباسش را از تن بیرون کند. او قبول نکرد. ساد لباس‌های او را از تنش درید و با صورت روی دیوان پرتش کرد و دست و پایش را با طناب بست. ساد وحشیانه کلر را به تازیان گرفت. به گفته‌ی کلر ساد مرتب با چاقو تنش را می‌برید و روی زخم‌هایش موم می‌مالید. کلر فکر می‌کرد قرار است بمیرد، به ساد التماس کرد که او را نکشد تا بتواند اعترافات یکشنبه‌ی عید پاک‌اش را به‌جا بیاورد. وقتی ساد کارش را با او تمام کرد او را به اتاق اول برد و به او دستور داد خودش را پاک کند و براندی به زخم‌هایش بمالد. این کار را کرد. ساد از پمادی که خودش اختراع کرده بود هم به زخم‌های او مالید. از اختراع خویش سخت خرسند

و گویا فیلم‌نامه‌ای هم در مورد زندگی‌اش نوشته که قرار است توسط آلن رنه ساخته شود. تأثیرات فرهنگی ساد در تمام سطوح رخنه کرده است. اخلاقیات او در همه‌ی عرصه‌ها پژواک دارد، یعنی همان حق مطلق و بی‌شائبه‌ی مردان به تجاوز و خشونت به هر چه «بژه‌ی لذت» محسوب شود. ساد در یک خانواده‌ی اشرافی فرانسه که ارتباط نزدیکی با سلطنت داشت به دنیا آمد. در اوایل زندگی با شاهزاده‌ای که چهار سال از خودش بزرگ‌تر بود بزرگ شد. چهارساله بود که مادرش دربار را ترک گفت و ساد را نزد مادر بزرگش فرستادند. در ۵ سالگی نزد عمویش «آبه دو ساد» فرستاده شد؛ کشیشی که شهوت‌رانی‌هایش زبانزد خاص و عام بود. پدر ساد دیپلمات و ارتشی بود و در سال‌هایی که شخصیت فرزندش شکل می‌گرفت حضور نداشت. به همین دلیل زندگی‌نامه‌نویسان خصوصیات ساد را به شخصیت، رفتار و «سرکوبگری جنسی» مادرش نسبت می‌دهند در صورتی‌که اطلاع چندانی از وی در دست نیست. نکته‌ی آشکاری که به‌اندازه‌ی کافی مورد توجه قرار نمی‌گیرد این است که ساد در میان مردانی قدرت‌مند بزرگ شد. خودش در سال‌های بعد نوشت که توسط آن‌ها تحقیر و کنترل می‌شده است.

ساد ۱۵ ساله بود که به‌عنوان افسر وارد ارتش شد. در همین سن بود که ظاهراً به قمار روی آورد و رفت‌وآمد به روسپی‌خانه‌ها را شروع کرد. خرید زنان یکی از لذت‌های بزرگ زندگی او بود و اغلب زنانی که در طول زندگی‌اش مورد آزار و سوءاستفاده‌ی او قرار گرفتند یا تن‌فروش بودند و یا خدمتکار. ساد در ارتش پیش‌رفت کرد و چند بار ترفیع درجه گرفت. با هر ترفیع هم پول بیشتری نصیب‌اش می‌شد.

آن چپ‌گرایی که سنگ ساد را به سینه می‌زنند خوب است به خاطر بیاورند که فرانسه‌ی قبل از انقلاب پر از مردم گرسنه بود. نظام فئودالی، بی‌رحم و خشن بود. حق آریستوکراسی بر بدن فقرا بی‌چون‌وچرا بود و به چالش هم گرفته نمی‌شد. استبداد طبقه‌ی آریستوکرات مطلق بود. فقرا برای ادامه‌ی حیات هر چه را می‌توانستند می‌فروختند، از جمله خودشان را. ساد اخلاقیات طبقه‌اش را آموخت، به کارش گرفت و از آن دفاع کرد.

ساد تقریباً ۲۳ ساله بود که عاشق زنی از طبقه‌ی خودش شد، «لور دو لوریس». ساد بسیار مشتاق ازدواج با او بود ولی لور به‌پای پدرش افتاد که به‌هیچ‌وجه به این وصلت تن ندهد. ساد از این «خیانت»ی که در حقش شد و علت‌اش احتمالاً یک بیماری مقاربتی بود که هر دو به آن مبتلا شدند، به خشم آمد. ساد او را متهم به انتقال بیماری کرد و زندگی‌نامه‌نویسان‌اش هم طبق معمول حرف او را بی‌چون‌وچرا (و علی‌رغم سابقه‌ی طولانی ارتباطات مشکوک جنسی‌اش) مبنای قضاوت خود قرار می‌دهند. هیچ شاهدی بر این‌که لور دو لوریس قبل از ساد و به‌جز او باکس دیگری رابطه‌ی جنسی داشته است موجود نیست.

همان سال ساد به ازدواجی که از طرف خانواده‌اش ترتیب داده‌شده بود تن داد. همسرش «رُنه پلاژی دومونتروی» دختر بزرگ‌تر یک خانواده‌ی ثروتمند بود. هنوز ۶ هفته از ازدواج نگذشته بود که ساد یک‌خانه‌ی دورافتاده اجاره کرد تا امیال جنسی‌اش را بر زانی که خریداری می‌کرد پیاده کند.

پنج ماه بعد از ازدواجش ساد زن ۲۲ ساله‌ای از طبقه‌ی کارگر به نام «آن تستار» را مورد تعرض قرار داد و مرعوب کرد. تستار یک بادبزین‌ساز بود و قبول کرده بود به خدمت جوان اشراف‌زاده درآید. او به خانه‌ی خصوصی ساد برده شد و در یک اتاق زندانی شد. ساد به او فهماند که اسیر است. او مورد خشونت و تحقیر لفظی قرار گرفت. ساد به‌ویژه عقاید مسیحی مذهبی و محافظه‌کارانه‌ی تستار را به باد حمله گرفت. به او گفت که در کلیسا در

دستگیری‌اش صادر شد. او بازهم فرار کرد. بعد از چند هفته او دوباره به لاکوست بازگشت. رنه پلاژی شکایت‌نامه‌ای علیه مادرش تسلیم کرد. شاید امیدوار بود این فشار باعث شود مادام دومونتروی از نفوذش استفاده کند تا اتهامات علیه ساد پاک شود. علی‌رغم شکایت علیه مادام دومونتروی قرار دیگری برای بازداشت ساد صادر شد. ساد مخفی شد و سپس دوباره به لاکوست بازگشت. رنه پلاژی کماکان برای دستگیری مادرش تلاش می‌کرد. نتیجه‌ی این شکایات این بود که مقامات بالای دولتی قول دادند طرح استینافی به پارلمان عرضه کنند تا محکومیت ساد منتفی شود. معنای این کار این بود که «حکم حکومتی» که علیه ساد صادر شده بود از اعتبار ساقط می‌شد. (این یک نوع فرمان شاهنشاهی بود که طبق آن می‌شد فرد را بدون محاکمه و بدون محکومیت روشن زندانی کرد).

ساد که می‌دید مشکلات قانونی‌اش دارد به پایان می‌رسد شهوت‌رانی‌هایش را تشدید کرد. او دلاله‌ای داشت به نام نانون. از او خواست که برایش ۵ دختر ۱۵ ساله تهیه کند و آن‌ها را به لاکوست بفرستد و مجبورشان کند و حشیگری‌های ساد را تحمل کنند. همسر ساد در این زیاده‌روی‌های جدید جنسی شرکت داشت. او به توجیه‌گر اصلی خشونت ساد علیه دختران تبدیل شد در صورتی‌که به شهادت یکی از دختران، رنه پلاژی خودش «اولین قربانی خشمی بود که فقط می‌توان نام دیوانگی بر آن نهاد.»^۳ والدین سه تا از دخترها از ساد که حاضر نبود اسیران‌اش را آزاد کند شکایت کردند. یکی از دختران به طرز وحشتناکی مجروح شده بود. او را نزد عموی ساد که کشیش بود فرستادند که نتواند علیه ساد شهادت دهد. رنه پلاژی هر کاری از دستش برمی‌آمد کرد که نگذارد پزشکان دختر را معاینه کنند چراکه نشانه‌های جراحی جسمی ممکن بود علیه ساد و خودش مورد استفاده قرار بگیرد. مادام دومونتروی که شاید می‌خواست از دخترش محافظت کند به رنه پلاژی و ساد پیوست و کوشید والدین دخترها را مجبور کند از شکایت‌شان دست بکشند. در تمام این مدت ساد به‌زور دختران را در لاکوست نگاه داشته بود. فقط در صورتی حاضر بود آن‌ها را پس بدهد که والدین‌شان شکایت مبنی به آدم‌ربایی را پس بگیرند.

ساد زنان و دختران بیشتری را به لاکوست آورد. در باغ ساد استخوان‌های انسان پیدا شده بود. او مدعی شد که یکی از معشوقه‌هایش به‌عنوان شوخی آن‌ها را آن‌جا قرار داده است. نانون (دلایه‌ی ساد) هم از او حمله شد. مادام دومونتروی ترتیبی داد که علیه او حکم حکومتی صادر شود. نانون زندانی شد، نوزاد دخترش کمی بعد از تولد به علت خشک شدن شیر دایه‌اش در لاکوست تلف شد.

ساد دوباره تهدید به بازداشت شد. او دوباره به ایتالیا فرار کرد. دختر ۱۵ ساله‌ای که بیشتر از بقیه مجروح شده بود و به نزد عموی ساد فرستاده شده بود بعد از نه ماه هنوز بهبود نیافته بود. بالاخره او را به بیمارستان منتقل کردند و خانواده‌ی ساد شرایط را طوری ترتیب دادند که او نتواند با هیچ‌کس در مورد رفتاری که با او شده بود صحبت کند. این‌جا حتا عموی کشیش هم به نتیجه رسید، ساد باید زندانی شود.

ساد به مدت یک سال در ایتالیا گشت زد. از تنهایی می‌نالید. یکی از دختران ربوده شده که هنوز در لاکوست نگاهداری می‌شد درگذشت. یکی دیگرشان فرار کرد و نزد پلیس رفت. ساد علی‌رغم سفارش رنه پلاژی به لاکوست بازگشت. رنه پلاژی در وضعیتی نزدیک به تنگ‌دستی زندگی می‌کرد و ساد همین‌طور پول خرج زنان می‌کرد. خدمت‌کار استخدام می‌کرد، حبس‌شان می‌کرد، مجبورشان می‌کرد به او تن دهند. پدر یکی از این خدمت‌کاران سعی کرد ساد را بکشد. دخترش کاغذی در دفاع از ساد امضا

بود و مدعی بود زخم‌ها را سریعاً التیام می‌بخشد. بعداً ساد مدعی شد که به کلر پول داده که به او شلاق بزند تا بتواند پمادش را امتحان کند. ساد برای کلر غذا آورد. او را به اتاقی که در آن کتکش زده بود برد و در را قفل کرد. کلر هم در را از داخل چفت کرد. او بعضی از کرکره‌های بسته‌شده را با چاقو باز کرد و در حین این کار مجروح هم شد، از ملاقه‌ها طناب ساخت و از پنجره فرار کرد. نوکر ساد دنبالش رفت و به او پیشنهاد کرد که پولی بگیرد و برگردد. او نوکر را هل داد و شروع به دویدن کرد. کلر شدیداً صدمه‌دیده بود و لباس‌هایش پاره بود. این‌قدر دوید تا به یک زن روستایی برخورد و داستانش را بازگو کرد. زنان دیگری به آن دو پیوستند. او را معاینه کردند و چون رئیس کلانتری محل سر پست‌اش نبود او را نزد یک مقام دیگر بردند. یک مقام پلیس که از جای دیگری فراخوانده شده بود اظهاریه‌های او را ثبت کرد. کلر توسط یک پزشک مورد معاینه قرار گرفت و پناه داده شد.

مادرزن ساد، مادام دومونتروی پول زیادی به کلر داد تا او را قانع کند که اتهامات جنایی‌اش را پس بگیرد. علی‌رغم این توافق ساد تقریباً هشت ماه زندانی شد و در همین زمان یک‌بار دیگر زنش را حامله کرد. وقتی به «لاکوست» محلی که همسرش خانه داشت بازگشت، زنش به پاریس رفت و هفت ماه بعد همان‌جا دومین پسر ساد را به دنیا آورد. ساد بعد از آزادی تعقیب و آزار زنان را از سر گرفت. هنوز به‌طور متناوب با رنه پلاژی رفت‌وآمد داشت که در آوریل ۱۷۷۱ دختری به دنیا آمد. در سپتامبر همان سال ساد رابطه با خواهر کوچک زنش «آن پروسپر» را شروع کرد. در ژوئن ۱۷۷۲ ساد با نوکرش که لاتور نام داشت به شهر «مارسی» رفت. در مدت‌زمان کوتاهی که ساد در مارسی اقامت داشت لاتور ۵ تن‌فروش برای ساد دست‌وپا کرد. ساد آنان را کتک می‌زد، می‌گائید، بازور و از پشت می‌گائید و به خشونت‌های بدتر و مرگ تهدیدشان می‌کرد. نوکرش را نیز به دخول از عقب به حداقل یکی از زنان و به خودش وادار کرد. ساد در مارسی بعد دیگری به گنجینه‌ی جنسی‌اش اضافه کرد: او زنان را تشویق می‌کرد که آب‌نبات‌هایی را که به مواد مخدر آغشته بودند بخورند. زنان نمی‌دانستند چه می‌خورند. مدافعان ساد معتقدند که آب‌نبات‌ها به محرک های جنسی بی‌آزار و مواد بادآور آغشته بودند - گویا از نظر ساد این مسأله جذاب بوده است. دو تن از زنان بر اثر این آب‌نبات‌ها شدیداً بیمار شدند، شکم‌درد شدیدی گرفتند و خون و بلغم سیاه استفراغ کردند. زنان معتقد بودند که مسموم شده‌اند و اگر همان مقداری را که ساد از آن‌ها می‌خواست خورده بودند قطعاً به حال مرگ می‌افتادند. یکی از زنان به پلیس شکایت کرد. تحقیقی در مورد خشونت ساد با ۵ تن‌فروش شامل شلاق زدن اجباری، دخول به‌زور از عقب و قصد مسمومیت به صدور حکم بازداشت ساد و لاتور منجر شد. ساد برای اجتناب از دستگیری با آن پروسپر که معشوق‌اش بود و نوکرش لاتور به ایتالیا گریخت. ساد و لاتور به‌طور غیابی به جرم مسموم کردن و دخول از عقب (که چه بی‌زور و چه به‌زور مجازات مرگ داشت) محاکمه و به مرگ محکوم شدند. از آن‌جا که مجازات در غیاب محکومین امکان نداشت، عروسک‌های‌شان را سوزاندند.

مادام دومونتروی (مادرزن ساد) که می‌دید ساد اصلاح‌ناپذیر است و شاید هم برای جدا کردن ساد از آن پروسپر، از نفوذ عظیم سیاسی‌اش استفاده کرد تا ساد در ایتالیا دستگیر شود. تا چهار ماه بعد از این مسأله ساد مرتباً به مقامات عالی ایتالیا و فرانسه نامه نوشت و از بی‌عدالتی اسارت‌اش شکوه کرد و تقاضای آزادی کرد. بعد از چهار ماه فرار کرد. کمی بعد از فرار، ساد چندین بار به مادر زنش نامه نوشت و تقاضای پول کرد. وقتی پول نرسید ساد به لاکوست بازگشت. در بازگشت به فرانسه فرمان دیگری برای

کرد. مقامات دستور دادند دختر به پدرش بازگردانده شود. ولی این کار انجام نشد.

تلاش دیگری برای دستگیری ساد انجام شد. او پنهان شد. مادام دومونتری به او خبر داد که مادرش در حال مرگ است و ساد به پاریس رفت. مادرش قبل از رسیدن او فوت کرده بود و ساد در پاریس با حکم حکومتی دستگیر شد. مادام دومونتری جای ساد را به پلیس خبر داده بود. او به زندان ونسان فرستاده شد و تقریباً شش سال در آنجا زندانی بود. در سال ۱۷۸۴ به زندان باستیل منتقل شد. در سال ۱۷۸۹ مردم فرانسه در آستانه‌ی انقلاب بودند. ساد یک بلندگو سرهم‌بندی کرد و از سلول‌اش مردم را تشویق کرد تا باستیل را محاصره کنند. او را به شارنتون که تیمارستان بود منتقل کردند. در جولای ۱۷۸۹ باستیل مورد هجوم مردم قرار گرفت و رئیس آن کشته شد. در سال ۱۷۹۰ ساد به همراه تمام زندانیانی که تحت حکم حکومتی رژیم سابق زندانی شده بودند از شارنتون آزاد شد.

ساد در طول سال‌های اسارت‌اش در ونسان و باستیل بسیار نوشت و بیشتر معروفیت‌اش را مدیون این نوشته‌هاست، هرچند که فعالیت ادبی ساد در زندان آغاز نشده بود. او قبلاً هم نوشته بود و حتا این‌جا و آن‌جا نمایش‌نامه‌هایی نیز نوشته و کارگردانی کرده بود. با آزاد شدن ساد، رنه پلاژی که ساد در طول حبس‌اش او را مورد توهین و تمسخر قرار داده و به طرز بی-سابقه‌ای آزرده بود او را ترک کرد و توانست طلاق‌اش را قانونی کند. دلخوری ساد از او بی‌حساب بود. گویا فکر می‌کرد بهترین سال‌های زندگی‌اش را به او داده است که البته به علت این‌که مرتب تحت تعقیب بوده دوران بی‌عیب و نقصی نبوده است. او رنه پلاژی را به‌ویژه به خاطر گم‌شدن دست‌نوشته‌هایی که در طول محاصره‌ی باستیل گم‌شده و یا از بین رفته بود سرزنش می‌کرد. رنه پلاژی علی‌رغم سفارش ساد از نجات دست‌نوشته‌ها قصور کرده بود و شاید هم برخی‌شان را خودش سوزانده بود. ساد در سال‌های بعد به نگارش مجدد آثار از دست رفته‌اش پرداخت. پس از آزادی برای اولین بار دخترش را که بزرگ شده بود دید. در همان نظر اول از او متنفر شد. در اوایل سال ۱۷۹۱ ساد زندگی با «ماری کنستانس رنل» را آغاز کرد و کتاب ژوستین را به او هدیه کرد. زندگی‌نامه‌نویسان‌اش رابطه‌ی او با رنل را «خالصانه، عاشقانه و فداکارانه» توصیف می‌کنند. ساد دیگر یک جوان هرزه نبود. در زندان چاق شده بود و انقلاب فرانسه او را از قدرت اشرافی‌اش محروم کرده بود. نیاز که مادر اختراع نام‌گرفته، در چند ماه کوتاه «شهروند ساد» را به منصفی ظهور رساند.

ساد نزدیک به چهار سال مشغول بندبازی سیاسی بود. او نقش کسی را بازی می‌کرد که در نظام سابق لطمه‌ها دیده، که هیچ تعهدی به اشرافیت کهن ندارد و کاملاً به جامعه‌ی نوین متعهد است. او سخنرانی‌هایی می‌کرد که از نظر سیاسی مقبول روز بود، اسم خیابان‌ها را مطابق با ایدئولوژی انقلاب عوض کرد و تلاش کرد تا املاک خودش را از ادعاهای بر حق انقلاب و رنه پلاژی مصون بدارد. به گفته‌ی زندگی‌نامه‌نویسان‌اش، انسان دوستی (اومانیسیم) ساد در سال‌های ترور خود را نشان داد. در آن سال‌ها او عضو کمیته‌ای بود که مونتروی‌ها را محاکمه می‌کرد. او می‌توانست آن‌ها را لو بدهد و به دست جلا بدهد ولی نکرد. البته بیشتر محتمل است که ساد که راه و چاه بقا را از بر بود فهمیده بود که در سال‌های ترور گناه ارتباطات گذشته می‌تواند جان خودش را نیز به خطر بیندازد. محکوم کردن مونتروی‌ها ممکن بود نهایتاً به مرگ خودش که قبلاً هم‌نشین محضر آنان بود بیانجامد.

ژان پل مارا، رهبر انقلابی از محتوای جنایاتی که ساد به خاطر آن‌ها تحت رژیم سابق زندانی بود باخبر شده بود. او دست ساد را رو کرد ولی شخص

دیگری اشتباهاً به‌جای ساد اعدام شد. مارا به اشتباه خود پی برد ولی زنده ماند که اشتباه‌اش را برطرف کند: او توسط شارلوت کوردی به قتل رسید.

در اواخر سال ۱۷۹۳ ساد زندانی شد. جرم‌اش این بود که در سال ۱۷۹۱ داوطلب خدمت به شاه شده بود. ساد اصرار کرد که فکر می‌کرده گردانی که او داوطلب خدمت در آن بوده طرفدار انقلاب است. او در زندان ماند و در ژوئیه‌ی ۱۷۹۴ به مرگ محکوم شد. سازمان زندان به‌قدری بی‌کفایت بود که نتوانست ساد را پیدا کند بنابراین اعدام اجرا نشد. چند روز بعد در همان ماه روبسپیر اعدام شد و دوران ترور خاتمه یافت. دو ماه بعد ساد آزاد شد.

در سال ۱۸۰۰ ناپلئون به قدرت رسید. در ماه مارس ۱۸۰۱ ساد دوباره و این بار به خاطر نوشتن متون منافی عفت دستگیر شد. (بخشی از کتاب ژوستین در سال ۱۷۹۱ و نسخه جدیدترش در سال ۱۷۹۷ منتشر شد. ژولیت در سال ۱۷۹۷ منتشر شد). تا این‌جا یعنی تا ۶۰ سالگی، حبس کشیدن‌های ساد، به‌جز مدتی که در سال ۱۷۹۳ به خاطر فعالیت‌های ضدانقلابی در زندان بود، به ارتکاب جنایات وحشیانه علیه افراد حقیقی مربوط می‌شد. ساد بافرمان دولتی به زندان افتاد. او منکر نوشتن ژوستین و ژولیت شد و به خصوص کتاب ژوستین را به‌عنوان اثری کثیف تقبیح کرد.

او به مدت دو سال در سن پلاژی زندانی بود. به دلیل رفتار تهاجمی‌اش در پلاژی و به خاطر این‌که تصمیم گرفته‌شده بود جنایت‌کاران را از دیوانگان جدا کنند، ساد را به تیمارستان «بی‌ستر» منتقل کردند. ۴۴ روز آن‌جا بود که به خاطر تقاضای پسران‌اش به شارنتون منتقل شد. شرایط آن‌جا به‌ویژه برای ساد بسیار بهتر بود چون‌که خانواده با دست و دل‌بازی پول جا و خوراک‌اش را می‌دادند. ماری کنستانس رنل اجازه یافت که در شارنتون با او زندگی کند. به‌علاوه ساد اجازه یافت برنامه‌های پرخرج تئاتر را که ورودی‌شان برای عموم آزاد بود تهیه کند.

چند بار تلاش شد که ساد را به زندان بازگردانند زیرا پزشکان معتقد بودند که او جنایت‌کار است و نه دیوانه. ولی ساد به‌خصوص به‌عنوان کارگردان درام برای رئیس شارنتون مفید بود. ساد تا زمان مرگ‌اش یعنی تا سال ۱۸۱۴ در شارنتون ماند. در یکی دو سال آخر زندگی‌اش، وقتی هنوز با رنل زندگی می‌کرد رابطه‌ای نیز با مادلن کلرک که احتمالاً ۱۴ ساله بود و مادرش او را به ساد فروخته بود برقرار کرد. ساد در خاطرات‌اش نوشته که از مادلن کلرک تسلیم کامل (به همان معنی‌ای که در تمام زندگی‌اش درک کرده بود) طلب می‌کرد، این تسلیم را به کف آورد و قدرش را دانست.

ور رفتن با موی دماغ فیل، وقتی که بالا سر نوزاد ایستاده کار گستاخانه‌ای است.

جان گاردنر، «درباره‌ی رمان اخلاقی»

در یک فرهنگ زن‌ستیز اثبات این ادعا که جنایات علیه یک زن امر مهمی است، کار مشکلی است. این باور که زنان وجود دارند تا مورد استفاده مردان قرار بگیرند چنان قدیمی و جافتاده و موردقبول است و به‌کارگیری روزمره‌اش چنان معمول و پیش‌پا افتاده است که به‌ندرت به چالش گرفته می‌شود؛ حتا توسط کسانی که به نبوغ روشن‌فکرانه و سطح بالای اخلاقی خود می‌بالند. فمینیست‌ها مرتب به زانی اشاره می‌کنند که مشتاق، سرکش، عُزبان، هوشیار یا سرسخت‌اند. زانی که واقعی‌اند، وجود دارند و باید اهمیت داشته باشند. دیگران اما نگاه می‌کنند و فقط سایه‌های بی‌اهمیتی می‌بینند که زیر پای انسان‌های واقعی در حرکت‌اند؛ انسان‌هایی که مسائل واقعی برای آنان اتفاق می‌افتند، یعنی مردان. پس در اتفاقی که از هر صد نفر نیمی مرد و نیمی زن هستند ناظرِ مرد-محور ۵۰ مرد و ۵۰ سایه می‌بیند. به یک سایه تجاوز کن و می‌بینی که ناپدید می‌شود. تجاوز به یک سایه چه اهمیتی دارد؟ گاهی نمی‌توان از شر سایه‌هایی که تعقیب

«کندوکاو فلسفی» قلمداد می‌شوند. این ارزش‌گذاری نتیجه‌ی نهایی هیچ‌گونه تضاد و اضطراب اخلاقی نیست بلکه کاملاً خودجوش و ناخودآگاه است. زندگی‌نامه‌نویسان ساد در نوشته‌های طولانی بسیاری که به رشته‌ی تحریر درآورده‌اند در مورد زنانی که مورد تعرض ساد واقع شده‌اند یا هیچ نمی‌گویند و یا آنان را مورد حمله قرار می‌دهند. نورمن گیر در «شیطان الهی» با ملاحظه و خیال‌پردازانه می‌نویسد:

«آیا او به اندازه‌ی کافی برای گناهان‌اش تنبیه نشده بود؟ تازه مگر گناهان‌اش چه بود؟ چند دختر و زن را کمی به درد آورده بود ولی نه زیاد. هیچ کدام‌شان به شکلی جدی صدمه ندیده بودند. چند دختر را فریفته بود. ولی به هیچ‌یک تجاوز نکرده بود. بیشتر زنانی که در عیاشی‌هایش مورد استفاده قرار گرفتند با رضایت و به ازای پول می‌آمدند. با کمال تعجب بعضی‌شان هم به این دلیل می‌آمدند که از او خوش‌شان می‌آمد... حتا رز کلر بدبخت هم سریعاً آثار جراحی‌اش التیام پیدا کرد و پولی که برای یک هفته درد ماتحت نصیبش شد بسیار سخاوتمندانه بود. در مورد جنده‌های ماریسی هم باید گفت که به ازای خدمت‌شان پول گرفته بودند و آن‌چه بر سرشان آمد از واقعیات معمول زندگی‌شان بدتر نبود.»^{۱۱}

ژان پولان که یکی از مبلغان ساد است از این به خشم آمده که چرا ساد، این موجود بارز و مهم را به خاطر تجاوز به سایه‌ها زندانی کرده‌اند.

«به نظر می‌آید که اثبات شده که به یک جنده در پاریس در کونی زده است: آیا این یک سال زندان دارد؟ به چند دختر (!) در ماریسی شیرینی محرک جنسی داد: آیا این ده سال حبس در باستیل را توجیه می‌کند؟ خواهر زنتش را فریب می‌دهد: باید یک ماه در بازداشت بماند؟ مزاحمت‌های بی‌شماری برای خانواده‌ی قدرتمند زنت ایجاد کرده... باید دو سال در یک قلعه محبوس شود؟ او به چند میانه‌رو کمک می‌کند فرار کنند (در بحبوحه‌ی دوران ترور): باید یک سال در مادلونت زندانی شود؟ همه می‌دانند که ساد چند کتاب موهن منتشر کرده که به اطرافیان بناپارت حمله کرده و بعید نیست تظاهر به دیوانگی کرده باشد. آیا این کارها ۱۴ سال در شارنتون، سه سال در بیستر و یک سال در سن پلاژی را توجیه می‌کند؟ آیا هنوز مسجل نشده که دولت‌های فرانسه یکی بعد از دیگری از هر بهانه‌ای استفاده می‌کردند که او را زندانی کنند؟»^{۱۲}

پولان نه از جنایات واقعی ساد سخنی به میان می‌آورد و نه از دلایل واقعی زندانی شدن‌اش. تعریف او از ارتباط بین این دو کاملاً تخیلی است. ولی نتیجه‌ی این عدم دقت تخیلی نیست. قلم از ساد به‌عنوان قربانی تجلیل می‌کند، قربانیان ساد از قلم می‌افتند.

زندگی‌نامه‌نویسان ساد تلاش می‌کنند دست‌یازی‌ها و تعرضات ساد علیه زنان و دختران را توجیه کنند، بی‌اهمیت جلوه دهند و (باوجود این‌که مدارک اثبات این جنایات موجود است) آن‌ها را انکار کنند. به‌خصوص برای بی‌اهمیت شمردن آدم‌ربایی و شکنجه‌ی رز کلر که اولین قربانی غیرتن‌فروش ساد بود و مدارک‌اش موجود است تلاش‌های خستگی‌ناپذیری شده است.

خشونت علیه تن‌فروشان هرچقدر هم وحشیانه باشد یک واقعیت موردقبول زندگی است. زندگی‌نامه‌نویسان با تعجب و تمسخر می‌پرسند چه کسی است که حاشا کند این «دختران» برای استفاده کردن‌اند. حق مرد بر لذت جنسی، هر طور که بخواهد، مقبول است، حق طبیعی است. لذت جنسی به لحاظ تعریف یا به‌طور تلویحی استفاده از زور، فریب و خشونت را توجیه می‌کند. لطمه‌ای که این کارها به سلامتی جسم و روان تن‌فروش می‌زند بی‌معناست. خواست او ارزشی ندارد، حقی ندارد و دعوی‌اش بی‌ارزش است. استفاده از زور علیه تن‌فروشان مطلقاً هیچ اهمیتی ندارد. آزادی، این عبارت توخالی، فقط وقتی معنا پیدا می‌کند که در ارتباط با خواست جنس

می‌کنند خلاص شد. دنبالت می‌کنند و به پاشنه‌هایت می‌چسبند. این سایه‌ها را بدطینت می‌خوانند. سایه‌هایی که ترسناک و خوف‌انگیز می‌شوند. در اسناد تاریخی و زندگی‌نامه‌ها، در متون فلسفی و ادبی، فرهنگ مردسالار با تبدیل زنان به سایه، قدرت مردان بر زنان را ابدی می‌کند. نابرابری‌های شرم‌آور زندگی که با تحریف و دست‌کاری وقیحانه حفظ می‌شوند، ادبیات غیرداستانی نام می‌گیرند. آن‌چه به مردان می‌گذرد واقعی است، مطرح است، مهم است و آن‌چه به زنان می‌گذرد یا اصلاً مطرح نمی‌شود یا بی‌اهمیت تلقی می‌شود. زنان به شکل سایه‌هایی توصیف می‌شوند که یا مطیعانه به دنبال مردان روان‌اند و یا با بدطینتی آن‌ها را تعقیب می‌کنند. ولی هیچ‌گاه به‌عنوان موجوداتی بااهمیت تلقی نمی‌شوند. به همین علت جرج باتای فیلسوف امور جنسی در کتاب «مرگ و نفسانیت» می‌تواند بی‌پروا بنویسد: «دو ساد در زندگی‌اش سایرین را به حساب می‌آورد ولی تصویری که از ارضا شدن در سلول تنهای خود داشت او را به‌جایی رساند که به‌کلی منکر حق دیگران شود.»^{۱۳} (این قبیل نظرات تا قبل از ظهور جنبش زنان با هیچ اعتراضی مواجه نمی‌شد). البته ساد در جوانی هم منکر حق دیگران شده بود. این دیگران در درجه‌ی اول زن بودند؛ زنان واقعی. نتیجتاً هیچ اهمیتی برای باتای ندارند. دونالد توماس هم که یکی از زندگی‌نامه‌نویسان متأخر ساد است به همین ترتیب می‌تواند ادعا کند که «بی‌رحمی‌های موجود در داستان‌های ساد کاملاً با همه رفتارهایش تفاوت دارد.»^{۱۴} توماس اصرار دارد که هوس‌های جنسی ساد «عمدتاً در داستان‌های‌اش ارضا شده‌اند»^{۱۵} بدن‌های تلنبار شده‌ی زنانی که در سراسر زندگی بی‌رحمانه و به دور از وجدان ساد مورد سوءاستفاده قرار گرفتند با تحریف‌های حقیر و انکار واقعیت نادیده گرفته می‌شوند. توماس که برای بی‌اهمیت جلوه دادن وحشی‌گری‌های ساد به زنان از تحریف تاریخ هم ابا ندارد با تردستی روشن‌فکرمانه قربانیان را ناپدید می‌کند.

«سختی واقعی کار مارکی دو ساد این نبود که به کتک زدن یا اعمال جنسی نامعمول با برخی از دخترانی که اجاره کرده بود گرایش داشت، بلکه مشکل این بود که در سال‌های نیمه‌ی اول قرن هجدهم امکان شکایت کردن زنان و امکان این‌که کسی حرف‌شان را بشنود بیشتر بود.»^{۱۶}

شاید بد نباشد اشاره کنیم که نظام فئودالی به‌وضوح تن‌فروشان را از مراجعه به پلیس و اقامه‌ی دعوی علیه اشراف بر حذر می‌داشت و اساساً هم در این کار موفق بود. سیمون دوبووار در مقاله‌ای به نام «آیا باید ساد را بسوزانیم» که اولین بار در سال‌های ۱۹۵۰ منتشر شد کاری می‌کند که جنایت ساد و قربانیان‌اش کمابیش نامرئی شوند. «درواقع شلاق زدن چند دختر (!) به ازای پولی که از قبل در مورد آن توافق شده است شوق‌القدر نیست. این‌که ساد این‌قدر چنین کاری را بزرگ کرد کافی بود که به او مشکوک شوند.»^{۱۷} حق زنان به‌عنوان انسان کاملاً به شکلی مزورانه توسط ریچارد سیور و آسترین وینهایس، مترجمان انگلیسی ساد، در پیش‌گفتاری بر منتخب آثار ساد نفی شده است. ساد بر مبنای درکی که همیشه از خود داشت در نامه‌ای به همسرش نوشت:

«اگر مقامات شعور داشتند او را زندانی نمی‌کردند که توطئه و خیال‌پردازی کند؛ و کندوکاو فلسفی را به‌گونه‌ای سرکش و انتقام‌جویانه و مطلق و بی‌سابقه فرموله کند. بلکه او را آزاد می‌کردند و به او حرم‌سرای می‌دادند که مایه‌ی سوروستاش باشد. ولی جوامع سلیقه‌های عجیب را برمی‌تابند و محکوم می‌کنند. این چنین بود که ساد نویسنده شد.»^{۱۸}

در این‌جا هم وحشی‌گری علیه زنان به‌عنوان چیزی کم‌خطرتر و بی‌اهمیت‌تر از نوشتن تلقی شده است. قربانیان تروریسم جنسی ساد کم‌اهمیت‌تر از

نر مطرح می‌شود. برای زنان، آزادی تنها و تنها به معنی آزادی استفاده مردان از آنان است.

حتا زندگی‌نامه‌نویسان ساد هم وقتی از «واقعه‌ی رز کلر» (چه حسن تعبیر ظریفی!) صحبت می‌کنند قبول دارند که قهرمان‌شان کار خبیثانه‌ای مرتکب شد - مگر این‌که قبول کنیم رز کلر یا تن‌فروش بود و یا دروغ‌گو که در این صورت استفاده‌ی ساد از او مستوجب عقوبت نیست؛ بنابراین بر آن شده‌اند که ثابت کنند او هم تن‌فروش بود و هم دروغ‌گو. حقیقت، این کار را برای‌شان دشوار می‌کند چون نه تن‌فروش بود و نه دروغ‌گو. ولی در چارچوب یک جامعه‌ی زن‌ستیز دست زندگی‌نامه‌نویسان برای تعیین معیارهای خودشان باز است. رز کلر تن‌فروش است چراکه هر زنی که گرسنه و بیکار است تن‌فروشی خواهد کرد. رز کلر تن‌فروش است چراکه اطلاع دقیقی از هر لحظه زندگی او نداریم و نمی‌توانیم با اطمینان تصدیق کنیم که تن‌فروش نیست. رز کلر تن‌فروش است چون ساد می‌گوید که او تن‌فروش است. رز کلر تن‌فروش است چون بعد از این‌که شکنجه شد و فرار کرد از مادرزن ساد پول قبول کرد. رز کلر دروغ‌گو است چراکه همه‌ی زنان دروغ می‌گویند به‌خصوص وقتی که مردان را به تحمیل عمل جنسی به عنف متهم می‌کنند. رز کلر دروغ‌گوست چون ساد گفته که او دروغ‌گوست. رز کلر دروغ‌گوست چون پول گرفته که این ثابت می‌کند داستان را از خودش درآورده تا پول بگیرد. رز کلر دروغ‌گوست چون اصلاً در مقایسه با ساد قهرمان عددی نبود. هوبارت ریلند مترجم انگلیسی کتاب «آدلاید برانسویگ» (نوشته‌ی ساد) ادعا می‌کند که رز کلر «یک داستان تخیلی از خودش درآورد».^{۱۲} جفری گورو با تحلیل دقیق جزئیات اعتبار کلر را زیر سؤال می‌برد «زنی که چنین به‌سختی مجروح شده مسلماً نمی‌توانسته به‌راحتی از دیوار بالا برود.»^{۱۳} توماس ادعان می‌کند که «صدمه‌ی جسمی جدی به زن جوان وارد آمد» و با لحنی سرزنش‌آمیز می‌گوید: «هیچ بهانه‌ای برای توجیه این کار نیست حتا اگر او تن‌فروش باشد.»^{۱۴} ولی به‌هرحال به توجیه مسأله می‌پردازد و در توصیف شکنجه‌های ساد به کلر می‌گوید: «یکی دو ساعت تحمل رنج و چند لحظه ناراحتی که خیلی سخت‌تر از رفتن نزد دندان‌پزشکان قرن هجدهم نبود.»^{۱۵} و به مقدار پولی که گرفت می‌ارزید؛ و «مردان معقول مسأله را از منظر بازتری نگاه کردند و فهمیدند که این فقط یک اتفاق بوده.»^{۱۶} دانالد هیمن نویسنده‌ی بیوگرافی انتقادی نیز همین آوازِ نحس را سر می‌دهد: «بسیاری از مردان با همین شیوه‌ها به لذت می‌رسند و بسیاری از دختران (!) بدون شک از موقعیت استفاده می‌کردند. پول داروی مُسکِن مؤثری بود.»^{۱۷} آنجلا کارتر در یک نوشته‌ی ادبی شبه‌فمینیستی مدعی است که کلر «به اخاذی رو آورد و کیست که او را سرزنش کند!»^{۱۸} کارتر با ورود به قلمروی تصنع ادبی که تاکنون مختص آقاپسران بود می‌نویسد: «موضوع رابطه مرا شادمان می‌کند. کمال و روشنی نوشته‌های برشت را دارد. زنی از رتبه‌ی سوم جامعه، یک گدا، فقیرترین فقرا، فساد اخلاقی ثروتمندان را به سلاحی برای زخم زدن به آن‌ها تبدیل می‌کند.»^{۱۹} خیال‌بافی کارتر تقریباً هم‌سطح با خیال-بافی هیمن است. هیمن هشدار می‌دهد:

«نباید فرض کنیم که ساد داشت کیف می‌کرد. آیا او واقعاً کاری را می‌کرد که احساس می‌کرد می‌خواهد انجام دهد؟ همان‌طور که ژید گفت: فرد هیچ‌گاه نمی‌داند تا کجا احساس می‌کند و از کجا ادای احساس کردن را درمی‌آورد. این ناروشنی است که احساس را تشکیل می‌دهد.»^{۲۰}

ولی رولان بارت است که به کثیف‌ترین شکلی رز کلر را از زندگی واقعی محروم می‌کند تا اسطوره‌ی ساد را در نثری خوشگل هرچند بی‌معنا حفظ کند:

«چیزی که من از زندگی ساد می‌گیرم نمایش نیست هرچند که زندگی‌اش نمایشی عظیم بود. برداشت من در جدایی کامل از ارزشی است که لذت متن تولید می‌کند. او مردی بود که به خاطر شهوت‌اش از سوی کل جامعه سرکوب شد. من به دنبال تعمق جدی در مورد یک سرنوشت نیز نیستم. بلکه به نکته‌ای دیگر در میان سایر نکات اشاره دارم. به روش روستایی ساد که دوشیزه روسه یا هنریت یا لپینه را به‌جای مادمازل، میلی خطاب می‌کند. وقتی سراغ رز کلر می‌رفت این خز سفید اوست که توجه مرا جلب می‌کند...»^{۲۱}

خز سفید ساد مهم است.

تحقیر بی‌حسابی که در حرف‌های این روشن‌فکران و زندگی‌نامه‌نویسان می‌بینیم نصیب تمامی دختران و زنانی شد که ساد آزارشان داد. مبادله‌ی پول (از مرد به زن) قدرت ویژه‌ای دارد که هر جنایتی را پاک می‌کند و هر آزاری را منکر می‌شود؛ چه گزارش‌گر، یک زندگی‌نامه‌نویس عامی باشد و چه یک منقد ادبی والامقام. ظاهراً استفاده از پول برای خرید زنان، جادو می‌کند. به طرز معجزه‌آسا هرگونه جنایتی علیه زنان را مجاز جلوه می‌دهد. پول دادن به زن حکم کفاره را دارد. این موضوع که علی‌رغم آن‌چه به‌واقع انجام شده می‌گویند هیچ آزار واقعی صورت نگرفته یک نکته‌ی بسیار مهم است. این را در مطالعات جرائم جنسی انستیتوی کینزی (صفحات ۱۸۸ تا ۱۹۸) و در مجموعه‌ی عظیم تحلیل‌های اجتماعی معاصر نیز می‌بینیم که مستقیم یا غیرمستقیم آزادی جنسی را این‌طور تعبیر می‌کنند که مردان هر کاری می‌خواهند بکنند بدون آن‌که با مقاومت احماقانه‌ی زنانی روبه‌رو شوند که یا «جانمازآب‌کش» اند و یا «واپس‌رانده». زنانی که قادر نیستند واقعیت امور جنسی را بفهمند و بیان کنند. به گفته‌ی گیر، تن‌فروشان مسموم شده‌ی ماری «مشکل‌گوارشی پیدا کردند و این ماجراها وضع‌شان را بدتر نکرد.»^{۲۲} به گفته‌ی توماس علت این که تن‌فروشان ماری (که او مسموم شدن‌شان را تأیید می‌کند) به پلیس شکایت کردند این بود که «بی‌صبرانه دنبال یک شخصیت منفی می‌گشتند تا همه‌ی بدبختی‌ها و سرخوردگی‌های‌شان را به گردن‌اش بیندازند.»^{۲۳} به گفته‌ی هیمن: «روشن است که مسمومیت تصادفی بود... ساد هیچ انگیزه‌ی قابل‌تصوری برای کشتن آنان نداشت.»^{۲۴} و البته استثنائات را هم باید برشمرد: ادموند ویلسون در سال ۱۹۵۲ در عکس‌العمل به دفاعیات دیوانه‌واری که از جنایات ساد توسط مردان اهل ادب صورت می‌گرفت چنین گفت: «هیچ مدرکی موجود نیست که نشان دهد هدف ساد از آب نبات‌ها کشتن دخترها (!) و یا حداقل ایجاد نتایج دردناک نبوده است. رفتار خود ساد بنا به گزارش یکی از دخترها (!) نشان می‌دهد که مسأله عمدی بوده.»^{۲۵} وقتی در چارچوب گفتگمانی که بر سر ساد وجود دارد به این حرف ویلسون نگاه می‌کنیم که حاضر شده شهادت «یکی از دخترها» را قبول کند یکه می‌خوریم.

البته آماج خشم و کینه‌ی تملق‌گویان ساد، مادام دومونتروی مادرزن ساد است، یعنی تنها زنی که در زمان حیات ساد کوشید جلوی او را بگیرد. منتقدان در مورد قربانیان بی‌مال و منال استراتژی حذف را در پیش می‌گیرند. مادام دومونتروی را نمی‌توان حذف کرد. او مسئول زندانی شدن ساد در ایتالیا و صدور چند حکم حکومتی علیه او بود. به‌علاوه او در مراحل مختلف زندگی ساد سعی کرد با پول او را از دردسر نجات دهد و ساد را با زندگی زناشویی و همسرش آشتی دهد. زندگی مادام دومونتروی به‌عنوان یک زن فعال، یک مادر، زنی که برای محدود کردن شهوت‌رانی‌های ظالمانه‌ی یک مرد وارد عمل شد، برای زندگی‌نامه‌نویسان ساد غیرقابل‌تحمل است. گورر می‌گوید: «تنها هدف او نابودی دو ساد بود.»^{۲۶} او به گمانه‌زنی‌هایش ادامه می‌دهد و می‌گوید او به ارتباط ساد با دختر

- کلمات را تکرار کنید تا این درس‌ها حفظ‌تان شود:
نیکریون که به هرزگی متهم شده بود، سوزانده شد.

سال ۱۵۶۹

- باربارا گوبل که زندانبانان‌اش او را «زیباترین دوشیزه‌ی وورسبرگ» می‌نامیدند، در نوزده‌سالگی سوزانده شد.

سال ۱۶۲۹

- خانم پولر، چون خواهرش دست رد به سینه حاکم وقت زده بود، مورد تجاوز شکنجه‌گران و بازجویان کلیسا قرار گرفت.

سال ۱۶۳۱

- ماریا والبورگا رونگ در یک دادگاه سکولار در مانهایم به جرم جادوگری محاکمه شد

**و چون «تن فروشی بیش نبود» آزاد شد
 بار دیگر توسط دادگاه اسقف‌ها در آیشات متهم شد
 و زیر شکنجه اعتراف کرد
 و سپس وقتی که ۲۲ ساله بود، زنده‌زنده سوزانده شد.**

سال ۱۷۲۳

با من چه کردند؟

رایین مورگان، «شبکه‌ی مادر تخیلی»

کامو جوهر اسطوره‌ی ساد را تصویر می‌کند و می‌گوید «چنان با استیصال به دنبال آزادی بود که به قلمرو برده‌گی کشیده شد...»^{۲۹} در سراسر نوشته‌هایی که در مورد ساد وجود دارد به جز یکی دو مورد ساد به‌عنوان کسی معرفی شده که اشتباهی پایان‌ناپذیری برای آزادی داشته است؛ و جامعه‌ی ناعادلانه و سرکوب‌گر این اشتها را وحشیانه مجازات کرده است. طبق این نظر ساد یک غول بود. غول به همان معنایی که آن زمان رایج بود. چنان که آپولینر او را «آزادترین روحی که تاکنون زیسته است»^{۳۰} می‌خواند. ساد را غول می‌نامیدند به این معنی که کیفیتی خارق‌العاده دارد. تجاوز ساد به مرزهای جنسی و اجتماعی چه در آثار و چه در زندگی‌اش به‌عنوان چیزی ذاتاً انقلابی تعبیر شده است. خصلت ضداجتماعی سکسوالیته‌ی او به‌عنوان چالشی رادیکال با جامعه‌ای تعبیر می‌شود که بر آن عرف‌های جنسی سرکوب‌گرانه و مرگ‌بار حاکم بود. ساد به‌عنوان یک فراری از قانون، یک اسطوره تصویر می‌شود. یک نماد عظیم شورش در عمل و در ادبیات. نمادی از عطش جنسی که مثل بمب یک تروریست نظام نهادینه را به انفجار و از هم گسیختن تهدید می‌کند. زندانی شدن ساد، استبدادی بودن نظامی را نشان می‌دهد که می‌خواهد سکسوالیته را محدود، کنترل و تحریف کند. نمی‌خواهد اجازه دهد که سکسوالیته آزادانه به سمت ارضای بی‌قیدوبند خود برود. ساد قربانی چنین نظامی تصویر می‌شود. کسی که تنبیه‌اش کردند چون جرأت مقابله با نظام را به خود داد. اسطوره‌ی ساد به‌طور ویژه و این ادعای دروغین (اما بسیار مقبول) که ساد بیشتر عمرش را به خاطر نوشته‌های هرزه‌نگارانه‌اش در زندان پوسید هم‌چنان زنده نگاه داشته شده است. اغلب این‌گونه تصور می‌شود که ساد در زندگی نابغه‌ای بود با مغزی بزرگ که برای جانمازآب‌کش‌های حقیری که دورش را گرفته بودند بیش‌ازحد بزرگ بود. او را به خاطر ولنکاری جنسی که به‌خصوص در نوشته‌هایش وجود داشت زندانی کردند. او را در اسارت نگاه داشتند چون هیچ‌طور دیگری نمی‌شد خطری را که برای نظم حاکم ایجاد می‌کرد رفع کرد. او قربانی شد، ناعادلانه زندانی شد، تحت پی‌گرد قرار گرفت چراکه جرأت کرده بود ارزش‌های جنسی رادیکال را در زندگی و آثارش بیان کند. وجود او که «آزادترین روحی که تاکنون زیسته است» بود به‌خودی‌خود توهینی به‌نظام محسوب می‌شد. نظامی که هم سازی را طلب می‌کرد. اریکا یونگ هم در مقاله‌ای در مجله پلی‌بوی تحت عنوان «باید بی‌قید باشی که بخندی» نوشت که ساد به خاطر شوخ‌طبعی‌اش زندانی شد.

کسانی که درباره‌ی ساد قلم‌زده‌اند هم مسحور زندگی او شده‌اند و هم مسحور آثارش و به‌هیچ‌وجه نمی‌توان فهمید که اگر ساد یکی از این دو جنبه را نداشت آیا اسطوره‌اش دوام می‌یافت یا نه. ادموند ویلسون که آثار ساد حالش را به هم می‌زند مسحور زندگی اوست. سیمون دوبووار که از زندگی ساد حالش به هم می‌خورد مسحور آثار اوست. بیشتر کسانی که به ساد پرداخته‌اند او را تجزیه‌وتحلیل نمی‌کنند بلکه تبلیغ‌اش می‌کنند.

کوچک‌اش حسادت می‌کرد و این حسادت «او را به‌جایی رساند که تا سی سال بعد تا جایی که می‌توانست به ساد حمله کرد و او را به خاک سیاه نشانند»^{۳۱} بنا به گفته‌ی بسیاری از زندگی‌نامه‌نویسان، ساد را می‌خواست ولی ساد دست رد به سینه‌اش زد، بی‌کار بود و حوصله‌اش سر می‌رفت و در نتیجه به توطئه علیه دامادش پرداخت. زنی انتقام‌جو و سادیست بود که تصمیم گرفت ساد را به قربانی خود تبدیل کند. نازک‌نارنجی بود و تحمل غیبت‌هایی را که در مورد وحشی‌گری‌های ساد می‌شد نداشت بنابراین سعی کرد دولت را به کشتن او ترغیب کند. می‌خواست دختر کوچک‌اش را شوهر بدهد که ساد مانع این کار شد. بی‌رحم و شریر بود، چراکه همه زنانی که در کار مردان دخالت می‌کنند بی‌رحم و شریراند. ادموند ویلسون کمی لطف به خرج می‌دهد و می‌گوید: «نه! نمی‌شود خانواده‌ی ساد را به خاطر زندانی کردن‌اش سرزنش کرد.»^{۳۲} از نظر این منتقدان مادام دومونتروی، مادر دو دختری که ساد زندگی هردوشان را تباه کرد، کسی که فرزندان آن‌ها را در سال‌هایی که رنه پلاژی به‌عنوان هم‌دست جنایت‌های ساد با او زندگی می‌کرد سرپرستی کرد، لایق هیچ‌گونه همدردی نیست. در ادبیاتی که محورش ساد است این زن شخصیت منفی داستان محسوب می‌شود. شخصیتی بی‌رحم که از قدرتش سوءاستفاده می‌کرد، سادیست بود، خطرناک بود و او بود که باید جلوی‌اش گرفته می‌شد.

در سراسر آثاری که در مورد ساد نوشته شده، مادر ساد و رنه پلاژی کمابیش و هر از گاه مورد توهین قرار گرفته‌اند. زنان دیگر برای ساد مهم‌ترند و دوستان ادبی ساد با خرسندی اولویت‌های او را می‌پذیرند. آن‌ها که قادر نیستند رنج شخصی را که ربوده‌شده، شکنجه‌شده، مسموم شده و مورد تجاوز قرار گرفته بفهمند، چطور می‌توانند رنج پیچیده و درازمدت زنی را که در اسارت قانونی است درک کنند. به مادر ساد انتقاد می‌شود که به مذهب پناه برد. حتا به خاطر مُردن هم سرزنش می‌شود چون ساد وقتی خواست به ملاقات او در بستر مرگ برود دستگیر شد. رنه پلاژی به خاطر ترک ساد و برای سوزاندن دست‌نوشته‌هایش (که هنوز معلوم نیست کار او بوده باشد) سرزنش می‌شود. او را به خاطر پیر شدن، چاق شدن، کور شدن سرزنش می‌کنند. او به خاطر این‌که از لحاظ جنسی سرکوب‌شده است نیز سرزنش می‌شود - چون خیلی مشتاقانه اشتها‌ی ساد را جواب‌گو نبود. ولی او به خاطر سال‌های وفاداری‌اش به ساد، به خاطر این‌که تلاش کرد مانع زندانی شدن‌اش بشود، به خاطر تلاش برای دستگیری مادرش و به خاطر همراهی‌اش با ساد در شکنجه‌ی جسمی و جنسی دختران ۱۵ ساله سرزنش نمی‌شود. خشونت ساد علیه رنه پلاژی، برخلاف خشونت او علیه سایر زنان، کاملاً مهر تأیید قانون را بر خود داشت. او شوهرش بود و اختیار داشت هر کاری می‌خواست با او بکند. او شوهرش بود و این قدرت را هم داشت که پول او را خرج کند و می‌کرد. وحشی‌گری ساد در زندگی بود که باعث درماندگی عجیب رنه پلاژی شد. کابوس زندگی رنه پلاژی در ستایش‌هایی که از زندگی ساد می‌شود گم شده است.

برایش فراهم کرده بود از خود دفاع می‌کند: «با آن‌ها می‌روم، مصرف‌شان می‌کنم. شش ماه بعد والدینی می‌آیند و می‌خواهند پس‌شان بگیرند. پس شان می‌دهم (البته این کار را نکرد) و ناگهان اتهام آدم‌زدی و تجاوز به من نسبت داده می‌شود. این یک بی‌عدالتی وحشتناک است. قانون در این مورد چه می‌گوید. در فرانسه اکیداً عرضی دختران باکره را برای جاکش‌ها ممنوع کرده‌اند. اگر دختری که عرضه‌شده باکره باشد و شکایت کند، این مرد نیست که مجرم شناخته می‌شود بلکه خانم‌رئیس است که در جا و به‌شدت مجازات خواهد شد. ولی حتی اگر مرد مجرم تقاضای باکره هم کرده باشد مورد تنبیه واقع نخواهد شد. او صرفاً کاری را کرده که همه‌ی مردان می‌کنند. تکرار می‌کنم این دلال است که دختران را برای او فراهم کرده و کاملاً آگاه بوده که چنین کاری اکیداً ممنوع است و جرم محسوب می‌شود؛ بنابراین اولین اتهامی که در لیون در مورد آدم‌زدی و تجاوز به من زده شد کاملاً خلاف قانون است. من هیچ جرمی مرتکب نشده‌ام. آن خانم‌رئیس که به او مراجعه کردم، او است که باید تنبیه شود نه من.»^{۳۴}

از نظر ساد استفاده از زنان یک حق مسلم بود، حقی که امکان نداشت تحت هیچ شرایطی به‌طور عادلانه محدود و یا ملغی شود. او از این که به خاطر تعرض به زنان مجازات می‌شد خشمگین بود؛ و این خشم هیچ‌گاه فرونشست. ادعای او مبنی بر بی‌گناهی هم نهایتاً بر این استدلال ساده استوار بود که «من هیچ گناهی ندارم به‌جز یک زن‌بارگی معمولی که در میان همه مردان در تطابق با گرایش‌ها و خلق‌وخوی ایشان متداول است.»^{۳۵} علایق برادرانه‌ی ساد فقط وقتی آشکار می‌شد که جنایت‌های مردان دیگر را توجیهی برای جنایات خودش قرار می‌داد.

ساد، «زن‌بارگی» (لیبرتیناژ) را موضوع اصلی آثارش تعیین کرد. ریچارد سیور و آستون واینهاس در مقدمه‌ای که به یک مجموعه از آثار ساد نوشته اند به تأکید اشاره می‌کنند که «زن‌بارگی» از کلمه‌ی لاتین لیبر مشتق می‌شود که به معنی «آزاد» است. در واقع لیبرترین یک برده‌ی آزاد شده معنی می‌دهد. استفاده‌ی ساد از این کلمه (علی‌رغم ادعای مترجمان تملق‌گوی او) در تقابل با معنی اصلی آن قرار دارد. از نظر ساد «زن‌بارگی» (لیبرتیناژ) استفاده‌ی وحشیانه از دیگران برای لذت جنسی خود بود. لیبرتیناژ ساد برده‌گی را طلب می‌کرد. استبداد جنسی که به‌غلط «آزادی» نام گرفته جان‌سخت‌ترین مرده ریگ ساد است.

کار ساد تقریباً غیرقابل‌توصیف است. از نظر کمیت چیزهای وحشتناکی که مطرح می‌کند در تاریخ نگارش بی‌سابقه است. ساد با تعهد متعصبانه و کاملی که در توصیف شکنجه و کشتار برای ارضای شهوت و لذت بردن از خود نشان می‌دهد این سوال مرکزی را در مورد ژانر پورنوگرافی در مقابل ما قرار می‌دهد که: چرا؟ چرا یک نفر این کار را می‌کند (یا این فیلم را می‌سازد)؟ در مورد ساد این‌طور توضیح داده‌اند که انگیزه‌اش بیشتر انتقام گرفتن از جامعه‌ای بوده که او را مورد پی‌گرد قرار داده است؛ اما چنین توضیحی در نظر نمی‌گیرد که ساد یک متجاوز جنسی بود و پورنوگرافی‌یی که او خلق کرد بخشی از همین تجاوزگری‌اش بود.

اخلاقیات ساد را نمی‌توان تجاوزگرانه توصیف کرد. لفظ تجاوز در مورد کاری که ساد می‌کرد ضعیف است و نمی‌تواند به‌طور کامل شیوه‌ی هتک حرمت از جانب او را تصویر کند. در آثار ساد تجاوز فقط یک پیش‌پرده است که زمینه را برای واقعه‌ی اصلی مهیا می‌کند که عبارت است از تکه‌تکه کردن تا مرگ. تجاوز یک بُعد اصلی است چراکه زور پایه‌ی تصور ساد از عمل جنسی است. ولی همین کار به‌مرورزمان بر اثر تکرار، بی‌مزه و ملال‌آور می‌شود. به یک اتلاف انرژی تبدیل می‌شود مگر این که با شکنجه و اغلب با مرگ قربانی همراه شود. ساد یک خالق snuff در عرصه‌ی ادبی

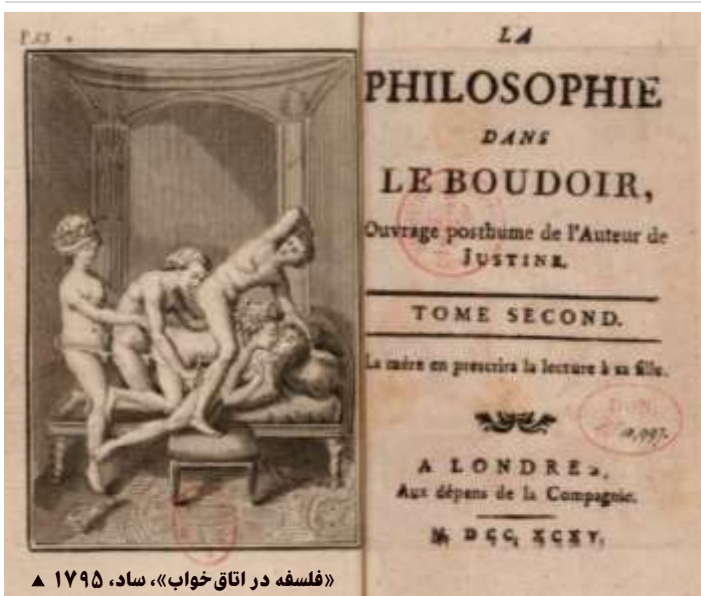
نکته‌ای که چشم آن‌ها را می‌گیرد این است که وسواس‌های جنسی ساد در عین این که ممنوع‌اند، بسیار هم رایج‌اند. کتاب‌ها و مقالاتی که در مورد ساد نوشته‌شده متعصبانه‌اند. او را رمانتیزه می‌کنند و رازآلود جلوه می‌دهند (به این معنی که عامدانه تصویر وهم‌آلودی از او ارائه می‌کنند). آن‌ها با عرق یک تبلیغاتچی بحث را به این‌جا می‌رسانند که: ساد برای شما مُرد. برای تمام جنایات جنسی که مرتکب شده‌اید. برای تمام جنایات جنسی که می‌خواهید مرتکب شوید؛ و برای تمام جنایات جنسی که تصورش را در سر می‌پرورانید. ساد رنج کشید چون کاری کرد که شما می‌خواستید بکنید. او زندانی شد همان‌گونه که شما ممکن است زندانی شوید. این «شما» مذكر است. آن آزادی که اعتبار طلب کردن‌اش به ساد بخشیده شده آزادی‌ای است که مردان تصورش می‌کنند. زجر ساد و قربانی بودن‌اش - به هر علتی و به هر اندازه‌ای - فقط به این دلیل واقعی است که یک مرد تجربه‌اش کرده است. (ساد زندانی می‌شود. نویسندگان بیمارگونه در سقوط یک مرد کنکاش می‌کنند.) زندگی هیچ زنی هیچ‌گاه چنین ستایش نشده است. برای زجرهای هیچ زنی چنین به عزا ننشسته‌اند. اخلاقیات، اعمال و یا وسواس‌های هیچ زنی چنین در جست‌وجوی مردان در مفهوم آزادی تقدیس نشده است.*

اساس محتوای حماسه‌ی ساد را خود او به‌ویژه در نامه‌های زندان‌اش، در بحث‌های فلسفی در هم و برهم‌اش و در داستان‌های‌اش خلق کرد. موریس هاینه که یک چپ‌لیبرترین است و مرید او ژیلبر للی که از اولین «ساد شناسان» بودند توجیه‌های دقیق و جزه‌به‌جزه ساد را بازنویسی کردند. در این فرایند آن‌ها را به‌عنوان واقعیات پذیرفته‌شده درآوردند. ساد برای خود حماسه نوشت، هاینه و للی آن را احیا کردند، نویسندگان بعدی به بازگویی و تعبیر و تفسیرش پرداختند. از آن دفاع کردند و به زیباسازی‌اش دست زدند.

ساد در نامه‌های‌اش مبارزه‌جویست و سرشار از غرور. کسی است که بر حق است و شهید می‌شود. «نامالیمات هیچ‌گاه مرا تنزل نمی‌داد» (این را در سال ۱۷۸۱ از زندان ونسان به رنه پلاژی نوشته است.) «من هیچ‌گاه قلب یک برده را نخواهم داشت حتی اگر با این زنجیرهای لعنتی مرا به گور ببرند همیشه همان‌گونه که هستم در برابرشان ظاهر خواهم شد. بداقبالی من این است که خدا روحی مصمم به من داده که هرگز توان تسلیم شدن ندارد و تسلیم نشده است. من هیچ ابایی از رنجاندن دیگران ندارم.»^{۳۱}

چهره‌ای که امروز زندگی‌نامه‌نویسان ساد از مادام دومونتروی عرضه می‌کنند توسط خود ساد تصویر شده است. او نوشت «از نظر این موجود مخوف، شکنجه‌های وحشتناک کافی نیست. باید به هر طریقی که به فکرش می‌رسید این شکنجه‌ها شدیدتر می‌شد. قبول خواهی کرد که فقط یک دیو می‌تواند انتقام‌جویی‌اش را تا به این حد برساند.»^{۳۲}

دفاع ساد از هر کاری که کرده بسیار ساده است: او هیچ‌وقت هیچ کار اشتباهی نکرده است. این دفاعیه دو بخش مجزا دارد. اول این که او هیچ‌کدام از کارهایی که به او نسبت داده می‌شود و ممکن بود مستوجب حبس باشد را انجام نداده است. چون هیچ‌کس نمی‌تواند آن‌ها را ثابت کند. حتی شاهدان عینی که حرف‌های‌شان هیچ‌گاه با حرف ساد مطابقت نداشت: «شهادت یک بچه؟ او که خدمه‌ای بیش نبود؛ بنابراین از آن‌جا که هم کودک است و هم نوکر حرف‌اش را نمی‌توان قبول کرد.»^{۳۳} دوم این که هر کاری که کرده کاری معمول بوده است. این دو خط متناقض دفاعی که اغلب درهم می‌آمیزند باعث برملا شدن چهره‌ی مبهمی می‌شوند که مدافعان مسحور ساد از او ساخته‌اند. ساد در نامه‌ای که به همسرش نوشته نیز در مورد سوءاستفاده و آزار جنسی از ۵ دختر پانزده‌ساله که نانوان



«فلسفه در اتاق خواب»، ساد، ۱۷۹۵ ▲

شدند. آن‌ها دفع و پاکیزگی جسمی را نیز کنترل می‌کردند و این استراتژی یادآور اردوگاه‌های مرگ نازی‌هاست. آن‌ها مدفوع می‌خوردند و رژیم غذایی قربانیان‌شان را کنترل می‌کردند تا بر کیفیت این مدفوع کنترل داشته باشند. البته ارزش‌های فریادی این‌جا کارکرد دارد (مقدم هم نشانه‌ی حرص است و هم نشانه‌ی وسواس فکری برای ثروت مادی). مدفوع مانند خون و گوشت هضم می‌شود و مردان که مرحله‌ی خون-خواری را پشت سر گذاشته‌اند به سمت سکسوالیته‌ای پیش می‌روند که تماماً آدم‌خوارانه است.

در مورد این‌که دو تن از شخصیت‌های اصلی ساد ژوستین و ژولیت زن هستند تقاسیر زیادی شده است. به‌ویژه به ژولیت به‌عنوان زنی آزاد استناد می‌کنند چراکه با همان سهولت خارق‌العاده‌ی شخصیت‌های مرد ساد، دست به قطع عضو و جنایت می‌زند. اوست که می‌داند چطور به لذت برسد. چطور درد را به لذت تبدیل کند. چطور از برده‌گی به آزادی برسد. دوستان ادبی ساد مدعی‌اند که مسأله، روی کرد است. ما ژوستین را داریم که مورد تجاوز قرار می‌گیرد، شکنجه می‌شود، از او هتک حرمت می‌شود و از همه‌ی این چیزها متنفر است؛ بنابراین قربانی است. از طرف دیگر ژولیت را داریم که مورد تجاوز قرار می‌گیرد، شکنجه و هتک حرمت می‌شود و کیف می‌کند. پس آزاد است. رولان بارت می‌گوید:

«فریاد نشان قربانی است. او خود را به قربانی تبدیل می‌کند چون فریاد زدن را انتخاب می‌کند. اگر در همان شرایط دشوار، آن زن منی خارج می‌کرد (لغت مورد استفاده بارت) دیگر قربانی نبود و به یک لیبترین تبدیل می‌شد. فریاد زدن و یا خالی کردن: این پارادایم شروع انتخاب است. یک مفهوم سادی.»^{۳۷}

به این ترتیب «مفهوم سادی» به این موعظه‌ی آشنا تبدیل می‌شود که: اگر حریف نیستی (و من کاری می‌کنم که نباشی) لم بده و کیف کن. در نوشته‌های نقادانه در مورد پورنوگرافی ساد تجاوز به معنای جنایی آن اساساً به‌مثابه‌ی یک ارزش‌گذاری ذهنی از جانب کسی است که مورد استفاده قرار گرفته است. همان کسی که همواره به هیستریک بودن متهم می‌شود. زنان از نظر ساد، بارت و همپالگی‌های‌شان می‌توانند و باید تجربه‌ی تجاوز به زن را همانند مردان تجربه کنند: به‌مثابه‌ی لذت.

آپولینر نگاه ساد به زنان را ستایش کرد و آن را پیامبرگونه دانست: «ژوستین زن است چنان‌که تاکنون بوده است؛ برده، بدبخت و مادون انسان. برخلاف او، ژولیت زنی را بازنمایی می‌کند که او ظهورش را پیش-

است: ارگاسم نهایتاً قتل را طلب می‌کند. قربانیان تکه‌تکه می‌شوند، به صلابه کشیده می‌شوند، زنده‌زنده سوزانده می‌شوند، آهسته‌آهسته روی سیخ کباب می‌شوند، خورده می‌شوند، سرشان قطع می‌شود، پوست‌شان کنده می‌شود تا بمیرند. واژن و مقعد زنان دوخته می‌شود تا به‌زور پاره شود. از زنان به‌عنوان میز استفاده می‌شود. روی‌شان غذای داغ سرو می‌شود و شمع می‌سوزد. برای لیست کردن وحشیگری‌هایی که ساد توصیف کرده تقریباً همان مقدار کاغذی که او مصرف کرده لازم است. باوجوداین، بر چند موضوع می‌توان انگشت گذاشت. در رمان‌های ساد مردان، زنان، پسران و دختران مورد استفاده و تجاوز قرار می‌گیرند و نابود می‌شوند. لیبرتن‌هایی که رو قرار دارند و کنترل در دست‌شان است اغلب مردان مسن و آریستوکرات‌هایی هستند که به خاطر جنسیت، ثروت، مقام و توحش‌شان قدرتمندند. ساد سکسوالیته این مردان را اساساً به‌مثابه‌ی اعتیاد توصیف می‌کند: هر عمل جنسی به ایجاد مقاومت بیشتر خدمت می‌کند؛ یعنی هر بار برای تحریک به خشونت بیشتری نیاز دارد. ارگاسم هر بار خشونت بیشتری می‌طلبد. قربانیان هر بار باید حقارت و تعدادشان بیشتر شود. هر کسی که نسبت به این آریستوکرات‌های بالادست از نظر ثروت، موقعیت اجتماعی و یا توان توحش پایین‌تر باشد به خوراک جنسی تبدیل می‌شود. زنان، دختران و مادران دست‌چین می‌شوند تا مورد تمسخر، ذلت و تحقیر قرار گیرند. خدمت‌کاران از هر دو جنس و زنان تن فروش آن جماعت اصلی هستند که مورد آزار قرار می‌گیرند، قطع عضو می‌شوند و به قتل می‌رسند. اعمال لژیونی دکور این کشتارگاه‌اند. این اعمال در تخیل مردان شکل گرفته‌اند و برای مردان انجام می‌شوند. آن‌قدر مردانه تصور شده‌اند که سرانجامی به‌جز حد اعلای گائیدن که با قتل درآمیخته نخواهند داشت.

در بخش اعظم آثار ساد قربانیان زن بسیار پرشمارتر از قربانیان مرد هستند ولی قساوت او شامل همه می‌شود. ساد طرفدار سلطه‌ی جنسی بر همگان است: مردی است که هیچ مرزی نمی‌شناسد ولی باوجوداین از زنان بیشتر نفرت دارد.

آریستوکرات‌های بالادست هیچ‌وقت قطع عضو نمی‌شوند. ولی به دستور خودشان شلاق می‌خورند و با آن‌ها لواط می‌شود. آن‌ها حتا در این حال هم از کنترل مطلق برخوردارند. هرچه به آن‌ها می‌رود و هر آن‌چه با دیگران می‌کنند با هدف به ارگاسم رسیدن خودشان است، به آن شکلی که خودشان تعیین کرده‌اند. ساد ناتوانی جنسی را به‌عنوان صفت مشخصه‌ی زن‌باره‌ی پیر تثبیت کرد: برای نعوذ و دفع منی جنایات هر چه سببانه‌تری لازم می‌آید. جرج استاینر برای این سیر صعودی شهوت در آثار ساد به‌ویژه در «صدوبیست روز سودوم» اهمیتی قائل نیست و می‌نویسد: «به‌طور خلاصه با توجه به خصلت فیزیولوژیک و عصبی بدن انسان تعداد راه‌هایی که از آن طریق می‌توان به ارگاسم رسید و کلیت شیوه‌های آمیزش، اساساً محدود است. ریاضیات سکس جایی حدود ۶۹ متوقف می‌شود. سری‌های متعالی در کار نیست.»^{۳۸} استاینر با زن‌ستیزی مختص به خودش می‌گوید: «از وقتی که مرد برای اولین بار با بُر و زن آشنا شد فرق چندانی صورت نگرفته.»^{۳۹} ولی ساد دقیقاً حرف‌اش این است که مردان خیلی سریع از چیزی که داشته‌اند سیر می‌شوند. هرچه می‌خواهد باشد، به‌خصوص زن و بز.

در رمان ساد، مردان بالادست قربانیان‌شان را مبادله می‌کردند و به شراکت می‌گذاشتند و یا جماعتی را بر اساس یک سکسوالیته مشترک و البته درنده شکل می‌دادند. قربانی مشترک به ارگاسم مشترک می‌انجامید؛ و این بندی است که مردان داستان و نویسنده و خواننده‌گانِ مذکرش را به هم وصل می‌کند. مردان بالادست مدفوع قربانیان‌شان را هم با هم شریک می‌

بینی کرد. نگاره‌ای که فکر هنوز تصویری از آن ندارد. موجودی که از نوع بشر برمی‌خیزد، بال خواهد داشت و جهان را نو خواهد کرد.^{۳۸}

ژوستین و ژولیت دو نمونه‌ی اولیه‌ی شخصیت‌های همه‌ی پورنوگرافی‌های مردانه‌اند. هر دو عروسک‌هایی مومی‌اند که چیزهایی به آن‌ها فرورفته. یکی رنج می‌کشد و رنج کشیدن‌اش تحریک‌آمیز است. هر چه بیشتر رنج می‌کشد بیشتر مردان را تحریک می‌کند که آزارش دهند. رنج کشیدن‌اش برانگیزاننده است. هر چه بیشتر رنج می‌کشد شکنجه‌گران‌اش برانگیخته‌تر می‌شوند. پس او مسئول رنج خودش می‌شود چراکه با رنج کشیدن، دیگران را به اعمال رنج دعوت می‌کند. دیگری از هر آن‌چه مردان به او می‌کنند لذت می‌برد. در آثار ساد (به قول بارت) «ویکردی» که موقعیت فرد به‌عنوان ارباب یا قربانی به آن وابسته است طرز برخورد به قدرت مذکر است. قربانی کسی است که حاضر نمی‌شود خود را با قدرت مردانه همراه کند و ارزش‌های آن را به‌عنوان ارزش‌های خود قبول کند. او فریاد می‌زند و رد می‌کند. مردان این مقاومت را به‌عنوان دنباله‌روی از برداشت‌های مسخره‌ی زنانه از پاک‌ی و خوبی مفهوم-سازی می‌کنند. تحقیر، بخش جدایی‌ناپذیر از زندگی در دنیای از پیش تعیین‌شده‌ای است که در آن انسان نمی‌تواند تصمیم بگیرد چه کند، بلکه فقط روی کردش را در مقابل آن‌چه به او می‌رود (از بین فریاد زدن یا دفع منی) انتخاب می‌کند. زنی که رنج می‌کشد و قادر نیست مقاومتش را به مثابه‌ی قدرت به نمایش بگذارد آن را در بی‌عملی نشان می‌دهد. تنها عملی که انجام می‌دهد فریاد کشیدن است.

آن زن به‌اصطلاح لیبرترین هم خود را در تصویر قسی‌القلب‌ترین (قدرتمندترین) مردی که می‌یابد بازسازی می‌کند. در اتحاد با او گوشه‌ای از قدرت او بر دیگران را از آن خود می‌کند. لیبرترین‌های مؤنث در آثار ساد همیشه زیردست همراهان مذکرشان هستند. همیشه برای ثروت و تداوم سلامت به آن‌ها وابسته‌اند. به آن‌ها امر شده که آناتومی زنانه داشته باشند؛ یعنی ساد این‌طور گفته. در سایر جوانب (ارزش‌ها، رفتارها، سلیقه‌ها و حتا جزئیات بیمارگونه‌ای نظیر دفع منی توسط همه‌ی آن‌ها) زنان لیبرترین ساد، مرد هستند. آن‌ها در واقع ترنس‌های ادبی‌اند. خود ساد در زیرنویسی بر ژولیت مدعی است که این شخصیت واقعی است. پشتوانه‌ی ادعایش این است که زنان از مردان بدطینت‌ترند: «...یک فرد هر چه حساس‌تر باشد این طبیعت شریب‌بیشتر او را به دنباله‌روی از قوانین مقاومت‌ناپذیر شر می‌کشاند. به همین خاطر است که زنان با حرارت بیشتری تسلیم‌اش می‌شوند و در قیاس با مردان، شر را با هنر بیشتری به نمایش می‌گذارند.»^{۳۹} این پیام که زنان شرنند و باید تنبیه شوند در سراسر آثار ساد جاری است. خواه این شخصیت‌های زن مربوطه نماینده‌ی خیر باشند یا شر. دناتت زنان و نفرت شدید از آلت جنسی زنان از موضوعات اصلی همه آثار هنری سادی هستند. کاراکترها چه مؤنث چه مذکر بیزاری شدیدی نسبت به واژن از خود نشان می‌دهند. دخول مقعدی نه‌تنها ترجیح دارد بلکه اغلب حتا برای این‌که مرد به حالت برانگیختگی برسد واژن باید از نظر پنهان باشد. لیبرترین‌های مؤنث ساد به‌روشنی می‌گویند که مقعد از واژن برتر است. هرچند پسران و مردان نیز در جنایات شهوانی ساد مورد استفاده قرار می‌گیرند ولی این زنان هستند که پوست‌شان به خاطر تمام خصوصیات که آن‌ها را از مردان متفاوت می‌کند کنده می‌شوند. در طرح ساد زنان وحشیانه سلاخی می‌شوند چراکه از نظر بیولوژیکی و احساسی مشتمل‌کننده‌اند. اگر زنی به خود اجازه دهد ادعا کند که بر بدن خود حقی دارد به‌شدت به ساد برمی‌خورد. هرگونه تظاهر جسورانه به کمال جسمی از جانب زنان باید شدیداً و به شکلی وحشیانه تنبیه شود. حتا وقتی که ساد دریکی دو جا بر حق سقط‌جنین آزادانه برای زنان اصرار می‌ورزد مداوماً از

این کار به‌عنوان قتلی با بار ارویتیک ستایش می‌کند؛ یعنی سقط‌جنین را کاملاً در متن نظام ارزشی خود که نظامی یکسره و بی‌بروبرگرد مردانه است قرار می‌دهد: نظامی که در آن زنان هیچ حقی بر بدن خود ندارند. از نظر جان تی نونان جونیور که یک پژوهش‌گر مذهبی است ساد «اولین کسی بود که در اروپای غربی از سقط‌جنین دفاع کرد».^{۴۰} لیندا برد فرانکه در «ابهام سقط‌جنین» از نونان نقل‌قول می‌آورد و ادعا می‌کند که دفاع ساد از سقط‌جنین در این‌که پاپ این کار را از زمان تشکیل نطفه ممنوع کرد تأثیر تعیین‌کننده داشت. او آثار ساد را در صف جنبش دفاع از سقط‌جنین قرار می‌دهد و می‌گوید: «ساد از ارزش‌های سقط‌جنین دفاع کرد.»^{۴۱} اما ساد از ارزش جنبش قتل دفاع کرد چراکه از نظرش سقط‌جنین نوعی قتل بود. از نظر او سقط‌جنین یک عمل جنسی و شهوانی بود. در نظام ارزشی او بارداری همواره قتل را طلب می‌کند. این معمولاً قتل زن حامله بود؛ و اگر زن در مراحل پیش‌رفته‌تر حاملگی بود هیجان‌انگیزتر هم می‌شد. هیچ‌چیز بیشتر از مرگ‌های وحشتناک برای زنانی که در جریان سقط‌جنین‌های غیرقانونی قضایی می‌شدند ساد را راضی نمی‌کرد. این تحقق سکسوالیته ساد است.

در آثار ساد بچه‌های مؤنث و مذکر ناقص می‌شوند، مورد تجاوز قرار می‌گیرند، شکنجه می‌شوند، به قتل می‌رسند. مردان به‌ویژه دنبال دختران خودشان هستند. گاهی بزرگ‌شان می‌کنند تا معشوقه‌شان شوند. اغلب مورد سوءاستفاده قرارشان می‌دهند و سپس به دوستان نزدیک مذکر ردشان می‌کنند تا مورد استفاده قرار بگیرند و کشته شوند. وسواس ساد در مورد خشونت جنسی علیه کودکان هر دو جنس از سوی نوکران ادبی او به جلوه‌ی دیگری از رادیکالیسم جنسی مترقی ساد تبدیل می‌شود. جفری گورر می‌نویسد: «از نظر ساد کودکان کم سن و سال بی‌شرم‌اند. از نظر جنسی کنجکاوند و از احساسات جنسی قدرتمندی برخوردارند. کودکان به‌طور طبیعی به شکل‌های گوناگون منحرف‌اند.»^{۴۱} به نظر ساد مردان بزرگ‌سال با دیدن تجاوز، شکنجه و به‌خصوص کشتن بچه‌ها ارضا می‌شوند. ساد دغدغه‌ی تعرض به مادر را نیز دارد - نه‌تنها به‌عنوان همسر توسط شوهرش بلکه به‌عنوان قربانی فرزندان‌اش. استعاره‌ای که همواره در رمان ساد جاری است این است که پدران موجودات جنسی شگفت‌انگیزی هستند و مادران افراد عقیف‌احمق و سرکوب‌شده‌ای که اگر جنده بودند (یا جنده باقی می‌ماندند) وضع‌شان بهتر بود. ساد به‌عنوان یک فیلسوف مصرانه معتقد است که انسان چیزی به مادرش بدهکار نیست چراکه سرچشمه‌ی زندگی بشری پدر است:

«واهمه نکن اوژنی (قهرمان زن) و همین احساسات را بپذیر که احساساتی طبیعی‌اند. تنها و یگانه از خون پدران‌مان شکل گرفته‌اند. ما مطلقاً هیچ دینی به مادران‌مان نداریم. به‌علاوه آن‌ها چه کردند به‌جز این‌که در عملی همکاری کردند که پدران‌مان طلب کرده بودند؟ پس این پدر بود که تولد ما را می‌خواست درحالی‌که مادر فقط رضایت داد.»^{۴۲}

تحقیر مادر بخش لاینفک گفتمان ساد است.

«تصور این‌که چیزی به مادران‌مان بدهکاریم دیوانگی است. قدردانی باید بر چه استوار باشد؟ آیا باید متشکر بود که کسی او را گائید و از او چیزی ترشح کرد؟»^{۴۳}

یکی از سناریوهای مهم سادی، دختری است که به مادرش حمله می‌کند، او را وادار می‌کند به تجاوز و شکنجه گردن بگذارد، او را تحقیر و بی‌آبرو می‌کند و نهایتاً از کشتن مادرش کیف می‌کند. ایده‌های ساد در مورد زنان و آزادی جنسی در سراسر آثارش باز شده است. ایده‌های او در مورد زنان و آزادی جنسی محدود است و از تکرار آن‌ها ابایی ندارد. زنان قرار است تن

تعیین کرده بود، بود. متفاوت از آنچه ساختارهای اخلاقی موجود مردم را به آن مجبور می‌کردند.^{۵۰}

بالاخره این‌که اهمیت ساد در این نیست که ساز مخالف می‌زند یا منحرف است. اهمیت‌اش در «هر مردی» بودن است. عنوانی که مسلماً به مذاق یک آریستوکرات تشنه‌ی قدرت خوش نمی‌آید ولی هر زنی که دقت کند واقعیت این تعریف را درخواهد یافت. معادله‌ی واقعی در ساد به نمایش می‌آید چنین است: قدرتِ هرزه‌نگار = قدرتِ متجاوز و کسی که کتک می‌زند = قدرتِ مرد. ♦

پانویس:

1. Albert Camus, *The Rebel ...*
2. Camus, *The Rebel...*
3. Cited by Ronald Hayman, *De Sade: A Critical Biography...*
4. George Bataille, *Death and Sensuality....*
5. Donald Thomas, *The Marquis de Sade*
6. Thomas, *The Marquis de Sade...*
7. Ibid
8. Simone de Beauvoir, "Must We Burn Sade?" ...
9. Ricahrd Seaver and Austryn Wainhouse, Foreword, *Justine; Philosophy in the Bedroom; Eugenie de Franval, and Other Writings*, Donatien-Alphonse-Francois de Sade...
10. Norman Gear, *The Divine Demon: Adelaide of Brunswick*, Donatien-Alphonse-Francois de Sade
11. Jean Paulhan, "The Marquis de Sade and His Accomplice", in *Justine; Philosophy in the Bedroom; Eugenie de Franval, and Other Writings*
12. Hobart Ryland, Introduction, *Adelaide of Brunswick*, Donatien-Alphonse-Francois de Sade
13. Geoggrey Gorer, *The Life and Ideas of Marquis de Sade*
14. Thomas, *Marquis de Sade*
15. Ibid
16. Ibid
17. Hayman, *De Sade*
18. Roland Barthes, *Sade/Fourier/Loyola*
19. Gear, *Divine Demon*
20. Thomas, *Marquis de Sade*
21. Hayman, *De Sade*
22. Gear, *Divine Demon*
23. Thomas, *Marquis de Sade*
24. Hayman, *De Sade*
25. Edmund Wilson, "The Vogue of the Marquis de Sade," in *The Bit Between My Teeth: A Literary Chronicle of 1950-1965...*
26. Gorer, *Life and Ideas*
27. *ibid*
28. Wilson, "The Vogue of the Marquis de Sade"
29. Camus, *The Rebel*
30. Apollinaire, Preface to the 1949 edition of *Juliette* (Pauvert), cited by Austryn Wainhouse, Foreword to *Juliette*, Donatien...
31. Donatien-Alphonse-Francois de Sade, *Selected Letters*, ...
32. Sade, *Selected Letters*,
33. *ibid*
34. *ibid*
35. *ibid*
36. George Steiner, *The Language and Silence*
37. *ibid*
38. Barthes *Sade/Fourier/Loyola*
Apollinaire cited by Wainhouse, Foreword to *Juliette*
39. Sade, *Juliette*
40. John T. Noonan, "An Almost Absolute Value in History" in *The Morality of Abortion...*
41. Linda Bird Francke, *The Ambivalence of Abortion...*
42. Gorer, *Life and Ideas*
43. Sade, *Philosophy in the Bedroom*, in *Justine: Philosophy in the Bedroom; Eugenie de Franval and Other Writings...*
44. Sade, "The 120 Days of Sodom"
45. Sade, *Philosophy in the Bedroom*
46. Sade, "Yet Another Effort, Franchmen, If You Would Become Republicans."
47. Christopher Lasch, *The Culture of Narcissism*
48. Lasch, *Narcissism...*
49. Gerald and Carolnie Greene, *S-M: The Last Taboo....*
50. Sade, "Oxteim", in *120 Days of Sodom*
51. Sade, *Juliette*
52. Richard Gilman, *Decadence: The Strange Life of an Epithet...*

* و همان‌طور که رابین مورگان در نامه‌ی ۲۰ ژوئیه ۷۹ به من نوشت: «شک نکنید که جنایات هیچ زنی هیچ‌وقت این‌چنین توجیه نشد، برایش عذر آورده نشد، رمانتیزه نشد، به عرش برده نشد و شکوهمند جلوه داده نشد.»

فروش باشند: «... بهترین خدمتی که سکس شما به طبیعت می‌کند وقتی است که در خدمت سکس ما فاحشگی می‌کند. به یک کلام شما برای گائیده شدن به دنیا آمده‌اید...»^{۴۴}

مرد هنگام تجاوز حق طبیعی‌اش بر زن را به اجرا می‌گذارد:

«و هر آن‌گاه مسلم شد که طبیعت به ما حق داده که آرزوهای خودمان را بی‌چون‌وچرا به همه زنان اعمال کنیم این نیز مسلم می‌شود که ما حق داریم آن‌ها را وادار به تسلیم کنیم. البته نه به‌طور انحصاری، چراکه در آن صورت خودم را نقض کرده‌ام. بلکه به‌طور موقتی. [دکترین عدم تصاحب] نمی‌توان انکار کرد که ما حق داریم قوانینی بگذرانیم که زن را وادار می‌کند به شعله‌های مردی که می‌خواهد تصاحبش کند تسلیم شود. خشونت یکی از تأثیرات این حق است و ما می‌توانیم به‌طور قانونی آن را به کار بگیریم.»^{۴۵}

کریستوفر لاش هم در یک موضوع چپ‌گرایانه‌ی متفاوت در «فرهنگ خودشیفتگی»، ساد را نه به‌عنوان آغازگر رفتار نوین اشتراک جنسی بلکه به‌عنوان کسی می‌شناسد که سقوط خانواده‌ی بورژوازی (و «کیش احساساتی زنانه‌گی» آن) را پیش‌بینی کرد.^{۴۶} به گفته‌ی لاش، ساد «دفاع از حقوق جنسی (!) زنان را پیش‌بینی می‌کرد؛ چیزی که امروز فمینیست‌ها آن را حق زنان بر بدن خود می‌نامند... او از فمینیست‌ها هم بهتر متوجه شد که تمام آزادی‌های سرمایه‌داری درنهایت به یکجا منتهی می‌شوند یعنی همان وظیفه‌ی جهان‌شمول لذت بردن و لذت رساندن.»^{۴۷} به نظر می‌رسد خوانش خاص و عجیب لاش از ساد از این‌جا ناشی می‌شود که او حاضر نیست مقوله‌ی انسجام و کمال جنسی از نظر فمینیست‌ها را درک کند. در دنیای ساد وظیفه‌ی لذت بردن در مورد زنان به وظیفه‌ی لذت بردن از لذت دادن تبدیل می‌شود که در صورت کوتاهی از آن، سکس همان چیزی می‌ماند که بود: مسیری اجباری به سوی مرگ. این نظریه که ساد پیش‌تاز خواسته‌های فمینیست‌ها برای حقوق جنسی بود از نظر پوچ بودن تنها با نظریه جرال و کارولین گرین رقابت می‌کند که در «سادومازو: آخرین تابو» نوشتند: «ساد هر چه بود سکسیست نبود.»^{۴۸}

هیچ چیز در آثار ساد نیست که خارج از قلمرو باورهای مشترک مردانه باشد. در داستان و در گفت‌وگو، تصور ساد از داستان عاشقانه چنین است: «من بارها به تو گفته‌ام: تنها راه رسیدن به قلب زنان، راه عذاب است. به هیچ راه دیگری مطمئن نیستیم.»^{۴۸} و تصور ساد از سکسوالیته هم چنین است:

«... هیچ هیجانی خودخواهانه‌تر از شهوت نیست، نیازهای هیچ هیجانی خطیرتر از نیاز شهوانی نیست. وقتی که از شهوت پُر شده‌اید فقط و فقط باید دل‌مشغول خودتان باشید. ایزه‌ای که به شما خدمت می‌کند همیشه باید نوعی قربانی تلقی شود که سرنوشت او را به خشم آن هیجان سپرده است. آیا تمام هیجان‌ات قربانی طلب نمی‌کنند؟»^{۴۹}

این‌ها اعتقاداتی رایج‌اند که اغلب با الفاظی عامیانه‌تر بیان می‌شوند و از حقانیت‌شان با اعمال قوانین مردسالارانه به‌خصوص در قلمروی تجاوز، ضرب‌وجرح و تولیدمثل دفاع می‌کنند. آن‌ها کاملاً با عمل‌کرد مردان معمولی در مورد زنان معمولی هم‌خوان‌اند (اگرچه ممکن است با موعظه‌های آنان هم‌خوان نباشند). اگر آثار ساد باوجود ملال‌آور، تکراری و شنیع بودن‌اش این ارزش‌های رایج را تجسم نمی‌بخشید مدت‌ها پیش به فراموشی سپرده شده بود. اگر خود ساد یک تروریست جنسی یا یک خودکامه‌ی جنسی نبود و در زندگی‌اش همین ارزش‌ها را تجسم نمی‌بخشید، نمی‌توانست از تحسین منحنی و توجیه کردن‌های کسانی که او را یک انقلابی، قهرمان یا شهید تصویر کردند برخوردار شود. برای مثال ریچارد گیلمن در نثر بی‌روح خود نوشت که ساد «اولین کسی است که در دوران مدرن با قدرت از خواسته‌هایی گفت که متفاوت از آن چه جامعه

گزارش بخشی از فعالیتهای سازمان زنان هشت مارس

در ۲۸مین سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی دهه ۶۰ و تابستان ۶۷

گزارشی از آکسیون اعتراضی در سالگرد کشتار زندانیان سیاسی در لندن

شنبه ۲۴ ماه سپتامبر و ۱ اکتبر ۲۰۱۶



شنبه ۲۴ ماه سپتامبر و ۱ اکتبر ۲۰۱۶ آکسیونهای اعتراضی در بزرگداشت ۲۸مین سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی دهه ۶۰ و تابستان خونین ۶۷ از جانب تشکل زنان هشت مارس به همراه گروه ضد اعدام و شکنجه برگزار گردید.

در این آکسیون اعتراضی نمایشگاه عکسی از مبارزات مردم و جانباختگان بر روی زمین قرار داده شده بود. شعار «سرنگون باد جمهوری اسلامی!»، «آزادی زندانیان سیاسی!»، «به اعدام و شکنجه پایان دهید!» و هم چنین پلاکاردهایی که مطالبات پایه‌ای زنان هم چون: لغو حجاب اجباری، زنان به حامیان زن‌ستیز احتیاجی ندارند، جدایی دین از دولت، لغو سنگسار، زنان برای جامعه‌ای بدون ستم و استثمار مبارزه می‌کنند و... را منعکس می‌کرد، قرار داشت.

فعالین تشکل زنان هشت مارس تلاش کردند با عابرینی که به تماشای نمایشگاه عکس می‌ایستادند صحبت کرده و دلیل برگزاری آکسیون را برای‌شان توضیح دهند. افرادی که ما می‌توانستیم علت قتل عام زندانیان سیاسی دهه ۶۰ و تابستان ۶۷ را برای‌شان توضیح دهیم به شدت تحت

تأثیر قرار می‌گرفتند و از میان آنان کسانی بودند که با دادن کمک مالی و گرفتن بیانیه امسال سازمان زنان هشت مارس به مناسبت ۲۸مین سالگرد کشتار زندانیان سیاسی و امضای ورقه‌ای در محکومیت رژیم جمهوری اسلامی و دادن ایمیل، پشتیبانی خود را از این حرکت اعلام می‌کردند. یک پدر و پسر ایرلندی هم پس از دریافت بیانیه و شنیدن صحبت‌ها اعلام کردند که این اطلاعیه را اسکن و به همه‌ی دوستان‌شان ارسال می‌کنند. آن‌ها گفتند در ایرلند هم دولت انگلیس زندانیان سیاسی را مورد آزار و شکنجه قرار می‌داد و کماکان هم می‌دهد. زنی که خودش از فعالین جوان فمینیست‌های دهه ۷۰ بود گفت نه تنها از این آکسیون در افشای رژیم جمهوری سرکوبگر و زن‌ستیز اسلامی دفاع می‌کند، بلکه با ما نیز هم‌عقیده است که زنان در سراسر دنیا فرودست هستند، چراکه یک سیستم مردسالار سرمایه‌داری امپریالیستی است که در جهان حاکمیت می‌کند. دختر و پسر جوانی که برای خرید به این منطقه آمده بودند، پس از دیدن عکس‌ها پرسیدند که چه کاری از دست‌شان برمی‌آید. به آنان گفتیم که از مبارزات زنان و مردم ایران به‌طور فعالانه حمایت کنید! در افشای رژیم جمهوری زن‌ستیز اسلامی به ما یاری رسانید! در پخش نظرات‌مان در افکار عمومی این کشور خصوصاً نیروهای مبارز همکاری کنید! آن‌ها ایمیل خود را در اختیار ما قرار دادند و گفتند تمام تلاش خود را می‌کنند و پس از گذاشتن مقداری پول در صندوق کمک مالی برای ما آرزوی موفقیت کردند.

فعالین سازمان زنان هشت مارس (ایران - افغانستان) - انگلستان

۱۰ اکتبر ۲۰۱۶

بخشی از گزارش تصویری از آکسیون اعتراضی در سالگرد کشتار زندانیان سیاسی در هلند

۲۰ اگوست ۲۰۱۶ در میدان دام آمستردام



سازمان زنان هشت مارس (ایران - افغانستان) - هلند از شرکت‌کنندگان در آکسیون فراخوان آکسیون از میز کتاب آمستردام

چکیده‌ای از گزارش آکسیون اعتراضی در سال‌گرد کشتار زندانیان سیاسی در بروکسل

شنبه اول اکتبر ۲۰۱۶



طبق فراخوان قبلی شنبه بعد از ظهر اول اکتبر در مرکز شهر بروکسل - پلاس دو لا مونه - به مناسبت ۲۸مین سال قتل‌عام زندانیان سیاسی توسط رژیم جمهوری اسلامی در تابستان ۶۷ و دهه‌ی ۶۰، یک آکسیون اعتراضی برگزار شد. در این آکسیون که توسط کمیته‌ی جوانان بلژیک و سازمان زنان هشت مارس (ایران-افغانستان) - بلژیک، سازمان‌دهی شده بود، فعالین این تشکلات و شماری از فعالین سیاسی ایرانی در بلژیک شرکت فعال داشتند؛ و بعضی از فعالین غیر ایرانی (ترک، گُرد، عرب و بلژیکی ...) نیز برای حمایت و اعلام همبستگی با این مبارزات همراه شدند...

... در مقابل تلاش ما برای بازتأمین این اهداف، واکنش مردم بسیار متفاوت و عمدتاً پرشور و انرژی‌بخش بود. پخش موسیقی اعتراضی و انقلابی روحیه‌ی مبارزه در مقابل این فجایع را تقویت می‌کرد؛ و هم‌چنین بازپخش مکرر قطعه‌ای افشاگرانه به زبان انگلیسی که در آن از فتوای خمینی، اهداف جمهوری اسلامی، کار هیأت مرگ و دادگاه‌های چنددقیقه‌ای در سال ۶۷ پرده برمی‌داشت، بسیار تأثیرگذار بود؛ و مردم را وادار به توقف و توجه به تصاویر می‌نمود. مردم با تعجب و ناباوری درخواست می‌کردند که بیانیه‌ها را دریافت کنند و به همین دلیل در همان نیم ساعت اول تمام بیانیه‌های ما تمام شد و ما مجبور شدیم دوباره کپی کنیم و با وجود این‌که نیم ساعتی از این آکسیون هم باران بارید اما درنهایت در همین یک ساعت و نیم نزدیک به هزار بیانیه به زبان‌های فرانسه، انگلیسی، عربی و فارسی پخش کردیم...



چکیده‌ای از گزارش آکسیون اعتراضی در سال‌گرد کشتار زندانیان

سیاسی در کلن

شنبه هشتم اکتبر ۲۰۱۶



روز شنبه هشتم اکتبر ساعت ۱۵ با هماهنگی جمعیت زندانیان سیاسی در کلن و سازمان‌های دیگر، دوره‌ی گرد آمدیم تا صدای خود را به‌عنوان بازماندگان کشتار دهه‌ی شصت و سال شصت و هفت به گوش جهانیان برسانیم. نه‌تنها تاریخ این جنایات را به یادآوریم که فراموش نشود بلکه چهره‌ی جنایت‌کار جمهوری اسلامی را نیز افشا نماییم؛ نه می‌بخشیم و نه فراموش خواهیم کرد. ما تلاش کردیم اعتراض همه جانبه‌ای در مورد اعدام مبارزین انقلابی چه گروهی و چه فردی، داشته باشیم.

... بیانیه‌های سازمان زنان هشت مارس (ایران-افغانستان) را که به همراه داشتیم برای جلب توجه رهگذران و مردم در

قاب عکس‌های خالی قرار دادیم و مردم بیانیه‌های روی زمین را می‌خواندند؛ در حین این‌که آن‌ها را پخش می‌کردیم و با مردم صحبت می‌کردیم. البته قاب عکس خالی سنبُل هر مبارز انقلابی بود که به دست جمهوری اسلامی اعدام شده و به‌طور گمنام در گودال‌های دسته‌جمعی دفن گردیده بودند...

... وقتی در پخش بیانیه با زنی برخورد کردیم او با علاقه‌ی فراوان در تأیید این آکسیون اضافه نمود که صدسال پیش ما نیز در مقابل دخالت‌گری‌های کلیسا برخاستیم و این مناسبات را بر هم زدیم و این حرکت درستی است...



چکیده‌ای از گزارش آکسیون اعتراضی در سال‌گرد کشتار زندانیان سیاسی در برمن

پنجشنبه ۲۹ سپتامبر ۲۰۱۶

برای برگزاری آکسیون در جهت افشای جنایات جمهوری اسلامی، بعد از ظهر روز پنجشنبه ۲۹ سپتامبر، بنا بر قرار قبلی، ما فعالین سازمان زنان ۸ مارس در برمن، در یکی از خیابان‌های مرکزی شهر که عموماً آکسیون‌های رادیکال در آن برگزار می‌شود، گرد آمدیم. مطابق جمع‌بندی در جلسات هماهنگی، با توجه به محدودیت نیروها و توان جسمی و هم‌چنین برای این‌که تحرک بیشتری داشته باشیم، قرار شد که با تی شرت‌های هم‌رنگ و به گردن آویختن شعار و عکس‌های افشاگرانه در رابطه با کشتار زندانیان سیاسی در دهه‌ی ۶۰ و به‌ویژه، تابستان ۱۳۶۷ توسط جمهوری اسلامی، به پخش وسیع اعلامیه و صحبت با مردم، اقدام کنیم.



... جالب بود که درصد قابل‌توجهی از عابریین، علی‌رغم تصویر معتدلی که مדיای

آلمان از دولت روحانی به نمایش می‌گذارد، با جنایات جمهوری اسلامی ایران در سطوح مختلف آشنایی داشتند. مسأله‌ی سرکوب زنان از مواردی بود که اغلب افرادی که با ما به گفتگو می‌نشستند به آن اشاره داشتند. چند نفر حتی از قتل‌عام زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ هم اطلاع داشتند و در رابطه با جزئیات این کشتار هم اخباری را از طریق اطلاعیه‌های سال‌های گذشته‌ی سازمان زنان ۸ مارس و سایر فعالین سیاسی شهر، شنیده بودند و اذعان داشتند که نباید بگذاریم که این جنایات فراموش شوند. شنیدن این سخنان از مردمی که با آن‌ها از نزدیک آشنایی نداشتیم بسیار امیدوارکننده بود...

گزارش جلسه‌ی پالتاکی ۹ اکتبر ۲۰۱۶

هدف جمهوری اسلامی از اعمال خشونت بر زنان مبارز زندانی سیاسی دهه‌ی شصت و سال ۶۷ چه بود؟

در تاریخ یکشنبه ۹ اکتبر ۲۰۱۶ برای پرداختن به مسأله‌ی خشونت علیه زنان زندانی سیاسی دهه‌ی شصت و به‌ویژه سال ۶۷ در اتاق پالتاکی سازمان زنان هشت مارس گرد آمدیم، هدف این بود که بتوانیم با برگزاری این جلسه ضمن گرمی‌داشتن یاد و خاطره‌ی هزاران زندانی سیاسی دهه‌ی شصت و به‌خصوص هزاران زنی که با تحمل انواع و اقسام شکنجه‌ها و سرکوب جنسیتی «سر دادند و سر ندادند!» این بحث را عمیق‌تر کنیم. هرچند طی این سال‌ها بسیاری از جان‌به‌دربرندگان و فعالین جنبش تلاش کرده‌اند تا به مسأله‌ی پدیده‌ی «زن زندانی سیاسی» و حضور پرتعداد زنان در دهه‌ی شصت و خشونت ویژه‌ای که جمهوری اسلامی به آنان روا کرده است، بپردازند اما هنوز این مسأله به‌اندازه‌ی کافی روشن و عمیق نشده است، هنوز اهداف جمهوری اسلامی و نتایج آن سرکوب عظیم شناسایی و بازشناسی نشده است. هنوز حقایق زیادی از دید مردم و خصوصاً نسل جوان زنانی که پا در راه مبارزه با مناسبات مردسالارانه در ایران گذاشته‌اند ناشناخته مانده است. در این راستا از رفقا «مینا زرین» و «آناهیتا رحمانی» که هر دو از زندانیان سیاسی دهه‌ی شصت هم هستند، خواستیم در این بحث نقش بگیرند. با علم بر این‌که موضوع زندان‌های جمهوری اسلامی و مشخصاً کشتار دهه‌ی شصت را از زوایای مختلفی می‌شد به بحث گذاشت اما رفقای ما تلاش کردند با تمرکز روی مسأله‌ی سرکوب جنسیتی و خشونت علیه زنان در دهه‌ی شصت به یکی از زوایای مهم و ناشناخته‌ی این پدیده بپردازند. مینا عمدتاً با تمرکز روی برخورد تاریخی و نیاز جمهوری اسلامی به سرکوب زنان برای استقرار حکومت اسلامی و تبارزات این سرکوب در زندان به بحث پرداخت؛ و آناهیتا هم با پرداختن به برخی تجربیات در زندان به موضوع تبارزات و تأثیرات امروزی این کشتار و نیاز به جنبش دادخواهی و حواشی آن پرداخت. خوشبختانه حدوداً صدنفری که این اتاق حاضر بودند، با جدیت بحث را دنبال می‌کردند و عده‌ای هم تلاش کردند با دخالت‌گری به غنای این بحث کمک کنند و یا نظرات خود را با جمع طرح کنند. همچنین عده‌ای هم سوالاتی را طرح می‌کردند که جزء سوالات چالشی پیش پای اپوزیسیون جمهوری اسلامی است. سوالاتی که در نهایت دو راه کار را در مقابل پای ما قرار می‌دهد: آیا برای دادخواهی این جنایات می‌توان راهی مماشات‌طلبانه در پیش گرفت یا سیستمی که این مناسبات و ضرورتاً این جنایات را تولید و بازتولید می‌کند باید برای همیشه از میان برداشته شود؛ اما به علت نیاز به تمرکز روی بحث خشونت و سرکوب جنسیتی تلاش شد تا بحث عمدتاً در این رابطه به‌پیش برود چون برای پیش بردگان این بحث روشن بود که بدون پرداختن به موضوع ستم جنسیتی تحت حاکمیت جمهوری اسلامی و جای‌گاه آن به‌عنوان یکی از دیرک‌های این نظام نمی‌توان از هیچ راه‌حلی واقعی صحبت کرد؛ نه در جنبش زنان و نه در جنبش دادخواهی و نه در جنبش انقلابی. هم‌چنین بازگویی تجربیات زنان زندانی سیاسی آن دوره درعین‌حال که دردناک و بسیار تأثیرگذار بود اما خود میدان پیوندی باتجربه‌ی این نسل برای نسل جوان حاضر در اتاق بود تا به شکل زنده فقط و فقط با بخش کوچکی از این جنایات از دریچه‌ی زنانه آشنا شوند و به قول یکی از دوستان بهمند که «جرم» این زنان در درجه‌ی اول «زن» بودن‌شان بود و بعد نوع فعالیت سیاسی‌شان. جمهوری اسلامی باید این زنان بلندپرواز و آرمان‌گرا را تنبیه می‌کرد و در هم می‌شکست تا بتواند برای همه‌ی زنان جامعه نمونه‌سازی کند و قفس تنگ مردسالاری اسلامی را برای زنان جامعه معنا کند. جمهوری اسلامی فقط با کشتار، شکنجه و تهدید می‌توانست الگوی «زن مسلمان» ادعایی خود را به زنان جامعه تحمیل کند. در اصل وضعیت سرکوب زنان در زندان‌ها نمونه‌ای از «بهشت موعود» این رژیم بود. از این زاویه امروز هم هر نیرویی که می‌خواهد به شکل جدی آینده را تغییر دهد نیاز دارد به گذشته‌نگاهی جدی بیندازد و دست‌آورد‌ها را برگرداند و از خطاها به شکل جدی گسست کند. ازجمله زنانی که در دهه شصت با آرمان‌های انقلابی خلق جهانی نوین همراه شدند اما جای‌گاه رفع ستم جنسیتی را برای خلق این جهان بنیادا متفاوت را ندیدند. این جلسه برای ما دریچه‌ای بود برای تعمیق مباحث و ادامه‌ی آن در سطحی دیگر. با سپاس از حضور تک‌تک کسانی که با ما همراه شدند.

مباحث این جلسه را می‌توانید در این آدرس‌ها گوش کنید:

1. <http://youtu.be/Qj6YXD5ZQ8k>
2. <http://youtu.be/ZRCHk1PZa6o>
3. <http://youtu.be/Y4UbZrZuRIU>

گزارشی از آکسیون اعتراض به اعدام زینب در لندن!



شنبه ۲۲ اکتبر فعالین سازمان زنان هشت مارس آکسیونی در اعتراض به اعدام زینب سکاوند در منطقه کیل برن - لندن، برگزار کردند. در این آکسیون گروهی که ضد اعدام و شکنجه زندانیان هستند نیز سهم گرفتند. در آکسیون عکس زینب و پلاکاردهایی با مضمون «اعدام زینب را متوقف کنید!»، «شکنجه و اعدام زندانیان را متوقف کنید!»، «سرنگون باد رژیم زنستیز جمهوری اسلامی» و ... به نمایش گذاشته شد. برای برگزاری این آکسیون اطلاعیه‌ای که به زبان انگلیسی برای نجات جان زینب تهیه شده بود را وسیعاً در بین مردم پخش کردیم. مردم زیادی با دیدن عکس‌های زینب به طرف ما می‌آمدند و بسیاری‌شان از طریق برخی روزنامه‌ها خبر را شنیده بودند و سیستم قضایی جمهوری اسلامی را سیستمی سرکوب‌گرانه ارزیابی می‌کردند.

زن و مرد جوانی از ایران که به شدت ناراحت شده بودند ابراز کردند که تلاش می‌کنند اطلاعیه را در شهری که زندگی می‌کنند به دست دیگر ایرانیان و مردم شهر برسانند و از آن‌ها بخواهند که به این اعدام و هر اعدام دیگری اعتراض کنند. مردی از کشور هند نه تنها کل سیستمی که جان یک انسان را می‌گیرد رد کرد، بلکه اعتقاد داشت که مردان برای هزاران سال حاکمیت کرده‌اند و به‌غیراز ستم به مردم کار دیگری انجام ندادند. او اعتقاد داشت که دیگر بس است و زنان باید در همه‌جا قدرت را به دست‌گیرند. او می‌گفت چرا باید این زن جوان حتا اگر همسرش را کشته است به این‌جا کشیده شود؟ دختر جوانی که عجله داشت به اتوبوس‌اش برسد با دیدن عکس زینب ایستاد و زمانی که برای او توضیح دادیم که چرا ما این آکسیون را برگزار کردیم، گفت که هیچ اشکالی ندارد که به اتوبوسم نرسم جان یک زن در خطر است و می‌خواهم هر کاری که فکر می‌کنید می‌توانم انجام دهم، به من بگویید. یک زن میان‌سال که عصا دستش بود و به‌سختی قادر به ایستادن بود، مدت‌ها در انتظار ایستاد که بتواند ورقه‌ای که روی آن نوشته شده بود: «اعدام زینب را متوقف کنید!» را امضا کند. پس از امضا با این‌که زنی از طبقه‌ی محروم بود، اما

از کیف‌اش پول خردی درآورد و آن را در صندوق کمک‌های مالی ریخت و گفت: «خیلی کمه ولی بخشید و از من همین را بپذیرید!» یک مادر و دختر بسیار جوان به صحبت‌های ما گوش می‌دادند و برای دختر جوان بسیار ناراحت‌کننده بود که زنی جوان در یک کشور دیگر در انتظار اعدام به سر می‌برد. او رو به مادرش کرد و گفت ما هم باید برایش کاری انجام دهیم و نگذاریم این اتفاق وحشتناک بیفتد. او گفت که اعلامیه را در مدرسه به دوستان‌اش و معلم‌ها خواهد داد و در انتها به مادرش گفت حداقل کمک مالی بکن. پسر جوانی که مدت زیادی به‌عکس‌ها نگاه می‌کرد و چشم از عکس زینب برمی‌داشت با ناراحتی گفت که از این به بعد نمی‌تواند صورت زینب را از یاد ببرد، اطلاعیه را گرفت و مشغول به خواندن آن شد و پس از اتمام آن برگشت و ورقه‌ی پتی‌ش را امضا کرد و کمک مالی خود را در صندوق ریخت و ...

برگزاری چنین آکسیونی برای نجات جان یک زن و افشای رژیم زنستیز جمهوری اسلامی و سیستم قضایی آن، بار دیگر نشان داد که ما به‌عنوان بخشی از جنبش انقلابی زنان وظیفه سنگینی را بر دوش داریم. این‌که خشونت‌های افسارگسیخته این رژیم علیه زنان را در ابعاد گوناگون افشا کنیم تا از این طریق قادر شویم حمایت و همبستگی مردم جهان را جلب کنیم. این آکسیون بعد از دو ساعت و نیم به پایان رسید.

فعالین سازمان زنان هشت مارس (ایران-افغانستان)-انگلستان / ۲۳ اکتبر ۲۰۱۶

چکیده‌ای از گزارش آکسیون اعتراض به سفر ظریف به هلند



محمدجواد ظریف وزیر امور خارجه‌ی رژیم زنستیز و سرکوب‌گر جمهوری اسلامی در دور جدید سفر اروپایی‌اش با مارک روتته نخست‌وزیر و هنک کامپ وزیر امور اقتصادی هلند در محل وزارت اقتصادی این کشور در شهر لاهه دیدار داشت. هلند سومین شریک تجاری ایران در بین اعضای اتحادیه اروپا است.

... جمعی از فعالین سازمان زنان هشت مارس در این آکسیون اعتراضی شرکت داشتند؛ بنهایی با شعار «نه به جمهوری اسلامی، نه به امپریالیست‌ها؛ جهانی دیگر ممکن است!» و دیگری که اکثریت خواسته‌ها و مطالبات زنان، هم‌چنین قوانین ضد زن رژیم جمهوری اسلامی نوشته شده بود را به نمایش گذاشتند. هم‌چنین اعلامیه‌ی افشاگرانه‌ای در مورد این دیدار و وضعیت زنان و مردم ایران به زبان فارسی و هلندی تهیه شده بود که متأسفانه اعلامیه‌ی فارسی به دلیل خیس شدن قابل پخش نبود ولی بعد از قطع شدن باران اعلامیه به زبان هلندی در بین عابرین پخش گردید. تمامی برگزارکنندگان این آکسیون با پرچم‌ها، پلاکاردهای‌شان آن‌جا بودند؛ و عکس‌هایی که سرکوب و جنایاتی که در ایران اتفاق می‌افتد را نشان می‌داد؛ و

هم‌چنین با دادن شعار و خواندن پیام‌هایی به زبان هلندی و فارسی به افشاکاری از سیاست‌های رژیم جمهوری اسلامی و دولت هلند پرداختند...

... در پایان آکسیون اعتراضی ما، به‌طور اتفاقی با تظاهرات جمعی از زنان که اکثر آن‌ها ماما، پرستار و باردار بودند روبه‌رو شدیم. آنان با شعار؛ موزیک و سوت زدن و سخنرانی، اعتراض خود را به سیاست‌های دولت هلند در مورد زنان باردار اعلام کردند. آن‌ها بر روی پلاکاردهایی که به همراه داشتند نوشته بودند «ما برای بدن خود تصمیم می‌گیریم. ما خود تصمیم می‌گیریم در خانه یا بیمارستان زایمان کنیم». یکی از فعالین سازمان زنان هشت مارس ضمن همبستگی و حمایت از آکسیون اعتراضی آن‌ها، اعلامیه‌ی اعتراض به سفر ظریف به زبان هلندی را در بین آن‌ها پخش کرد که مورد استقبال این زنان قرار گرفت...

سازمان زنان هشت مارس (ایران- افغانستان) - هلند ۲۷ ژوئن ۲۰۱۶

دادخواهی واقعی درهم کوبیدن ماشین سرکوب و کشتار دولت جمهوری اسلامی است!

نزدیک به چهار دهه از عمر رژیم زن‌ستیز جمهوری اسلامی می‌گذرد و حتا دقیقه‌ای ماشین کشتار و سرکوب دولتی خاموش نشده است. ۲۸ سال پس از کشتار دسته‌جمعی زندانیان سیاسی دهه ۶۰ نه تنها چرخ‌دنده‌های ماشین مرگ در دولت سرکوبگر جمهوری اسلامی لحظه‌ای از حرکت نایستاده، بلکه دستگاه اعدام و شکنجه و کشتار تداوم‌یافته است. رژیم جمهوری اسلامی به‌عنوان بخشی از نظام سرمایه‌داری بر پایه‌ی کشتار و سرکوب سازمان‌یافته‌ی دولتی استوار است، فقط در ایران این کشتار و سرکوب در چارچوبه‌ی یک رژیم تئوکراتیک، اشکال به‌غایت عریان، بدوی و آشکارا مذهبی به خود گرفته است. کما این‌که نگاهی کوتاه به روند قدرت‌گیری دولت‌های اسلامی در منطقه، تصویر ظهور و استقرار رژیم جمهوری اسلامی را حتا برای «نسل بعد از ۵۷» هم روشن‌تر می‌کند.

این‌که چرا و چگونه جمهوری اسلامی از درون سرکوب خونین و به عقب راندن زنان؛ تدوین قوانین مبتنی بر شریعت اسلام؛ حمله‌ی بی‌رحمانه به احزاب، ملیت‌ها و اقلیت‌های مذهبی؛ سرکوب خونین جنبش انقلابی

مردم و کشتار نسلی از جوانان انقلابی که رویای ساخت جهان دیگری را در سر می‌پروراندند، در دهه‌ی شصت و خصوصاً تابستان ۶۷ تلاش کرد پایه‌های حکومت خود را محکم و بر تضادهای داخلی و بین‌المللی‌اش موقتاً غلبه کند؛ تا بالاخره امروز بعد از ۳۷ سال سرکوب و ارباب و کشتار برای تداوم نظام ستم و استثمارش به پای میز مذاکرات «دیپلماتیک» با امپریالیست‌ها و خصوصاً آمریکا بنشیند؛ تا نشان دهد کماکان برای حفظ منافع سرمایه‌داری و به بند کشیدن و سرکوب مردم در ایران «شایسته‌ترین» است.

اما همواره برای رژیم کشتار و اعدام جمهوری اسلامی معنای «نرمش» در سطح بین‌المللی، تداوم و تشدید سرکوب داخلی بوده است. همان‌طور که در سال ۶۷ پذیرش قرارداد «صلح» بین ایران و عراق که باعث تضعیف وحدت و انسجام ایدئولوژیک درون حکومتی و پایه‌های حکومتی می‌شد، یکی از محرک‌های کشتار زندانیان سیاسی بود، امروز هم نیاز به سازش‌های بزرگ با قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای و چرخش‌های کلان سیاسی، جمهوری اسلامی را با تضادهای بزرگی مواجه کرده است. بیهوده نیست که هم‌زمان با قدم‌های نهایی برای «برجام» تحت هدایت «دولت اعتدال» که باید نماینده‌ی چهره‌ی «لطیف‌تر» جمهوری اسلامی باشد، روند اعدام‌ها رشد فزاینده‌ای به خود گرفته است. موج جدیدی از کشتار جمعی زندانیان تحت عنوان معاند و محارب، سلفی، مخالف سیاسی، جاسوس و نفوذی و ... به راه افتاده است؛ و دستگیری و سرکوب فعالین سیاسی شدت یافته و در مقابل کوچک‌ترین اعتراض و حقوقی و ... با شدت عمل بالا برخورد می‌شود؛ کارگران، خبرنگاران و جوانان و ... به بهانه‌های واهی شلاق می‌خورند؛ و سرکوب و ارباب قانونی و تشدید خشونت علیه زنان نیز ابعاد و اشکال فزاینده‌ای پیدا کرده و ... و جمهوری اسلامی هم ابعاد مختلف دستگیری، شکنجه، شلاق، ارباب، زندان و اعدام و ... را عامدانه در جامعه منعکس می‌کند.

در این بحبوحه‌ی کشتار و سرکوب اما فرارسیدن ۲۸مین سالگرد کشتار جمعی زندانیان سیاسی، ابعاد دیگری به خود می‌گیرد. هرچند که بازهم مثل هر سال یادآوری کشتار بی‌رحمانه و خونین مبارزین و انقلابیون در دهه‌ی شصت و تابستان ۶۷ خون را به جوش می‌آورد و خشم بر دل و اشک بر چشم می‌نشانند؛ هرچند که یاد و خاطره‌ی مقاومت نسلی که «سر دادند و سر ندادند» سرشار از غرورمان می‌کند و پُر می‌شویم از قدرت نسلی که قدرت «شاه و شیخ» را برنتافت؛ هرچند که بازهم جسارت زنانی که اراده‌ی نمایندگان نرینه‌ی خداوند بر روی زمین را با دادن جان‌شان به سخره گرفتند، محسورمان می‌کند و ... اما بازهم مثل هر سال می‌گوییم و تکرار می‌کنیم: «نه می‌بخشیم و نه فراموش می‌کنیم!»

چرا؟

نه فقط چون از راه رفتن بر خاکی که خاوران‌ها را در خود جا داده است خشمگینیم، نه فقط چون جان‌های عزیزشان را ردیانه در زندان‌ها بازستاندند، نه فقط چون آمرین و عاملین این جنایات باید در پیشگاه مردم شناسایی و مجازات شوند، نه فقط چون جنایت‌پیشگان یکی‌یکی ردای خون‌خواهی به تن می‌کنند و دستان آلوده را پشت سر پنهان می‌کنند، نه فقط چون مشاورین و متحدین جنایتکاران با گردن افراخته ادعای عدالت‌پروری و اعتدال‌گرایی می‌کنند و خاک در چشم مردم می‌پاشند، نه فقط چون عده‌ای حتا جان‌بازی و جان‌فشانی آنان را سرمایه کرده‌اند، نه فقط چون باید رنج و آلام بی‌پایان بازماندگان و خانواده‌ها را جمعی به دوش بکشیم و ... چون باید جلوی تکرار این جنایات را قاطعانه و برای همیشه بگیریم.

به همین دلیل هم اگرچه خشم ما از گذشته‌ی خون‌بار تاریخی نشأت گرفته، اما صرفاً برای تصفیه حساب با گذشته نیست. ما عمیقاً می‌دانیم که هدف این خشم نمی‌تواند انتقام از افراد باشد. چون تجربه‌ی زیست رژیم جمهوری اسلامی هم به‌خوبی نشان می‌دهد که کلیت این نظام بر پایه‌ی کشتار و سرکوب مردم بنا شده است. از طرفی هم امید به ترمیم و تغییر چنین حکومتی، امید به تغییر در چارچوبی که پدر/مردسالاری یکی از ارکان بنیادین آن است، امید به رأفت و عدالت در دستگاهی که بر پایه‌ی نابرابری عمیق استوار شده است، اگر خیانت آشکار نباشد، توهم و خوش‌خیالی محض است.

آری! به همین دلیل هم ما «فراموش نمی‌کنیم!» که این رژیم چگونه زنانی را که آگاهانه برای تغییر یک جامعه‌ی به‌غایت زن‌ستیز وارد میدان مبارزه شده بودند، زیر شکنجه‌های وحشیانه‌ی جنسیتی قرار داد و دسته‌دسته به جوخه‌های اعدام سپرد تا درس عبرتی برای سایر زنان جامعه باشند. ما «فراموش نمی‌کنیم!» شکستن، تخریب، تخطئه‌ی وحشیانه‌ی زنانی که برای رسیدن به آرمان‌های‌شان حتا اسلحه به دست گرفتند، اولین گام عقب راندن زنانی بود که وجودشان در جامعه، کلیت ایدئولوژی و فلسفه‌ی وجودی جمهوری اسلامی را به خطر می‌اندازد. ما «فراموش نمی‌کنیم!» که یکی از اهداف بزرگ رژیم واپس‌گرای جمهوری اسلامی محروم کردن ما از نسلی از زنان انقلابی و کمونیست بود که رویای ساخت جهان دیگری را زندگی کردند. ما «فراموش نمی‌کنیم!» که بزرگ‌ترین «جرم» این نسل پایداری بر سر مواضعی بود که منافع فرودستان را در خود داشت.



فراموش نمی‌کنیم نسل آرمان‌گرایی را که اگرچه با درک‌های متفاوت خود را انقلابی می‌دانستند، اما برای ساخت و استقرار جامعه‌ای بنیاداً متفاوت تلاش کردند. برای این نسل انقلاب خشونت نبود، انقلاب درهم شکستن توحش و خشونت سازمان‌یافته تبحر دارد. جملاتی که از قلم و زبان خمینی برای کشتار مخالفین صادر شد، **کینه‌توزی‌های انتقام‌جویانه‌ی یک آیت‌الله دگم نیست، ضروریات یک دستگاه دولتی در جامعه‌ی طبقاتی است که از پشتوانه‌ی شرع بهره می‌گیرد. حتا مخالفت‌های آیت‌الله مغضوبی چون منتظری هم نه مخالفت با اصل سرکوب در ساختار دولتی بلکه ایرادهای شرعی‌ست که عمدتاً برای حفظ «آبروی اسلام و نظام» طرح شدند. کم نیستند کسانی که همین امروز هم از زاویه‌ی بقای نظام جمهوری اسلامی می‌گویند: «فراموش نکنید! اما ببخشید!». دل‌نگرانی این افراد هم دادخواهی از فجایع گذشته نیست، مسأله کماکان تلاش برای حفظ شرایط موجود با قبول بخشی از «اشتباهات» گذشته است.

«می‌بخشیم!» چون نه‌تنها رژیم جمهوری اسلامی یک نسل از زنانی را که سودای رهایی در سر داشتند، در قفس تنگ خود محصور و نابود کرد بلکه با سرکوب آنان سنگ بنای استقرار یک رژیم زن‌ستیز اسلامی که قوانین شرع را پشتوانه‌ی روابط پدر/مردسالارانه‌ی خود کرده است، گذاشت؛ دولت‌هایی که در آن ستم بر زن قانونی است؛ و سرکوب و ارباب‌زنان یکی از دیرک‌های اصلی حکومت‌شان است. «می‌بخشیم!» چون استقرار جمهوری اسلامی نقش بزرگی در تعمیق و تشدید ستم و خشونت علیه زنان در سراسر جهان داشته است و امروزه میلیون‌ها زن قربانی سلطه‌ی مردسالارانه‌ی بنیادگرایی اسلامی هستند.

به همین علت هم ما مطمئن‌تر از همیشه، پرقدتر از همیشه و خشمگین‌تر از همیشه تکرار می‌کنیم که «نه می‌بخشیم! و نه فراموش می‌کنیم!» هرچند برای ما زنان خشم ناشی از کشتار یک نسل انقلابی نیروی محرکه‌ی پایان‌ناپذیری برای دادخواهی و حقیقت‌یابی است، اما می‌دانیم دادخواهی واقعی برانگیختن دوباره‌ی یک موج انقلابی برای در هم کوبیدن ماشین دولت جمهوری اسلامی است. برای به راه انداختن چنین جنبشی که رهایی زنان در سلطه‌ی برنامه‌اش باشد، ما باید جمع‌بندی علمی و عمیقی داشته باشیم تا بدانیم چرا زنان به‌رغم سرکوب و ارباب‌هر دم فزاینده، باید در صف اول این مبارزه جای بگیرند. چرا درس‌آموزی از مقاومت متهورانه‌ی زندانیان سیاسی دهه‌ی ۶۰ و تابستان ۶۷ بخش مهمی از مبارزه‌ی ما برای سرنگونی انقلابی رژیم جمهوری اسلامی است؛ خصوصاً امروز که ۲۸ سال از کشتار زندانیان سیاسی، در پشت درهای بسته‌ی زندان‌های جمهوری اسلامی می‌گذرد، اما نه کشتار و شکنجه و اعدام در درون و بیرون زندان پایان یافته؛ و نه مقاومت و مبارزه و خواست تغییر و رهایی کل بشریت و ساخت جهانی که در آن هیچ‌کس به خاطر داشتن عقاید مخالف زندانی و اعدام نشود!

* اشاره به نقل‌قولی از لنین

** «کسانی که در زندان‌های سراسر کشور بر سر مواضع نفاق پافشاری کرده و می‌کنند، محارب و محکوم به اعدام می‌باشند ... رحم بر محاربین ساده‌اندیشی است... امیدوارم با خشم و کینه‌ی انقلابی خود نسبت به دشمنان اسلام رضایت خداوند متعال را جلب نمائید. والسلام» روح‌الله خمینی

سازمان زنان هشت مارس (ایران - افغانستان)

اوت ۲۰۱۶ / شهریور ۱۳۹۵

◀ بیانیه در اعتراض به تبلیغ صیغه در کانادا

جمهوری اسلامی بزرگ‌ترین دلال سکس در ایران

در باب گسترش صیغه (فحشای رسمی اسلامی) در ایران و جهان

اخیراً روزنامه‌ی ایران‌استار تورنتو، یک روزنامه‌ی ایرانی-کانادایی، آگهی‌یی برای متقاضیان ازدواج موقت (صیغه) به چاپ رسانده که عملاً چندهمسری را که طبق قوانین کانادا غیرقانونی است اجرا و عملی کنند. صیغه یا ازدواج موقت در کشوری که اسلام در قدرت است ازجمله ایران، قانونی بوده و به‌طور وسیع از سوی مقامات مذهبی و حکومتی تبلیغ می‌گردد. در این قرارداد که بین یک زن مجرد با یک مرد مجرد یا متأهل صورت می‌گیرد به مردان اجازه داده می‌شود که هم‌زمان به‌طور نامحدودی زن موقت داشته باشند درحالی‌که زنان می‌توانند در یک‌زمان فقط با یک مرد ازدواج موقت کنند. در صیغه، طلاق معنی ندارد و دوران آن تا پایان قرارداد ادامه می‌یابد؛ و زن در ازدواج موقت از تمام حقوق همسری که در قانون قیدشده محروم است. طبق اصل ۲۴۳ قانون جنایی کانادا که مطلقاً چندهمسری را ممنوع اعلام کرده، صیغه غیرقانونی بوده و مجرمین به ۵ سال زندان محکوم می‌گردند.

سازمان زنان هشت مارس ضمن محکوم کردن پخش تبلیغ و آگهی صیغه (فحشای رسمی اسلامی) در روزنامه‌ها یا به هر طریق دیگر، عمیقاً معتقد است که این اقدام در ادامه‌ی عملی کردن قانون شریعت اسلامی در «انتاریو» که سال ۲۰۰۵ ممنوع اعلام گردید، است. به اجرا گذاشتن قوانین شریعت و یا هر قانون مذهبی دیگر زندگی هزاران زن پناهنده و مهاجر را که عمدتاً از اعمال این قوانین ارتجاعی و ضدزن فرار کرده‌اند دوباره تحت تأثیر قرار داده و به جهنم تبدیل خواهد کرد؛ و وسیله‌ای‌ست برای سوداگران سود و ثروت که از قیل آن سودهای کلانی به دست می‌آورند. جمهوری اسلامی ایران نه‌تنها با این اقدام تلاش دارد فرهنگ و ایدئولوژی پوسیده و قرون‌وسطایی خود را در سراسر جهان اشاعه دهد، بلکه برای عاقدین و عناصر وابسته به خود منبع درآمد خوبی ایجاد می‌نماید.

در ایران در طی بیش از سی‌وهفت سال استقرار جمهوری اسلامی، تلاش بسیاری صورت گرفته که فرهنگ صیغه و ازدواج موقت را در میان مردم اشاعه دهند. گسترش فحشای رسمی اسلامی یا صیغه در ایران که ابعاد هولناکی یافته، برخاسته از شرایط اقتصادی و اجتماعی جامعه به‌ویژه زنان که با فقر و بی‌کاری و گرانی دست‌وپنجه نرم می‌کنند و هم‌چنین گسترش فرهنگ کثیف و ارتجاعی اسلامی است. رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی تلاش دارد با زدن دفاتر صیغه و سایت‌های اینترنتی و آگهی‌های تبلیغاتی، تن‌فروشی را به‌نام صیغه در سراسر ایران و جهان گسترش دهد و آن را به منبع سود و درآمدهای کلان برای مقامات حکومتی و مراکز مذهبی تبدیل کند. درواقع اگر تا دیروز زنان تن‌فروش با جاکش‌های مختلف روبه‌رو بودند مثل شهرنو و... امروز به‌طور عمده با جاکش اصلی و بزرگ‌ترین آن‌ها یعنی جمهوری اسلامی روبه‌رو هستند که تلاش دارد دایره‌ی فعالیت خود را وسعت جهانی بخشد. در بستر چنین مناسباتی که زنان به یک شیء جنسی فروکاسته می‌شوند، نه‌تنها میلیون‌ها زن و کودک هم‌چون دوران برده‌داری خریدفروش شده و تحت انواع شکنجه‌ها و تجاوزات و حتا قتل قرار می‌گیرند بلکه جمهوری اسلامی با گسترش این فرهنگ و اخلاقیات به‌کل جهان، مقاصد سیاسی و اقتصادی خود را دنبال می‌کند.

سازمان زنان هشت مارس با قاطعیت تمام هرگونه تعرض و دخالت قوانین مذهبی و اسلامی در زندگی زنان را محکوم کرده و معتقد است تنها با جدایی دین از سیاست و سرنگونی جمهوری اسلامی - این غده‌ی چرکین بر تن بشریت - است که می‌توان اولین قدم در راه رهایی زنان را برداشت.

سازمان زنان هشت مارس (ایران - افغانستان) - واحد کانادا

هشدار! هشدار!

مردم آزادی خواه تورنتو

جمهوری اسلامی که بیش از سی و هفت سال با ادغام دین در حکومت، زندگی جهانی را برای مردم ایران به ویژه زنان به جود آورده اکنون درصدد است که فرهنگ و سنن عقب افتاده و شیخ اسلامي سینه زنی و قمه زنی در روز عاشورا را در سراسر جهان و به ویژه در کانادا گسترش دهد. این رژیم که در ایران با قوانین ارتجاعی و ضد زن اسلامی چون قصاص، سنگسار، صیغه و حجاب اجباری و کشتار دگراندیشان، هر نوع آزادی بیان و عقیده و مذهب را سرکوب می کند، آزادی خواهان را به دار می آویزد، بهایی کشی می کند و ... اکنون تلاش دارد این قوانین و سنن عصر بربریت را در سراسر جهان گسترش دهد. مردم به ویژه زنان و جوانان در ایران مراسم مذهبی رژیم را به مضحکه تبدیل کرده اند و جواب حکومت به آن ها چوبه های دار و سرکوب است. جمهوری اسلامی که در ایران مورد نفرت و انزجار مردم است و در بی پایه گی مطلق به سر می برد، اکنون تلاش دارد به وسیله ی عوامل وابسته و مزدور خود با برگزاری مراسم مذهبی همچون عاشورا و تاسوعا، از دیگر مسلمانان جهان برای خود پایه کسب کرده و پایش را در کانادا باز کند.

این هشدار جدی به تمام مردم آزاده ی ایران و کانادا است که به هوش باشند و اجازه ندهند جمهوری اسلامی به اهداف کثیف خود در کانادا جامه ی عمل بپوشاند، باید محکم در مقابل تحرکات این رژیم جنایتکار ایستاد.

مردم آزادی خواه ایران و کانادا

اگر می خواهید احکام اسلامی عصر حجر، اسیدپاشی، سنگسار، قصاص، صیغه، قتل های ناموسی، قمه زنی، اعدام و بهایی کشی در کانادا گسترش نیابد، باید محکم در مقابل جمهوری اسلامی و لابی ها و عوامل مزدور و کارچاق کن اش ایستاد و اعتراض کرد.

اگر می خواهید همراه و هم صدا با مبارزه ی مردم ایران به ویژه زنان و کارگران و جوانان علیه جمهوری اسلامی باشید، باید محکم در مقابل تحرکات سیاسی جمهوری اسلامی در خارج از کشور ایستاد و اعتراض کرد.

اگر می خواهید پای این مرتجعین اسلامی و کارچاق کن های سفارتی در کانادا باز نشود، باید محکم ایستاد و اعتراض کرد.

به آکسیون اعتراضی علیه تحرکات سیاسی جمهوری اسلامی در کانادا بیونیدید؛ و به مراسم سیاسی - مذهبی عصر بربریت سینه زنی و قمه زنی عاشورای جمهوری اسلامی نه بگویند.

سازمان زنان هشت مارس (ایران - افغانستان) - واحد کانادا / ۶ اکتبر ۲۰۱۶

طلب العدالة الحقیقی هو التخلص من آله النظام الایرانی للقمع والقتل!

لا تغفر ولا ننسى!

تجمع احتجاجی تندیداً بما قام به النظام الإيراني من إبادة ضد السجناء السياسيين وغير السياسيين في الذكرى الثامنة والعشرون

للمجزرة التي راح ضحيتها آلاف السجناء السياسيين في صيف عام ۱۹۸۸

منذ تأسيس هذا النظام الثيوقراطي عمل جهاز القتل والقمع التابع له بشدة وارج ضحيته الكثير من الناس. رغم أن لعبت مجازر الثمانينيات من القرن المنصرم وخاصة مجزرة صيف ۱۹۸۸ دوراً في إفسال الثورة الشعبية وإستقرار الحكومة الإسلامية بدلا منها لكن الجمهورية الإسلامية لم تتردد لحظة في قمع وقتل الطبقة السفلى من المجتمع وخاصة الشباب المستأون ولا زالت تعدم و تقتل بحجج حيازة المخدرات والقصاص والديون والجرائم الإجتماعية الأخرى. إن كان الهدف من إعدامات الثمانينيات هو إبادة الجيل الثوري لغرض قطع صلة الجيل الحالي بالأجيال السابقة لكن الان الغرض من الإعدامات هو إرعاب المجتمع والتأكيد بأن الإعدام والسجن والتعذيب لازالت من أسس هذه الحكومة.

فلهذا تتزايد نسبة الإعدامات في حكومة روحاني المخادعة بالتزامن مع العلاقات الدبلوماسية الإيرانية مع المجتمع الدولي والإتحاد الأوروبي. وصل معدل الإعدامات إلى إعدام واحد في كل ۸ ساعات ليفتح أبواب الجحيم أمام وجه المجتمع الدولي. في هذه الفترة التي يحترق الشرق الأوسط في الحروب النيابية والطائفية النظام الإيراني هو أحد مؤسسي ومشاركي هذه الحروب والأب المعنوي للحكومات المتطرفة في المنطقة. النساء والأقليات المذهبية والقومية والعرقية وحتى الإقلييات الجنسية تواجه الإعدام والقمع يوم بعد يوم ولم يمر يوماً إلا ونسمع خبر إعدام سجين سياسي أو غيرسياسي في إيران. من جهة أخرى وكما شاهدنا في الثمانينيات يتكرر الصمت الدولي المدقع والتأييد من قبل الدول والإنظمة الإمبريالية الدولية أمام المجازر التي أرتكبها إيران بحق معارضيه.

تواجه اليوم عملية إبادة الناس المستمرة في السجون الإيرانية الصمت الدولي المريح لشركاء النظام الإيراني. لكننا سوف لن نصمت وسنعري انسياقهم ومماشاتهم مع جرائم النظام الإيراني.

بهذه المناسبة نحن نشطاء لجنة شباب بلجيكا و منظمة نساء ۸ مارس (إيران-أفغانستان) ندعو كل الأحرار المعترضين المكافحين أن نكسر هذا الصمت اللإنساني ونكون صوت من لاصوت له.



اعدام زینب را متوقف کنید!

زینب سکاوند، یکی دیگر از زنان جوان ایران از ناحیه‌ی کردستان در صف اعدام جمهوری اسلامی قرار دارد. اتهام او کشتن همسرش است. در زمان دستگیری درحالی که تنها ۱۷ سال داشت، برای هفته‌ها در بازداشت‌گاه پلیس توسط مأموران مرد تحت شکنجه قرار گرفت تا به کشتن شوهرش اعتراف کند. زینب تا آخرین لحظه قبل از دادگاه ناعادلانه‌ی خویش از حق قانونی دسترسی به وکیل محروم بوده است. زینب در دادگاه اتهام قتل را انکار کرد و در دفاعیه‌ی خویش اظهار کرد که برادرشوهرش - که چندین بار او را مورد تجاوز قرار داده بود - این قتل را انجام داده است.

دادگاه در نظر نگرفت که زینب در طول زندگی مشترک با همسرش بارها مورد آزار و اذیت وی قرار گرفته بود و تقاضایش برای طلاق رد شده بود. دادگاه در نظر نگرفت که برادرشوهرش بارها به او تجاوز کرده بود. دادگاه در نظر نگرفت که او بعد از یک ماه فشار و شکنجه و فریب برادر شوهرش که او را خواهد بخشید و خانواده را راضی خواهد کرد که از قصاص بگذرند، به کشتن شوهرش «اعتراف» کرد. (بر طبق قوانین اسلامی قصاص که تحت آن زینب به مرگ محکوم شده است با رضایت ولی دم قاتل قصاص نمی‌شود). دادگاه در نظر نگرفت که زینب زمانی مجبور به اعتراف شده بود که امکان دسترسی به وکیل از وی گرفته شده بود. اما آنچه که تنها مورد توجه دادگاه قرار گرفت اعترافی بود که تحت فشار و شکنجه‌ی مداوم و همچنین ناشی از قول دروغین برادرشوهرش بوده است. تحت چنین شرایط ناعادلانه‌ی زینب به اعدام محکوم شده است.

زینب قربانی جامعه‌ی مردسالار است: زمانی که نوجوان بوده ناچاراً ازدواج کرده و در طول زندگی مشترک تحت بدرفتاری و ضرب و شتم شوهرش و تجاوزهای متعدد برادرشوهرش قرار داشته است. او در زمان بازداشت مورد شکنجه و آزار و اذیت پلیس و بازپرس بوده و این همه فشار برای رژیم زن‌ستیز جمهوری اسلامی کافی نیست و می‌خواهد زینب را اعدام کند، چراکه وی یک زن است و در این رژیم، زن همواره مجرم است.

رژیم جنایت‌کار و زن‌ستیز جمهوری اسلامی در طول حیاتش جان هزاران زن که قربانی نظام مردسالار بوده‌اند را گرفته است. ریحانه جباری، زن ۱۹ ساله ایرانی که در سال ۲۰۱۴ به جرم این‌که در مقام دفاع از خود در برابر تجاوز، یک مرد متجاوز را با چاقو زده بود، اعدام شد و یا دلارا دارابی که وی نیز ناعادلانه محاکمه و اعدام شد، نمونه‌های کوچکی از نحوه‌ی برخورد جمهوری اسلامی با زنان است. این رویه‌ی زن‌ستیزانه روزانه ادامه داشته و زنان دیگری نیز در صف اعدام جمهوری اسلامی قرار دارند مانند راضیه ابراهیمی که متهم به قتل شوهری است که وی را سال‌ها تحت آزار و اذیت قرار داده بود. این رویه باید متوقف شود!

دیگر بس است!! ما نمی‌توانیم بگذاریم که یک رژیم مذهبی فاسد، این‌چنین جان زنان جوان ما را بازستاند؛ زنانی که رنج‌های زیادی متحمل شده‌اند و توسط سیستمی پدر/مردسالار در چرخه‌ی توهین و تحقیر در خانه و اجتماع اسیر گشته‌اند. این سیستم توسط سنت‌های عقب‌مانده‌ی ارتجاعی، مذهب و در رأس تمامی آن‌ها، ماشین سرکوبی به نام رژیم اسلامی ایران، به شدت تقویت می‌شود. این زنان هنوز بخش مهمی از زندگی‌شان را پیش رو دارند و این حق آن‌هاست که زندگی عاری از هرگونه خشونت، تحقیر و سرکوب داشته باشند.

رژیم اسلامی هویت ایدئولوژیک خود را با تحمیل قوانین و احکام اسلامی علیه زنان شکل داده است - با هدف کنترل و فرودستی زنان نسبت به مردان و به‌عنوان موجوداتی پست‌تر که به خاطر جنسیت‌شان و زن بودن‌شان باید محدود شوند - سرکوب بی‌رحمانه‌ی زنان، به‌ویژه آن‌ها که این قوانین ارتجاعی و کل سیستم را به مبارزه می‌طلبند همواره جزء لاینفک این رژیم بوده و هست. حکومت دینی هرگونه کنش و اقدامی از جانب یک زن - که خارج از کنترل اربابش باشد - را تهدیدی برای کلیت نظم اجتماعی و ایدئولوژی مذهبی پدر/مردسالارانه خویش قلمداد می‌کند.

رژیم اسلامی به‌خوبی فهمیده است که روز به روز تعداد زنانی که کاسه‌ی صبرشان لبریز شده است و دیگر توان تحمل چنین روابط زن‌ستیزانه و خفقان‌آوری - که در آن زن به‌عنوان یک انسان قلمداد نمی‌شود - را ندارند، فزونی می‌یابد. آن‌ها می‌دانند که روز به روز زنان بیشتری علیه قوانین و احکام ارتجاعی و همچنین دین - که این قوانین را ترویج داده و تقویت می‌نماید - طغیان می‌کنند. زنان جوان مایل‌اند با کسی که دوستش دارند ازدواج کنند، حتی اگر مجبور شوند به خاطر این کار از خانه فرار کنند. اگر قانون در برابر فردی که به آن‌ها تجاوز می‌کند، از آن‌ها حمایت نکند، این زنان خود از خویششان دفاع خواهند نمود. اگر قانون آن‌ها را از خشونت همسرشان، مصون نگه ندارد، آن‌ها خود مجبور به مبارزه خواهند بود.

رابطه‌ی بین رژیم اسلامی و مردم در طول این ۳۷ سالی که از عمر این حکومت می‌گذرد، بر پایه‌ی ستم، سرکوب، زندان، شکنجه، تحقیر، تجاوز و اعدام تعریف شده است. رژیم ضدزن و سرکوب‌گر جمهوری اسلامی حداقل ده‌ها هزار زندانی سیاسی را از زمان شکل‌گیری خود در سال ۱۹۷۹ به چوبه‌های دار سپرده است. در دولت روحانی از سال ۲۰۱۴ نیز بیش از ۲۰۰۰ زندانی از جمله زندانیان سیاسی اعدام شده‌اند. یک‌بار دیگر این رژیم رکورد جهانی را به خاطر تعداد وسیع اعدامیان برای خود به ثبت رسانده است.

از زمان آغاز ریاست جمهوری روحانی و تلاش‌های رژیم ایران برای متقاعد کردن امپریالیسم آمریکا و امپریالیست‌های اروپایی - مبنی بر این‌که حکومت ایران به‌عنوان یک رژیم قدرتمند و مشروع می‌تواند نقطه اتکایی برای خروج آن‌ها از بحران مالی و بحران خاورمیانه باشد - این رژیم دستگیری و اعدام مخالفین خود را شدت بخشیده است. در مقابل، قدرت‌های امپریالیستی چشم خود را بر روی تمامی این اعدام‌ها، تشدید فرودستی زنان، سرکوب و زندانی ساختن مخالفین، کارگران و زحمت‌کشان توسط حکومت اسلامی بسته‌اند، هم‌چنان که در طول ۳۷ سال عمر این رژیم ارتجاعی بسته بودند.

سازمان زنان هشت مارس (ایران-افغانستان) کلیه‌ی افراد مترقی و آزادی‌خواه را به اقدامی فوری برای جلوگیری از اعدام زینب سکاوند و نیز نجات جان صدها انسان، به‌ویژه زنانی که در صف اعدام قرار دارند، فرامی‌خواند. ما باید بتوانیم با متشکل کردن اعتراضات مان کشتار هر یک از این افراد را متوقف سازیم.

اعلام حمایت خود را به این آدرس ارسال کنید:

zan_dem_iran@hotmail.com

سازمان زنان هشت مارس (ایران-افغانستان) - اکتبر ۲۰۱۶

Profesteer tegen de komst naar Nederland van Mohammed Javad Zarif, een vertegenwoordiger van het onderdrukkende en misogynistische regime van de Islamitische Republiek van Iran

Deze belangrijke vertegenwoordiger van het theocratische regime in Iran en de eerste Islamitische Staat (IS) in het Midden-Oosten komt naar Nederland om de nauwelijks verholen politieke relaties tussen de Islamitische Republiek Iran en de imperialisten te versterken, o.a. door een belofte van trouw en dienst door het Iraanse regime aan alle destructieve en plunderende plannen van wereldmachten.

Zarif is een vertegenwoordiger van de Iraanse regime. Hij komt naar Nederland om nieuwe contracten te tekenen en om het opleggen van een neoliberaal economisch beleid te versterken, overeengekomen tussen de Islamitische Republiek van Iran en de imperialisten om de armoede en miserie van de bevolking van Iran te vergroten, waarbij de onderdrukking van vrouwen versterkt wordt en het vuur van de uitgeputte arbeiders uitgedoofd wordt. Deze contracten vertegenwoordigen niet alleen een alliantie met de overheid die het record houdt op het aantal executies in de moderne wereld, maar vormen ook een bevestiging van alle misdaden van dit regime in de 37 roemloze jaren van haar bestaan.

Terwijl de imperialisten het regime van de Islamitische Republiek van Iran als een nieuwe bondgenoot aannemen in de regio, zal de meerderheid van het Iraanse volk nooit de druk van het verplichte "hejab" vergeten of vergeven; net als de honderden middeleeuwse wetten; de verminkende zuuraanvallen op vrouwen die "anti-hejab" zouden zijn; de eindeloze vervolgingen, martelingen en genocide; het uitmoorden van duizenden communistische, revolutionaire en progressieve politieke gevangenen in 1981 en 1987; de bloedige onderdrukking van Turkmenen en Koerden; de onderdrukking van de sociale bewegingen en protesten van vrouwen, arbeiders, studenten, leerkrachten en onderdrukte nationaliteiten, en de arrestaties en martelingen van activisten in deze bewegingen; het kidnappen en vermoorden van dissidenten en schrijvers en bloggers, executies van homoseksuelen, religieuze minderheden en jonge mensen uit de lagere klassen ... en dit alles werd gedaan in naam van de Islamitische Sharia-wetgeving.

Wij roepen alle vrijheidminnende en vrouw en mannen op om zich bij ons aan te sluiten om een stem te geven aan de onderdrukte Iraanse vrouwen!

Sta ons bij om de reactionaire link af te wijzen tussen de Islamitische Republiek van Iran en imperialisme, die enkel de basis van het Islamitisch fundamentalisme en het imperialisme nog zal versterken en zal leiden tot meer onderdrukking en meer gevangenzettingen voor meer mensen in Iran en in de wereld!

Sta ons bij om bloot te leggen hoe de Nederlandse imperialisme zich gaat verenigen met het onderdrukkende Iraanse regime, enkel en alleen om meer politieke en economische voordelen te vergaren.

Sluit je bij ons aan om het masker van "Mensenrechten en Democratie" van de imperialisten af te rukken en om te schreeuwen dat al hun claims gewoon een misleiding zijn om meer winst te behalen.

Wees verenigd in een internationale strijd om de omverwerping van de Islamitische Republiek van Iran en zijn imperialistische bondgenoten te versnellen en om een nieuwe samenleving op te richten, die volledig vrij is van onderdrukking en exploitatie.

Beweeg hemel en aarde om de samenwerking en medeplichtigheid bloot te leggen van de Europese imperialisten en de Islamitische Republiek van Iran.

8 maart Vrouwen Organisatie (Iran - Afghanistan)

Juni 2016

Der einzige Weg zur Gerechtigkeit: die Zerschlagung der unterdrückerischen Mordmaschine “Islamische Republik Iran”

Im Sommer 1988 brachte eine Fatwa Khomeinis tausenden politischen Gefangenen innerhalb eines Monats den Tod. Sie wurden unter der Anschuldigung der Abtrünnigkeit hingerichtet. In den Verfahren wurden nur drei Fragen gestellt: Sind sie Muslime? War ihr Vater muslimisch? Beten sie? Wer eine der Fragen verneinte, wurde hingerichtet.

Das frauenfeindliche Regime ist in Iran nun seit vierzig Jahren an der Macht. Die ganze Zeit über lief die unterdrückerische Mordmaschine weiter. Seit dem Massaker an den tausenden von politischen Gefangenen sind 28 Jahre vergangen, doch die Maschine foltert und tötet unablässig weiter.

Das islamistische Regime ist Teil des kapitalistischen Systems und gründet sich auf systematische, organisierte Unterdrückung und Mord. Internationale Zugeständnisse wurden in diesem Regime immer begleitet von einer Verschärfung innenpolitischer Unterdrückungsmaßnahmen.

Jetzt werden in Iran wieder Verhaftungen und Unterdrückungen von politischen Aktivisten intensiviert. Die kleinsten Ansätze zu Kämpfen für wirtschaftliche oder rechtliche Fortschritte werden gnadenlos niedergeschlagen. Arbeiter, Journalisten, Jugendliche und andere werden unter verschiedenen Vorwänden brutal verprügelt. Gewalt gegen Frauen und Verschlechterungen ihrer rechtlichen Stellung nehmen in verschiedenen Formen zu. Wir werden wie immer wiederholen: “Kein Vergessen! Kein Vergeben!”

Warum?

Nicht nur um den Befehlshaber und Organisatoren dieser Verbrechen vor den Augen des Volkes Gerechtigkeit widerfahren zu lassen, sondern um zu verhindern, dass solche Verbrechen jemals wieder geschehen können.

“Kein Vergeben!”: Nicht nur weil die Islamische Republik eine ganze Generation von Frauen, die für Freiheit gekämpft hatte, ankettete und zerstörte, sondern auch weil sie ein frauenfeindliches Regime einführten, in dem die Scharia das Rückgrat der chauvinistischen und patriarchalischen Führungsschicht bildet.

“Kein Vergeben!”, denn die Etablierung der Islamischen Republik spielte eine enorme Rolle bei der weltweiten Verschärfung der Unterdrückung und der Gewalt gegen Frauen, von denen Millionen weltweit unter dem Joch des frauenfeindlichen islamischen Fundamentalismus ächzen.

Das Lernen aus dem Widerstand und dem todesverachtenden Mut der politischen Gefangenen vom Sommer 1989 ist ein grundlegender Teil unseres Kampfes für die revolutionäre Überwindung der islamischen Republik. Auch wenn 28 Jahre vergangen sind seit dem Massaker: hinter den Kerkertüren der Islamischen Republik haben die Folterungen, Hinrichtungen und Morde nie aufgehört; ebenso der Widerstand und der Kampf für die Gleichberechtigung aller Menschen und den Aufbau einer Welt, in der niemand für abweichende Vorstellungen eingesperrt oder getötet werden kann.

Wir wissen: Gerechtigkeit kann nur erreicht werden durch eine neue revolutionäre Bewegung, die die Zerstörung des Staatsapparates der Islamischen Republik zum Ziel hat. Das Herzstück im Programm einer solchen Bewegung muss die Befreiung der Frauen sein.

The only way to get justice is by destroying the oppressive killing machinery of the Islamic Regime of Iran!

The anti-women Islamic regime of Iran has been in power forty years – and throughout that time the regime's oppressive, killing machinery never stopped. Twenty-eight years have passed since the massacre of thousands of political prisoners, but the killing machine still continues to torture and execute.

The Islamic regime is part of the capitalist system and is based on organised and systematic state oppression and murder. But it is only in Iran that massacres and oppression like this are taking place in the framework of a theocratic regime, in an openly medieval and clearly religious form. By looking at the process of how other Islamic states in the region came to power, it becomes even clearer how the Islamic regime has carried out bloody repression and implemented sharia laws, murderously attacking women and political parties, other nationalities and religious minorities. It has crushed the people's revolutionary movements in blood and massacred a generation of revolutionary youth who were dreaming and fighting for establishing a different world in the 1980s and particularly in the summer of 1988 – all this in order to strengthen its position and temporarily overcome its internal and external contradictions. Today, in order to prolong the system of oppression and exploitation, they are taking part in “ diplomatic” negotiations with the imperialist powers, particularly the US, to prove that they are for safeguarding the interests of capitalism and that they are the most “suitable” regime for enslaving and oppressing the people of Iran.

Although our fury is rooted in the blood pouring from history, we don't just want to settle accounts with the past. We are deeply aware that our aim cannot be reduced to mere revenge for individuals, because the experience of the existence of the Islamic regime of Iran clearly shows that this whole system is based on executions and the oppression of the people. On the other hand, any hope that such a government can be reformed and changed is a hope for change within the framework of a system that has male chauvinism and patriarchy as one of its main pillars; it is a hope for mercy and justice where the whole establishment is based on deep inequality. If this is not open betrayal, it is at best an illusion.

Yes, because of this “we will not forgive” how this regime subjected women who were consciously fighting to change a deeply anti-woman society to harsh and barbaric gender torture and executed them in large numbers, in order to convey a message to other women in the society.

“We will not forgive”, not because the Islamic Republic chained and destroyed a generation of women who were fighting for liberation, but also because through that they laid the foundations of an anti-woman regime where Sharia law became the backbone of their male-chauvinist, patriarchal establishment. A state in which the oppression of women is legalised and has become one of the main pillars of their rule.

Because of all this, we are even more determined, stronger and angrier, and we loudly cry that “we will not forgive and we will not forget”, although for us women, the anger at the massacre of a generation of revolutionary women is a never-ending motive for seeking the truth and implementing justice, but we know that real justice can come only with the rising up of a new revolutionary wave aimed at the destruction of the state apparatus of the Islamic regime. Any such movement must have the liberation of women at the core of its programme. Such a movement requires a deep scientific understanding and summation, in order to know why, despite the increasing oppression women face, they must still be at the forefront of this struggle, why learning from the defiance and resistance of the political prisoners of the 1980s and the summer of 1989 in an important and inseparable part of our struggle for the revolutionary overthrow of the Islamic republic Regime of Iran. Although 28 years have passed from the massacre of the political prisoners behind the closed doors of the Islamic republic's dungeons, the executions, hangings and torture never stopped – nor did the struggle and resistance and fighting for change and for the emancipation of all humanity and for building a world where no-one can be imprisoned or executed for having different ideas or beliefs.

March 8 Women's Organisation (Iran-Afghanistan)
Septembre 2016

Fermiamo L' Execuzione di Zeinab Sekavand!

Zeinab Sekavand è un'altra giovane donna iraniana, della regione del Kurdistan, condannata a morte dal Regime Islamico dell'Iran. È accusata di aver ucciso il marito. Quando è stata arrestata aveva solo 17 anni ed è stata trattenuta presso la stazione di polizia e torturata da agenti di polizia di sesso maschile per settimane allo scopo di farLe confessare l'omicidio.

A Zeinab è stato negato l'accesso ad un avvocato sino ad un minuto prima del suo ingiusto processo. In tribunale ha rifiutato di dichiararsi colpevole, ma ha fatto la dichiarazione scioccante che il fratello del marito, che l'aveva violentata molte volte, era l'assassino.

La corte ha ignorato che Zeinab è stata abusata per mesi dal marito e che aveva rifiutato la sua richiesta di divorzio.

La corte ha ignorato che Lei è stata ripetutamente violentata da suo cognato.

La corte ha ignorato che è stata costretta a confessare dopo mesi di torture e la promessa di suo cognato che l'avrebbe perdonata (secondo la legge islamica "QESAS" una condannata morte può ritornare libera se un membro maschio della famiglia della persona uccisa gli concede il suo perdono).

La corte ha ignorato che Zeinab aveva fatto la sua confessione quando non aveva accesso ad un avvocato.

Ma ciò su cui la corte si è basata per emettere la sua condanna è stata la confessione iniziale che Zeinab ha fatto sotto costrizione, torture fisiche e l'inganno.

Zeinab in tali circostanze altamente discriminanti è stata condannata a morte per impiccagione.

Zeinab è stata vittima di una società patriarcale, è diventata una sposa quando era ancora un adolescente, è stata violentata da suo marito e da suo cognato, abusata e torturata da parte degli agenti di polizia e dei pubblici ministeri, e ciò non è stato ancora sufficiente per un regime religioso anti-donna che vuole umiliarla anche con la morte, perché Lei è una donna ed è colpevole in ogni caso.

Questo brutale regime anti-donna ha preso la vita di centinaia di donne che sono state vittime della presunta supremazia del sesso maschile, stuprate, vittime di violenza domestica e di altri tipi di violenza.

Reyhaneh Jabbari, una ragazza iraniana di soli 19 anni è stata giustiziata nel 2014 per aver accoltellato l'uomo che ha tentato di violentarla.

Ci sono stati molti casi simili di esecuzione, come il caso di Delar Darabi ... ma tutto ciò non può andare avanti!! Molte altre donne, come Razieh Ebrahimi che è accusata di aver ucciso il marito dopo anni di abusi fisici e verbali, sono nel braccio della morte.

È abbastanza!! Non possiamo permettere ad un regime religioso, marciò, di prendere la vita di tante nostre giovani donne che hanno sofferto così tanto e sono intrappolate nel ciclo di abusi domestici e dal sistema di una società dove il patriarcato è dominante ed è fortemente protetto dalla tradizione reazionaria, dalla religione e, soprattutto, da una macchina di soppressione chiamata Regime Islamico dell'Iran. Queste donne hanno una vita davanti a loro e meritano di essere libere dalla violenza e dagli abusi.

Il regime islamico ha forgiato la sua identità ideologica, imponendo leggi e norme in materia di donne finalizzate a tenerle subordinate agli uomini, come esseri inferiori limitati dal loro stesso genere (essere donna!!!). La repressione più crudele è sempre stata riservata per le donne, in particolare per coloro che sfidano leggi reazionarie ed i sistemi nel loro complesso. Lo stato teocratico considera qualsiasi azione condotta da una donna non sotto il controllo dei suoi padroni una minaccia per l'intero ordine sociale, una minaccia per l'ideologia patriarcale e religiosa che le lega insieme.

Il regime islamico è ben consapevole del fatto che un numero crescente di donne sta perdendo la sua pazienza e non può tollerare tali soffocanti rapporti anti-donna in cui le donne non sono trattate come un essere umano. Essi sono consapevoli del fatto che un numero crescente di donne si stanno ribellando contro le tradizioni reazionarie e le leggi e la religione che le promuovono e le supportano.

Le giovani donne vogliono sposare coloro che amano, anche se poi sono costrette a scappare di casa.

Se non sono protette contro gli stupratori, si difenderanno loro stesse.

Se non sono difese contro i mariti violenti, loro combatteranno da sole.

Il rapporto tra il regime islamico ed il popolo, durante gli ultimi 37 anni è stato definito solo attraverso la soppressione, il carcere, la tortura, le aggressioni, gli stupri e le esecuzioni.

L'opprimente regime anti-donne della Repubblica Islamica dalla sua fondazione nel 1979 ha incarcerato decine di migliaia di prigionieri politici e dal 2014 ha giustiziato più di 2000 prigionieri, tra cui prigionieri politici, ancora una volta conservando la posizione di numero uno a livello mondiale per esecuzioni di condanne a morte!

Con l'avvento della presidenza di Rohani e gli sforzi del Regime Iraniano per convincere gli Stati Uniti ed i governi imperialisti europei che possono essere considerati come uno stato "legittimo" e potente per aiutarli ad uscire dalla crisi economica e per la gestione delle crisi in Medio Oriente, il regime ha intensificato gli arresti e le esecuzioni dei suoi avversari. A loro volta le potenze imperialiste, hanno chiuso un occhio sulle esecuzioni, sul rafforzamento della posizione di subordinazione delle donne, sull'imprigionamento e la repressione di oppositori ed operai da parte dello Stato Islamico, come hanno fatto nel corso degli ultimi 37 anni, da quando il regime islamico è arrivato al potere.

L'ORGANIZZAZIONE 8 MARZO DELLE DONNE (Iran-Afghanistan) sta chiamando a tutti i progressisti e gli amanti della libertà ad agire immediatamente per impedire l'esecuzione di Zeinab Sekavand e per la vita di centinaia di altre donne che si trovano in pericolo, specialmente per quelle donne già condannate a morte.

Dovremmo essere in grado di fermare le uccisioni di ognuna di loro organizzando le nostre proteste.

Si prega di inviare la tua protesta contro questa esecuzione e il vostro sostegno per Zeinab al nostro indirizzo e-mail:

zan_dem_iran@hotmail.com

Stop the Execution of Zeinab Sekavand!

Zeinab Sekanvand another young Iranian woman from Kurdistan region is set to be executed by the Islamic regime of Iran. She is accused of killing her husband. When she was arrested, only 17 was held in the police station and tortured by male police officers for weeks to make her confess to the killing. Zeinab was denied access to a lawyer until the very last minute before her unfair trial. In court she refused to plead guilty but made a shocking statement that the brother of her husband who had raped her many times was responsible for the murder.

The court ignored that Zeinab was abused for months by her husband and refused her request for a divorce. The court ignored that she was raped and raped by her brother in law. The court ignored that she was forced to confess after months of torture and the promise by her brother in law that he would pardon her (according to the Islamic law Qesas under which she is sentenced to death, she would go free if a male member of killed person family pardon her). The court ignored that she made the confession, when she had no access to a lawyer. But what the court relied on was the initial confession that she made under the force, physical torture and deception. Zeinab under such highly discriminating circumstances was sentenced to death by hanging.

Zeinab has been the victim of a patriarchal society, to become a bride when she was still a teenager, she has been abused by her husband and raped by her brother in law, abused and torture by the police officers and the prosecutors and that is still not enough for an anti-woman, religious regime who wants to penalise her with death because she is a woman and so she is guilty in any case.

This brutal and anti-woman regime has taken the life of hundreds of women who have been the victim of male supremacy, rape, domestic violence and other kinds of violence.

Reyhaneh Jabbari, a 19 years old Iranian girl was executed in 2014 for stabbing the man who attempted to rape her. There have been many similar cases of execution such as the case of Delar Darabi ... but this cannot go on. Many other women such as Razieh Ebrahimi who is accused of killing her husband because of years physical and verbal abuse are on the death row.

It is enough!! we cannot allow that a rotten religious regime to take the life of so many of our young women who have suffered so much and are trapped in the cycle of abuse at home and by the system in a society that patriarchy is dominant and is strongly protected by the reactionary traditions, religion and above all with a suppression machine called Islamic regime of Iran. These women have a life ahead of them and deserve to have it free of violence and abuses.

The Islamic regime forged its ideological identity by imposing laws and rules on women, aimed at keeping them subordinate to men as lesser beings living lives restricted by their gender. It has always reserved its most cruel repression for women, especially those who defy these reactionary laws and the system as a whole. The theocratic state considers any action by a woman not under the control of her masters a threat to the whole social order and the patriarchal and religious ideology that binds it together.

The Islamic regime is well aware that increasing number of women is losing their patients and cannot tolerate such suffocating anti-woman relation in which the women are not treated as a human being. They are aware that increasing numbers of women are rebelling against the reactionary traditions and the laws and religion that promote and support them. The young women want to marry those who they love even if they have to run away from home. If they are not protected against the rapist they will defend themselves. If they are not defended against the violent husband they will have to fight it themselves.

The relation between the Islamic regime and the people, during more than 37 years of their rule has been defined only through suppression, prison, torture, assault, rape and execution.

The oppressive anti-women regime of the Islamic Republic has executed at least tens of thousands of political prisoners since its foundation in 1979 and it has executed more than 2000 prisoners including political prisoners since 2014. Once more they have retained the number one position on a world scale!

Since Rohani's presidency and the Iranian regime's efforts to convince the US and European imperialists that they can be relied on as a "legitimate" and powerful state in helping them to come out of its economic and Middle East crisis, the regime has intensified the arrests and executions of their opponents. In turn the imperialist powers, have turned a blind eye on the executions, the intensification of the subordination of women, the imprisonment of the opposition, the repression and imprisonment of workers and toiling people by the Islamic state, as they have done throughout the past 37 years since the Islamic Regime came to power.

March 8 Women's Organisation (Iran-Afghanistan) is calling to all progressive and freedom lovers to act immediately to prevent the execution of Zeinab Sekanvand and the lives of hundreds who are in danger especially those women who are in death row. We should be able to stop the killings of every single one of them by organizing our protests.

Please send your protest against this execution and your support for Zeinab to our e-mail address:

zan_dem_iran@hotmail.com

March 8 Women's Organisation (Iran-Afghanistan)

October 2016

HASHTE MARS

Quarterly journal No. 39/ November 2016

Address:

ZAN

Postfach 850422

KoIn 51029

Germany

E-mail:

zan_dem_iran@hotmail.com

www.8mars.com

facebook.com/8MarsOrg

Price: €4- £4